





# حکمت هفتاد و یکم تا صد و دوم

## جلد سوم

(حکمت هفتاد و یکم تا صد و دوم)

سیده صدیقه صاحبکار خراسانی

انتشارات دامینه - واسع

۱۳۹۶

سرشناسه	صاحبکار، سیده صدیقه، ۱۳۳۸
عنوان و نام پدیدآور	شرح روان نهج البلاغه امیر المومنین علیه السلام (حکمت‌ها) همراه با ترجمه لغت به لغت و بیان نکات ادبی واژه‌ها / سیده صدیقه صاحبکار خراسانی
مشخصات نشر	مشهد: دامینه: واسع، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری	جلد ۳، حکمت‌ها
شابک	دوره: ۹-۶-۵۵-۶۷۶۵-۶۰۰-۹۷۸ ج ۳: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۶۵-۵۵-۶
وضعیت فهرست نویسی	فیا
عنوان قراردادی	نهج البلاغه برگزیده. شرح
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق، نهج البلاغه - نقد و تفسیر
شناسه افزوده	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق، نهج البلاغه - شرح
رده بندی کنگره	۱۷ ۱۳۹۵ ص ۰۴۲۳ / BP۳
رده بندی دیویی	۲۹۷/۹۵۱۵
شماره کتابشناسی ملی	۱۵۲۸۳۲۱

انتشارات دامینه  
انتشارات واسع  
تلفن: ۳۸۸۳۸۸۸۵ همراه: ۰۹۱۵۱۱۰۱۹۶۲ نماپر: ۳۸۸۳۸۸۸۶  
مشهد مقدس - بلوار وکیل آباد ۸ - ارشاد ۱ پلاک ۲۵  
Vase\_Pul@yahoo.com Damineh\_Pul@yahoo.com



## حکمت‌های نهج البلاغه [جلد ۳] [حکمت ۷۱ تا ۱۰۲]

سیده صدیقه صاحبکار خراسانی

مدیر اجرایی: عباس آجوری	ناشر: دامینه - واسع
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶	شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه
حروف نگاری: مریم اکبریان	صفحه آرا: راحله رضایی
چاپ: چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد	قطع: وزیری
شابک: ۶-۵۵-۶۷۶۵-۶۰۰-۹۷۸	شابک دوره: ۹-۶-۵۵-۶۷۶۵-۶۰۰-۹۷۸
تعداد صفحه: ۳۶۰	قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

مرکز پخش: دارالقرآن فاطمه الزهرا مشهد - پیروزی ۷ - استاد حامد ۱۰ - پلاک ۴۵  
تلفن: ۳۸۷۸۳۸۹۹ - ۳۸۷۸۰۹۶۸ همراه: ۰۹۱۵۵۰۴۵۸۱۰  
http://www.tafsirravan.ir Bezeatalrasool@gmail.com

۹.....	محتوای حکمت هفتاد و یکم
۱۲.....	نشانه‌ی کمال عقل
۱۷.....	محتوای حکمت هفتاد و دوم
۱۹.....	رابطه‌ی دنیا و انسان
۲۶.....	پیام حکمت
۲۷.....	محتوای حکمت هفتاد و سوم
۳۰.....	ضرورت خودسازی رهبران و مدیران
۳۹.....	محتوای حکمت هفتاد و چهارم
۴۱.....	ضرورت یاد مرگ
۴۹.....	محتوای حکمت هفتاد و پنجم
۵۱.....	توجه به فناپذیری دنیا
۵۲.....	نگاه حکیمانه به دنیا
۵۵.....	محتوای حکمت هفتاد و ششم
۵۷.....	روش تحلیل رویدادها (روش تجربی)
۶۳.....	محتوای حکمت هفتاد و هفتم
۶۶.....	دنیاشناسی (امام و ترک دنیای حرام)
۷۵.....	شناخت دنیا
۸۰.....	تمثیل شتر و مجنون
۸۱.....	درد دل مولا علی <small>علیه السلام</small> با چاه
۸۹.....	محتوای حکمت هفتاد و هشتم
۱۰۰.....	دو حکایت
۱۱۱.....	دو عامل جهت تکلیف



۱۱۳.....	محتوای حکمت هفتاد و نهم
۱۱۵.....	ارزش حکمت و بی لیاقتی منافق
۱۲۰.....	حکمت در زبان، کتاب و سنت
۱۲۲.....	اقسام حکمت
۱۲۳.....	جلوه‌گری حکمت در هستی
۱۲۳.....	حکمت، سرمایه‌ی زندگی معنوی
۱۲۴.....	دو پند از لقمان
۱۲۹.....	محتوای حکمت هشتادم
۱۳۱.....	مؤمن و ارزش حکمت
۱۳۵.....	محتوای حکمت هشتاد و یکم
۱۳۷.....	میزان ارزش انسان‌ها (ارزش تخصص و تجربه)
۱۴۰.....	نکته‌های لطیف در فضیلت علم
۱۴۳.....	محتوای حکمت هشتاد و دوم
۱۴۶.....	ارزش‌های والای انسانی
۱۵۰.....	تنها از گناه بترس
۱۵۲.....	آثار امید به خداوند
۱۵۵.....	حیا از تعلم و یادگیری
۱۶۳.....	صبر در برابر ناملايمات
۱۶۹.....	محتوای حکمت هشتاد و سوم
۱۷۲.....	روش برخورد با چاپلوسان
۱۷۷.....	محتوای حکمت هشتاد و چهارم
۱۸۰.....	مردم پس از جنگ‌ها



۱۸۱	..... پیامد عمل در انسان
۱۸۳	..... محتوای حکمت هشتاد و پنجم
۱۸۵	..... پرهیز از ادعاهای علمی
۱۸۹	..... محتوای حکمت هشتاد و ششم
۱۹۲	..... برتری تجربه‌ی پیران از قدرتمندی جوانان
۱۹۷	..... محتوای حکمت هشتاد و هفتم
۱۹۹	..... ارزش استغفار (طلب بخشش از خدا)
۲۰۵	..... استغفار و نزول رحمت الهی
۲۰۷	..... محتوای حکمت هشتاد و هشتم
۲۰۹	..... دو عامل ایمنی مسلمین
۲۱۴	..... امنیت در سایه‌ی استغفار
۲۱۵	..... محتوای حکمت هشتاد و نهم
۲۱۷	..... راه اصلاح دنیا و آخرت
۲۲۴	..... اسلام و نیازهای مادی و معنوی
۲۲۵	..... محتوای حکمت نودم
۲۲۷	..... شناخت عالم آگاه
۲۳۳	..... محتوای حکمت نود و یکم
۲۳۵	..... راه درمان روان (روانکاوی، روانشناسی بالینی)
۲۴۳	..... محتوای حکمت نود و دوم
۲۴۶	..... والاترین دانش
۲۵۱	..... محتوای حکمت نود و سوم
۲۵۴	..... فلسفه‌ی آزمایش‌ها



۲۶۷.....	محتوای حکمت نود و چهارم
۲۶۹ .....	شناخت نیکی‌ها و خوبی‌ها
۲۸۱.....	محتوای حکمت نود و پنجم
۲۸۳ .....	تقوا و ارزش اعمال
۲۸۷.....	محتوای حکمت نود و ششم
۲۹۰ .....	ارزش علم و بندگی
۲۹۹.....	محتوای حکمت نود و هفتم
۳۰۱ .....	ارزش یقین
۳۰۹.....	محتوای حکمت نود و هشتم
۳۱۲ .....	ضرورت عمل کردن به روایات
۳۱۹ .....	نکات تربیتی
۳۲۱.....	محتوای حکمت نود و نهم
۳۲۳ .....	تفسیر اَنَا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ
۳۲۵ .....	تأثیر اذکار در رشد معنوی
۳۲۷.....	محتوای حکمت صدم
۳۲۹ .....	روش مناجات کردن
۳۳۵.....	محتوای حکمت صد و یکم
۳۳۷ .....	روش برطرف کردن نیازهای مردم
۳۴۳.....	محتوای حکمت صد و دوم
۳۴۵ .....	آینده و مسخ ارزش‌ها
۳۵۴ .....	نتیجه‌گیری
۳۵۷.....	منابع و مآخذ







این سخن و گفتار امام علیه السلام در عین حال که کوتاه است ولی پرمحتوا و درک آن کمی دشوار می‌باشد، بدیهی است که تفاوت و تمایز بین انسان و حیوان، در نیروی تعقل و اندیشه است و همان طور که تمام استعداد های آدمی به پرورش و رشد نیازمند است، عقل و اندیشه هم باید رشد کند و به کمال برسد؛ کمال عقل به اندیشیدن و عمل به نتایج تفکر خود است. اگر انسان سعی کند تا در انتخاب‌های خود از عقل کمک بگیرد و تمام برنامه‌های زندگی‌اش را بر اساس تفکر و اندیشه، برنامه‌ریزی و پایه‌گذاری کند، عقل خود را در مسیر رشد و کمال قرار داده و لذا نشانه‌ی رشد و کمال عقلی این است که فرد، دائماً در حال اندیشیدن، رسیدن به معلومات و معارف بیشتر و کشف حقایق بالاتر است؛ به گونه‌ای که پرده‌های جهل و نادانی را یکی پس از دیگری کنار می‌زند و خود را به افق‌های بالاتری از روشنایی و شناخت خداوند و هستی می‌رساند. به عنوان مثال، هنگامی که شخصی می‌خواهد دیگران را نصیحت یا

راهنمایی کند، اگر اندیشه‌اش را به کار بندد، به این نتیجه می‌رسد که باید برای هر سخنی گوش شنوایی باشد تا سخنان گوینده، بیهوده نباشد. اگر گوش شنوایی یافت شود، دیگر نیاز به پُرگویی نیست: «در خانه اگر کس است، یک حرف بس است» و اگر هم گوش شنوا پیدا نشود، با پُرگویی نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. اینجاست که عقل کامل، ما را از سخن گفتن بیهوده بر حذر می‌دارد.

با این که سخن به لطف آب است      کم گفتن هر سخن صواب است  
کم گوی و گزیده گوی چون در      تا ز اندک تو جهان شود پُر<sup>۱</sup>  
در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز به ضمیمه‌ی کلمات  
متعدد دیگری در ضمن وصیت امام علیه السلام برای فرزندش امام مجتبی علیه السلام  
ذکر شده است<sup>۲</sup> ولی ما آن را در وصیت مزبور نیافتیم.

۱- گنجور، نظامی، خمسه، لیلی و مجنون، بخش ۹

۲- تمام نهج البلاغه، ص ۹۵۷



عَلَامَةُ كَمَالِ الْعَقْلِ

اخلاقی

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ	چون کامل شود عقل	نَقَصَ الْكَلَامُ	کم می شود کلام

**واژگان :**

**عقل**: لفظ «عقل» از «عقال» گرفته شده، به معنای طنابی است که بر پای شتر می‌بندند تا حرکت نکند؛ و از آنجا که نیروی خرد، انسان را از کارهای ناهنجار بازمی‌دارد این واژه بر آن اطلاق شده، بیشترین کلمه‌ای که در مورد قوه‌ی ادراکی بشر به کار رفته، عقل و مشتقات آن است؛ بعد از آن، کلمه‌ی «لب» و سپس واژه‌ی «نهی» جمع «نهی» و نیز واژه‌ی «احلام» است که خداوند در قرآن کریم بیش از سیصد بار انسان‌ها را به استفاده و بهره‌جستن از عقل، دعوت کرده است.<sup>۱</sup>

**تتروح حکمت**

انسان از لحظه‌ی تولد تلاش می‌کند تا با دیگران ارتباط برقرار کند؛ در چنین کوششی به این نتیجه می‌رسد که بهترین وسیله برای برقراری ارتباط با دیگران، زبان است. او بعدها یاد می‌گیرد که از زبان، برای ارتباط با دیگران بیشترین استفاده را ببرد و در برابر پدیده‌های جهان هستی، از خود واکنش نشان دهد.

زبان، بهترین وسیله‌ای است که می‌تواند تصورات ذهنی یک فرد را به دیگران منتقل کند. با کمک زبان، ما اهداف، احساسات و آرزوهای خود را برای دیگران بیان می‌کنیم.

۱- تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۷



زبان، دل و ذهن را پیوند می دهد، چنان که می گویند، زبان لباس اندیشه است و اندیشه، گرانباترین سرمایه‌ی انسانی است. زبان امانتی است که از طرف خداوند به انسان سپرده شده؛ تا به وسیله‌ی آن به تکامل برسد، بنابراین نحوه‌ی استفاده از زبان و کاربرد آن، بسیار مهم است، به گونه‌ای که گاهی اولیاء دین و اندیشمندان، سکوت و زبان در کام کشیدن را از به کار بردن آن بیشتر توصیه کرده‌اند.

چنان که امام علی علیه السلام توصیه می فرماید که هرگز قبل از فکر کردن حرف نزن و کاری انجام مده.

سخن گفته دگر باز نیاید به زبان اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد

### نشانه‌ی کمال عقل

اللهم امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز به اهمیت سکوت و کم گویی اشاره کرده، می فرماید: ﴿إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ﴾ «هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می شود».

به همین جهت «عقل» به معنای منع و جلوگیری است و زانوبند شتر را از این جهت «عقال» می گویند که او را از حرکت باز می دارد و همانند ریسمانی است که نفس را مهار زده و می تواند همه‌ی اعضا و جوارح را تحت اختیار خویش قرار دهد و از آنجا که سخنان سنجیده، کم است و سخنان نسنجیده، بسیار، عقل به انسان می گوید: بیشتر بیندیش و کمتر بگو.

و لذا در این گفتار کوتاه، امام علیه السلام عقل و کلام را مثل دو کفه‌ی ترازو قرار داده، که هر چه عقل بالاتر رود، کلام پایین تر می آید و این به چند علت است: اول این که انسان عاقل می داند که زیاد حرف زدن باعث خطای فراوان است. دوم این که انسان عاقل بیش تر از حرف زدن به اندیشیدن و تفکر

علاقه‌مند است زیرا قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان در سخنان بیهوده‌ی او از میان می‌رود که اگر سکوت کند، این نیروها متمرکز و در نتیجه فکر و اندیشه‌اش به کار می‌افتد و همین موجب باز شدن درهای حکمت به روی او می‌شود، به همین دلیل است که حتی عموم مردم، سخن گفتن زیاد را دلیل کم عقلی شخص می‌شمارند.

امام علی<sup>علیه السلام</sup> می‌فرماید: «بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود و عقلت نورانی گردد و مردم از دست تو سالم بمانند»<sup>۱</sup>.

منظور امام علی<sup>علیه السلام</sup> این است که انسان هر اندازه عقل و شعورش بیشتر شود و به سوی کمال برود، به همان نسبت کمتر حرف می‌زند و در عوض بیشتر فکر می‌کند و لذا کسانی که زیاد حرف می‌زنند و جلوی زبان خود را نمی‌گیرند، عقلشان کم و فکرشان کوتاه و اشتباهات کلامی آنها زیاد است؛ چرا که، هنگام سخن گفتن، درباره‌ی آنچه می‌گویند، فکر نمی‌کنند.

در متون ادبی و فرهنگ گذشته‌ی ما، پُرگویی، زایل کننده‌ی عقل و سکوت به موقع، سبب آرامش روان و پرورش فکر معرفی شده، پُر حرفی، نشانه‌ی کم خردی فرد است و گاهی خود شخص نیز از بیان نابجا و بیش از حد در گفتار خود به رنج و پشیمانی می‌افتد.

شکوه عقل را بسیاری گفتار کم سازد

دو لب را در نظرها خامش تیغ دودم سازد

سعدی در گلستان، خاموشی بجا را عامل دور شدن از سرزنش دیگران می‌داند و در این باره چنین حکایت می‌کند که: بازرگانی در تجارت، هزار

۱- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۳۶

دینار زیان دید، به پسر خود سفارش کرد که این موضوع را با کسی در میان نگذارد؛ وقتی فرزند سبب را پرسید، بازرگان مصلحت این کار را این گونه عنوان کرد که بیان کردن ضرر، سبب دو برابر شدن غم و اندوه می شود؛ یکی به دلیل از دست رفتن سرمایه و دیگری به سبب سرزنش همسایه.

مگو آنده خویش با دشمنان که لاحول گویند شادی کنان

انسان عاقل می داند که بیشترین و مهم ترین گناهان با زبان انجام می شود بدین سبب برای محفوظ ماندن از عواقب زیان بار گناه سعی می کند کمتر سخن بگوید؛ ولی متاسفانه افرادی را می بینیم که دم از ایمان می زنند و گویی سخنان خود را جزء اعمال خود به حساب نمی آورند؛ در مجالس از آغاز تا پایان از سخنان لغو و بیهوده یا سخنانی که آمیخته با غیبت، اهانت و تهمت باشد ابا ندارند. انسان عاقل هرگز گرفتار عواقب سوء پرگویی نشده و با تسلط بر قوای خود منجمله بر سخن گفتنش، نیروی خود را بی مورد مصرف نمی کند.<sup>۱</sup>

مسلماً یکی از بهترین کاربردهای زبان، گفتن ذکر الهی و تلاوت قرآن است، هرگاه خواستید با خدا صحبت کنید، نماز بخوانید و هرگاه دوست داشتید خدا با شما سخن بگوید، قرآن بخوانید و در این دو حالت، زبان راه ارتباطی انسان با خداست. چنان که در روایات آمده: «دهان باب الله» (یعنی دروازه ی ارتباط با خداوند) است، صادرات و وارداتش را کنترل کنید، دهان گوش جان است؛ سعی کنید چانه تان را عقل بچرخاند. خلاصه اینکه، جایی که باید حق گفت و ارشاد نمود، در آنجا سکوت

۱- شرح نهج البلاغه مصطفی زمانی، حکمت ۵۸

خطا است، ولی سخنی که خیری در آن نیست و فقط مایه‌ی دردسر و گرفتاری است چه لزومی دارد که انسان بگوید و خود را گرفتار کند؟ عقل چنین سخنی را روا نمی‌داند.

برخی از افراد برای خندانیدن مردم، هرچند سخنانی را بدون این که قصد بدی داشته باشند به زبان می‌آورند بدانند که بیش از فاصله‌ی زمین و آسمان از مقام و جایگاه خود سقوط می‌کنند و شخصیت آن‌ها زیر سؤال می‌رود.<sup>۱</sup> و لذا انسان هر گاه می‌خواهد سخن بگوید باید ابتدا فکر کند و شعارش این باشد: «اول اندیشه بعد از آن گفتار». این دستور العمل خود به خود در اکثر مواقع منجر به سکوت می‌شود.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لِسَانُ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْمُتَنَافِقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ» (زبان مؤمن پشت قلب او و قلب منافق پشت زبان اوست).<sup>۲</sup> یعنی مؤمن واردات در قلب را از فیلتر و دستگاه تصفیه‌ی قلب می‌گذراند و هنگامی که به درستی سخن خود مطمئن شد، بعد سخن می‌گوید، در حالی که انسان نادان، اول حرف می‌زند سپس می‌اندیشد و چه بسا که با سخنان بی‌معنی و حساب نشده‌اش، هم خود و هم دیگران را به زحمت و ناراحتی دچار می‌سازد.

امام صادق علیه السلام درباره‌ی پیروان مکتب خود می‌فرماید: «شیعه‌ی جعفری بر اثر خاموشی و سکوت طولانی (و پرهیز از سخنان بیهوده) مثل گنگ‌ها است».<sup>۳</sup> و نیز از همین امام علیه السلام روایت شده: روزی فاطمه زهرا علیها السلام نزد

۱- میزان الحکمه، باب زبان

۲- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۴۹۴

۳- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۸۳، به نقل از صراط سلوک، ص ۱۶۷

رسول خدا ﷺ آمد و از مشکل و گرفتاری خود شکایت کرد. پیامبر اکرم ﷺ نوشته‌ای را به ایشان دادند که: «کسی که به خدا و روز قیامت ایمان و اعتقاد داشته باشد، همسایه‌اش را آزار نمی‌دهد، میهمان را احترام می‌کند و نیکو گفتار است و گرنه سکوت می‌کند»<sup>۱</sup>.

با توجه به این سخنان گاهی سؤال می‌شود که سکوت بهتر است یا سخن گفتن؟ البته نمی‌توان گفت همیشه و در همه جا، سکوت بهتر است یا صحبت کردن. این دو، شرایطی دارند که باید مورد توجه قرار گیرند. اگر کسی بخواهد سخنی ناپسند و نسنجیده بگوید، مسلماً سکوت بهتر است؛ ولی اگر کلام منشأ خیر و بیانگر مسیر خوب و درست باشد و یا سخن ما فردی را از گمراهی نجات داده و یا ظالمی را از ظلم و ستم بازدارد، قطعاً سخن گفتن فضیلت و از سکوت بهتر است.

امام سجاد علیه السلام در پاسخ کسی که چنین سؤالی را کرد فرمود: «لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ، فَإِذَا سَلِمَا مِنَ الْآفَاتِ فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُوتِ» (هر یک از کلام و سکوت آفاتی دارد؛ ولی هر گاه این دو بدون آفات بودند، کلام بهتر از سکوت است)<sup>۲</sup>.

در مورد دلیل برتری کلام بر سکوت فرموده‌اند: چون خداوند، انبیا و جانشینان آنان را به سکوت مبعوث نکرده و بهشت را با سکوت به کسی نمی‌دهند، ولایت خداوند با سکوت تحصیل نمی‌گردد، از دوزخ با سکوت نمی‌توان در امان بود؛ بلکه همه‌ی این‌ها با سخن به دست می‌آید.

## پایان حکمت هفتاد و یکم

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۶۷

۲- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۴





امام علیه السلام در این حکمت کوتاه به عنوان تذکر و عبرت روزگار، آثار گذشت عمر انسان را روان شناسی کرده، می فرماید: گذشت روزگار، انسان را ناتوان و ضعیف می سازد در حالی که او به تدریج در حال فرسوده شدن است، ولی بدون توجه به این مساله، هر روز و در هر دوره از عمرش با آرزوهای جدیدی زندگی می کند.

او با آن که هر روز یک قدم به مرگ نزدیک تر می شود اما دست از آرزوهای طول و درازش برنمی دارد هر چند با گذر زمان، خواسته هایش از او دورتر و دست نیافتنی تر می شود و این طبیعت آدمی است که هر چه به پایان زندگی نزدیک تر می شود، حریص تر می گردد، غافل از این که وقتی به آنچه می خواست رسید، تازه رنج و سختی او شروع می شود و هر گاه با تلاش و سعی زیاد به آن نرسد، مشکلات دیگری را در مسیر خود می بیند.





## الإنسان والدينيا

اخلاقی، علمی

وقال «عليه السلام»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
الدَّهْرُ	روزگار	وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ	و دور می کند خواسته‌ها را
يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ	فرسوده می سازد بدن‌ها را	مَنْ ظَفَرَ بِهِ	کسی که دست یافت به آن
وَيَجِدُّ الْأَمَالَ	و تازه می کند آرزوها را	نَصَبَ	خسته می شود
وَيَقْرَبُ الْأُمْنِيَّةَ	و نزدیک می کند مرگ را	وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ	و آنکه نرسید او را، رنج می برد

### واژگان :

«دهر»: در اصل به معنای «غلبه» است؛ ولی از آنجا که زمان بر هر کس و هر چیز غلبه پیدا می کند، آن را «دهر» نامیده‌اند، بنابراین دهر همان گذشت شب و روز و سال و ماه است و گاه (مانند آنچه در ذیل کلام حکمت آمیز بالا آمد) به معنای «موهب دنیا» آمده است.

«دو واژه‌ی «آمال» و «أمنيّه» از نظر معنا به یکدیگر نزدیک و هر دو به معنای «آرزوها و خواسته‌ها» می باشند؛ با این تفاوت که «آمال» بیشتر در مورد آرزوهای دست یافتنی و «أمنيّه» در مورد آرزوهای دست نیافتنی به کار می رود، هرچند گاه در غیر این مورد نیز استفاده شده است.

### تترج حکمت

### رابطه‌ی دنیا و انسان

امام علیؑ در این کلام حکمت آمیز و بیدارگر، به چند نکته‌ی ارزشمند، که همگی بر محور روزگار شکل می گیرند اشاره کرده، می فرماید:

«الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَيَجِدُّ الْأَمَالَ، وَيَقْرَبُ الْأُمْنِيَّةَ وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ: مَنْ ظَفَرَ

بِهِ نَصِيبٌ وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ ﴿۱۰﴾ «روزگار، بدن‌ها را کهنه و آرزوها را نو می‌سازد  
مرگ را نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌کند. کسی که (تلاش کند و) به  
مواهب آن برسد سخت خسته می‌شود و کسی که (بعد از تلاش) به آن  
نرسد رنج می‌برد».

نکته‌ی اول این که گذشت روزگار به طور طبیعی و نه از سر قهر و انتقام،  
بدن آدمی را می‌پوساند، نشاط و شادمانی را از او گرفته و غبارپیری را بر  
چهره‌اش می‌افشاند و این امری است واضح و همه‌ی ما با علائم پیری مانند  
سفید شدن مو، چین و چروک اطراف چشم، درد مفاصل و ... آشنا هستیم، ولی  
بسیاری از مردم به آن توجه ندارند؛ هر سال و ماه، بلکه هر روز و ساعتی  
که بر انسان می‌گذرد، بخشی از قوا و نیروهای خود را از دست می‌دهد؛  
درست مانند لباسی که بر اثر مرور زمان کهنه و پوسیده می‌شود و این  
واقعیتی است که نمی‌توان از آن فرار کرد و لذا تنها راه، این است که  
خسارت خود را به گونه‌ای جبران کند، چنان که آیات شریفه‌ی «وَالْعَصْرِ \*  
إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» نیز به همین معنا اشاره دارد.

امروزه محققان می‌گویند تنها پوست و مفاصل‌ها با بالا رفتن سن،  
فرسوده نمی‌شود، بلکه سیستم ایمنی بدن نیز در برابر میکروب و ویروس‌ها  
ضعیف می‌شود. این روند حتی می‌تواند باعث از دست رفتن اطلاعات  
ذخیره شده‌ی سیستم ایمنی (دفاعی) بدن شود، به گونه‌ای که سیستم ایمنی  
دیگر قادر به شناسایی و اعمال شیوه‌ی مقابله با میکروب‌ها نیست.

البته سیستم ایمنی بعضی‌ها زودتر از دیگران فرسوده می‌شود، همان طور  
که موی بعضی زودتر از دیگران سفید می‌شود.

به هر حال گذشت زمان، حوادث و رویدادهایی را به دنبال دارد که به

مجموعه‌ی این‌ها «دهر» یا «روزگار» گفته می‌شود.<sup>۱</sup> پس منظور از «دهر»، گذشت زمان و عمر آدمی است و در اینجا به معنای زندگی مادی است<sup>۲</sup> که پُر از حوادث تلخ و شیرین، کامیابی‌ها، ناکامی‌ها، به دست آوردن یا از دست دادن نعمت‌هاست.

جمله‌ی «يُجَدِّدُ الْأَمْالَ» اشاره به این است که در هر دوره از زندگی، آمال و آرزوهای انسان به اشکال جدیدی بروز و ظهور پیدا می‌کند. در دوران کهولت سن، هنگامی که بدن انسان نحیف، لاغر، سست و بیمار می‌شود، آرزوهای دیگر جایگزین آرزوهای جوانی می‌شود؛ مثلاً آرزو می‌کند عمر طولانی داشته باشد و نیز برای انجام کارهایش از سلامت لازم برخوردار باشد و یا آرزویش این است که برای برآوردن نیازها یا فخرفروشی به دیگران امکانات مالی بیشتری داشته باشد.

در دومین نکته می‌فرماید: ﴿وَيُجَدِّدُ الْأَمْالَ﴾ «گذشت روزگار آرزوها را نو می‌کند».

اثر دیگر روزگار، پدید آمدن آرزوها و خواسته‌های جدید است و انسان نه تنها با گذشت زمان احساس بی‌نیازی نمی‌کند بلکه این مطلب به تجربه ثابت شده که هر چه عمر بالاتر می‌رود، حرص بزرگسالان بر جمع مال و به دست آوردن مقام، از جوانان بیشتر می‌شود و شاید دلیل آن، این باشد که انسان هر چه خود را به مرگ نزدیک‌تر می‌بیند احساس می‌کند وقت کمتری برای رسیدن به آرزوها در اختیار دارد. به عکس جوانان که فکر می‌کنند برای رسیدن به آرزوها زیاد وقت دارند.

۱- منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۱۰۶

۲- شرح نهج البلاغه، لاهیجی، ص ۲۹۷

در حدیث معروف نبوی می‌خوانیم: «يَشِيْبُ ابْنُ آدَمَ وَيَشْبُ فِيهِ خِصْلَتَانِ» (انسان پیر می‌شود ولی دو صفت در او جوان خواهد شد: حرص و آرزوهای دور و دراز).<sup>۱</sup>

آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد

خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد  
لذا طبیعت انسان این است که اگر دو صحرا پُر از طلا و نقره داشته باشد،  
سومی آن‌ها را طلب می‌کند؛ در حالی که در حدیث قدسی آمده:  
ای انسان! شکم تو دریایی است از دریاها و صحرائی است از صحراها که  
به جز خاک چیزی آن را پُر نمی‌کند.

حکایتی را در این رابطه آورده‌اند که: پادشاهی تصمیم گرفت قبرستان  
شهر را خراب و بر روی آن بنایی بسازد، در این فکر بود چه کند تا  
استخوان‌های مانده در قبرستان، مردم را نگران و در آن‌ها ایجاد حساسیت  
نکند، لذا به همه‌ی اهالی شهرها پیغام داد که هر کس به هر اندازه‌ای از  
استخوان‌های قبرستان بیاورد هم وزن آن‌ها طلا دریافت می‌کند. مردم  
به سمت قبرستان‌ها به راه افتاده، استخوان‌ها را جمع کرده و هم وزن آن طلا  
می‌گرفتند، انسان ساده دلی که دیرتر از دیگران از موضوع خبردار شده  
بود، به قبرستان رفت و تکه استخوان کوچکی را پیدا کرد و به نزد پادشاه  
آورد و از پادشاه خواست تا هم وزن آن یک سکه اشرفی به او بدهد،  
استخوان را در یک کفه‌ی ترازو و یک اشرفی را در کفه‌ی دیگر گذاشتند،  
اما دیدند که کفه‌ی استخوان پایین‌تر است، دو اشرفی، سه اشرفی، یک  
کیسه اشرفی، دو کیسه اشرفی، سه کیسه اشرفی و ... همه تعجب کردند چرا

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۲

که دیدند هنوز کفهی استخوان پایین تر از همه‌ی طلاهاست.  
حکیمی که در دربار پادشاه بود گفت، چاره‌ی کار در دست من است  
حالا کفه‌ها را خالی کنید.

استخوان را گذاشت روی یک کفه و روی کفه دیگر هم یک اشرفی  
انداخت، کفهی استخوان پایین تر بود، حکیم کمی از خاک گورستان را  
روی استخوان ریخت، کفه‌ها برابر شد، گفتند: چطور؟ گفت؟ این استخوان  
کاسه‌ی چشم آدم حریص بود که جز با خاک گور با چیز دیگری پُر  
نمی‌شد. سعدی، خلاصه‌ی این جریان را در دو بیت زیر بیان می‌کند:

آن شنیدستی که در اقصای غور      بار سالاری بیفتاد از ستور  
گفت: چشم تنگ دنیا دوست را      یا قناعت پُر کند یا خاک گور<sup>۱</sup>

در سومین و چهارمین نکته می‌فرماید: ﴿وَيُقَرَّبُ الْمَنِيَّةَ وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ﴾

«گذشت روزگار مرگ را نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌کند». فاعل این دو فعل  
همان «دهر» و گذشت روزگار است زیرا عمر انسان به هر حال محدود است.  
با گذشت زمان، قوای جسمی رو به ضعف و ناتوانی رفته، به مرگ  
نزدیک تر می‌شود؛ به این ترتیب از خواسته‌های خود نیز فاصله می‌گیرد  
و قدرت خویش را برای دست یابی به آن‌ها از دست می‌دهد. در این حال،  
رسیدن یا نرسیدن به مواهب روزگار، در هر دو حال برای انسان دشوار  
است؛ چون اگر به آرزوهایش برسد، حفظ و افزایش آن مواهب برای او  
مشکل ساز می‌شود و او همواره در رنج و غصه خواهد بود که چگونه  
اموال و دارایی، مقام، نعمت و موقعیت خود و افراد تحت تسلط خود

۱- گلستان سعدی، باب سوم، حکایت شماره ۲۱

را حفظ کند. اگر هم به آرزوهای خود نرسد، همواره در حسرت از دست دادن یا نداشتن مواهب و نعمت‌های دنیا است و این اندیشه‌ها او را دچار رنج خواهد کرد.

روزگار است که فرسوده نماید تن‌ها

آرزوهای جدید آرد و مرگش ز قفا

دور سازد هوس و هر که به دستش آرد

خسته و هر که نیارد، رسدش رنج و عنا

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دهر سه روز است و تو در میان این سه روز قرار گرفته‌ای: روزی که گذشت، هرگز باز نمی‌گردد. اگر در آن روز عمل نیکی انجام داده‌ای از گذشتن آن غمگین نخواهی شد و از رفتن به استقبال آینده خوشحال خواهی بود و اگر کوتاهی و تقصیری در آن کرده‌ای از رفتنش شدیداً غمگین می‌شوی و از کوتاهی خود حسرت می‌خوری.

روز دیگر همان است که تو امروز در آن از صبحگاهان آغاز کرده‌ای و نمی‌دانی به آخر می‌رسانی یا نه و اگر آن را به آخر برسانی نمی‌دانی آیا بهره‌ی تو در آن، همان کوتاهی و تقصیر همانند روز گذشته است یا نه.

روز سوم روزی است که در انتظار آن هستی و باز نمی‌دانی آیا در آن کوتاهی خواهی کرد یا نه (و هرگز نمی‌دانی آن را درک می‌کنی یا نه) بنابراین آنچه را که الان در آن هستی غنیمت بشمار و فکر کن شاید فردا را نبینی<sup>۱</sup>.

سعديا دی رفت و فردا هم چنان معلوم نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را<sup>۲</sup>

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۱. (با تلخیص)

۲- غزلیات سعدی، غزل شماره ۱۲



خداوند متعال درباره‌ی انگیزه‌های مختلف انسان در هر دوره از زندگی‌اش می‌فرماید: «بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی به یکدیگر و افزون طلبی در اموال و فرزندان است»<sup>۱</sup>.

در این آیه، پس از مراحل بازی و سرگرمی و تجمل پرستی که از خصوصیات دوران کودکی، نوجوانی و جوانی است، به مرحله‌ی چهارم زندگی اشاره شده که حس فخرفروشی و دست یابی به مقام در انسان زنده می‌شود و سرانجام در دوره‌ی پنجم عمر، انسان به فکر افزایش مال و فرزند و ثروت می‌افتد<sup>۲</sup> و این است معنای کلام امام علیه السلام.

سپس امام علیه السلام در جمله‌ی «مَنْ ظَفِرَ بِهِ نَصِيبَ وَمَنْ فَاتَهُ تَعِبٌ» به پنجمین و ششمین نکته اشاره فرموده و «کسانی را که به خواسته‌های دنیوی خود می‌رسند گرفتار خستگی و آنان را که به آن نمی‌رسند گرفتار درد و رنج معرفی می‌کند» و مفهوم آن این است که نه آن‌ها که بر خواسته‌های دنیوی خود پیروز می‌شوند آرامش و راحتی دارند و نه آنان که ناکام می‌مانند، زیرا همان‌گونه که به دست آوردن مواهب مادی با مشکلاتی روبروست، نگه داشتن آن نیز، مشکلات بیشتری را در پی دارد.

در روزهای آخر عمر عبدالملک مروان درحالی که مرگ او نزدیک شده بود، چشمش بر رخت شویی افتاد که برای به دست آوردن مُزدی کم، مشغول رخت شستن بود. عبدالملک گفت: قسم به خدا! آرزو می‌کنم من هم مثل این رخت شوی بودم تا از مزد و دسترنج خود لقمه‌ای نان به دست می‌آوردم و مسئولیت هیچ کاری را هم بر عهده نداشتم. این خبر را به

۱- قرآن کریم: حدید (آیه/۲۰): «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۵۱

گوش «ابوهازم» دانشمندی که فقر افتخارانگیز را بر ثروت ننگ آفرین ترجیح می‌داد، رساندند. گفت: «سپاس خدای را که آنان را در وضعی قرار داد که هنگام مرگشان آرزوی چیزی را دارند که ما سال‌ها با آن زندگی کرده‌ایم»<sup>۱</sup>.

### پیام حکمت

امام علی علیه السلام در این حکمت زندگی مادی را ارزیابی می‌کند و آدمی را از دل بستن و امیدوار شدن به آن بر حذر می‌دارد. پس آدمی باید برای رستگاری خود چاره اندیشی کند و از امور فانی، دل بکند و به دنبال چیزهایی باشد که کهنگی و مرگ در آن‌ها راه ندارد و لذت و شیرینی‌اش خالص و بی‌نهایت است. لذا عاقل کسی است که اسیر رنگ‌های روزگار و تماشای آن نشود؛ بلکه هدف خود از آمدن به دنیا را بداند، به وظیفه‌اش عمل کند و بداند آمدن برای رفتن است<sup>۲</sup>.

### پایان حکمت هفتاد و دوم

۱- نرم افزار هدایت در حکایت، مؤسسه پژوهشی فرهنگی اشراق بابل

۲- اقتباس از شرح نهج البلاغه، مصطفی زمانی، ذیل کلمه ۷۱



این کلام و حکمت زیبای امام علیه السلام نصیحت و هشدار است به پیشوایان، زمامداران، علما، واعظان، مربیان، معلمان و هر کسی که به نوعی جلو دار و پیشوای مردم است.

امام علیه السلام به چنین افرادی، سفارش می کند که باید ابتدا خود را به آداب الهی مؤدب کنند سپس به اصلاح جامعه پردازند؛ یعنی پیش از آن که به گفتار تربیت کنند با کردار تعلیم دهند. در این صورت است که سزاوار تعظیم مردم می گردند.

از منظر امام علیه السلام خطر ناآموخته گان و تربیت نشدگان از هر چیز برای مردم بیشتر و فتنه ی ایشان تباه کننده ی جامعه است، مروری بر نامه ها، رهنمودها و فرمان های به یادگار مانده از امام علی علیه السلام نشان می دهد که ایشان تا چه اندازه به امر آموزش و تربیت کار گزاران و مسئولان خود اهمیت می داده و از روی کار آمدن مدیران نابخرد و نابکار نگران بودند.





## ضُرُورَةُ تَأْدِيبِ النَّفْسِ

اخلاقی، تربیتی، مدیریتی

و قال «عليه السلام»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ	کسی که قرار می دهد خود را	بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ	تعلیم خویش را
لِلنَّاسِ إِمَامًا	برای مردم پیشوا	قَبْلَ تَعْلِيمِ	پیش (از) تعلیم
فَلْيَبْدَأْ	پس باید آغاز کند	غَيْرِهِ (۱)	دیگری

### نتیج حکمت

بدیهی است که انسان به عنوان یکی از موجودات اجتماعی، از بدو تولد نیازمند به دنیا آمدن. نیازهای انسان در دوران اولیه زندگی به صورت ساده و با امکانات بسیار ناچیز و در محدوده‌ی بسیار کوچک برطرف می‌شد، اما با گسترش روز افزون علم و صنعت و گسترده‌ی روابط پیچیده میان انسان‌ها، نیازهای او افزایش یافت و لذا انسان در میان این نیازها و نیازمندی‌های متنوع و برای بیشتر استفاده کردن از امکانات، فرصت‌ها، ظرفیت‌ها و استعدادها و رسیدن به اهداف مطلوب، نیازمند به شناخت اصول مدیریت است.

از زمانی که بشر پا به عرصه‌ی هستی نهاد و زندگی اجتماعی خود را آغاز کرد، احساس کرد به مدیر و سرپرست نیازمند است، بنابراین هر فرد یا گروهی در زندگی خود چه در سطوح بالا و چه در سطوح پایین، به نحوی نیاز به مدیر و سرپرست دارد و لذا اگر انسان‌ها در محدوده‌ی کسب و کار، خانه و خانواده از مدیریت صحیح استفاده کنند، راه‌ها نزدیک، فعالیت‌ها پُر ثمر، مشکلات کم و موفقیت‌ها قطعی می‌شود و لذا به عکس آنچه بعضی فکر می‌کنند، مشکل جامعه‌ی ایران ما، مشکل

کمبرودها نیست، بلکه مشکل ضعف مدیریت هاست.

### ضرورت خودسازی رهبران و مدیران

با این مقدمه امام علیه السلام در این حکمت زیبا به ضرورت تعلیم و تأدیب نفس مسئولان اشاره کرده، می‌فرماید: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ» «کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می‌دهد باید پیش از آن که به تعلیم دیگران می‌پردازد به تعلیم خویش پردازد».

کلام امام علیه السلام در این حکمت عام است یعنی هم رئیس حکومت را شامل می‌شود و هم تمام کسانی را که به نوعی ارشاد و هدایت مردم را بر عهده می‌گیرند و این اشاره به یک واقعیت مسلم عقلانی است که تا انسان خودش چیزی را نداشته باشد نمی‌تواند به دیگران اهدا کند.

خشک ابری که بود ز آب تهی کی شود منصب او آب دهی  
نتیجه اینکه هر کس به نحوی مورد توجه و الگوی مردم باشد و مصداقی از «امام» محسوب شود، باید تعلیم و تأدیب را از خود آغاز کند. بر این اساس، مدیر اداره، معلم، پدر و حتی خواهر و برادر بزرگ‌تر که به عنوان سرمشق به آن‌ها نگاه می‌شود، باید ابتدا از خود شروع کنند.

همچنان که خدای متعال عذاب زنان پیامبر را، در صورت ارتکاب گناهی آشکار، دو برابر دیگران قرار داد<sup>۱</sup>. پس معلم برای دانش آموز، پدر و مادر برای فرزندان و رهبران، مدیران، عالمان و دانشمندان برای عموم جامعه، امام و پیشوای دیگران به شمار می‌روند.

بنابراین اگر پدر و مادر، مربی، معلم و پیشوای جامعه خود را تربیت

۱- قرآن کریم: احزاب (آیه / ۳۰): «يا نساء النبي من يات منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين»

کرده باشد، خانواده و جامعه هم اصلاح و تربیت می‌شود، چرا که گفته‌اند:  
«دو صد گفته چو نیم کردار نیست».

این روش تربیتی که به صورت غیر مستقیم تأثیرگذار است، دارای این امتیازات است:

۱- عینی و خارجی است و فرد با مشاهده، آن را بهتر فرا می‌گیرد.

۲- رفتار مشاهده شده، بیشتر به خاطر سپرده می‌شود.

۳- شخصیت مخاطب آسیبی نمی‌بیند و احتمال رنجش در او نخواهد بود.

۴- مخاطب احساس تحمیل نمی‌کند و خود با اختیار، رفتار مربی‌اش را الگوبرداری می‌کند.

البته این فرمایش حضرت به معنای کنار گذاشتن تربیت گفتاری نیست؛ بلکه به معنای آن است که ابتدا رفتار مورد نظر در معرض دید مخاطب قرار گیرد، ولی چنانچه مشاهده‌ی رفتار مؤثر واقع نشد، طبیعی است که باید برخی نکات به زبان گفته شود.

هر که خود را رهبر مردم کند      باید اول رهبری از خود کند  
خود بیاموزد وزان پس دیگران      با عمل تأدیب سازد نی زبان  
ضرب المثلی در میان عرب است که می‌گویند: «چوبی که کج است  
چگونه ممکن است سایه‌ی آن راست باشد»<sup>۱</sup>.

اضافه بر این، مردم سخنان کسی را که به گفتار خود پایبند و آثارش در زندگی او نمایان نیست، هرگز نمی‌پذیرند و به خود می‌گویند: اگر او این سخنان را باور می‌داشت نخست خودش به آن عمل می‌کرد «رطب خورده کی منع رطب کند».

۱- پیام امام امیرالمومنین، ج ۱۲، ص ۴۳۷

و لذا چون هر گروه و امتی، سرنوشت خود و دیگران را به دست گرفته، واجب است قبل از آن که به دیگران بیاموزد، خود را آموزش و تعلیم دهد تا دیگران را به تباهی نکشاند. چگونه کسی که صنعتگری نمی‌داند، می‌تواند آن را به دیگران بیاموزد؟

و لذا تاریخ بشر، امت و ملتی را نشان نمی‌دهد که بدون رهبر و هدایت راهنمایی زیسته و به موفقیتی رسیده باشد، هر حرکت سازنده و هر اقدام مثمر و هر گام مؤثری که در تعالی تمدن بشری برداشته شده، همگی گویای وجود و حضور عنصر اثرگذار رهبری در سرنوشت بشر می‌باشد. چرا که طی طریق پر خطر زندگی بدون بهره‌گیری از چراغ هدایت رهبری به استقبال خطر رفتن است.

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی<sup>۱</sup>

اصلی‌ترین وظیفه‌ی رهبران جامعه و پیشوایان هر گروه، تعلیم و تربیت مردم است و موفقیت در این امر مهم زمانی صورت می‌گیرد که اصول و روش‌های صحیح تربیتی رعایت شود.

۱- غزلیات حافظ، غزل شماره ۴۸۸





حکمت هفتاد و سوم

درس دوم

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

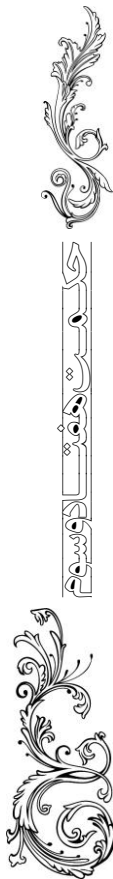
کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ	ولیکن باید تعلیم او	قَبْلَ تَأْدِيبِهِ	پیش (از آن که) تادبیش
بِسِيرَتِهِ	با عمل صورت گیرد	بِلِسَانِهِ (۲)	با زبانش باشد

تشریح حکمت

از آنجا که رهبر علاوه بر حکمت نظری (که در درس اول به آن اشاره شد) باید با حکمت عملی و حضور و وظیفه شناسانه در حوزه‌ی امامت مسئولیتی را که قبول کرده، انجام دهد و پیش از آن که سخنورانه وارد میدان مسئولیت شود، باید با کردار و روش عملی و رفتار پسندیده‌ای که دارد در مردم تأثیر گذارد چرا که سخن هر قدر زیبا باشد گذرا و موقتی است و حال آن که عمل، تأثیر ماندگار دارد بنابراین امام علیه السلام در دومین جمله می‌فرماید: «وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ» «باید تادب و تعلیم او نسبت به دیگران پیش از آن که با زبانش باشد با عمل صورت گیرد».

اصل مسلم در روانشناسی این است که تذکر دهنده، خود باید به آنچه می‌گوید عمل کند در غیر اینصورت، نصیحتش کارگر نمی‌افتد و به تعبیر معروف «تا سخن از دل بر نیاید بر دل ننشیند».

فی المثل اگر طبعی سخنرانی‌های متعددی درباره‌ی زیان‌های دخانیات ایراد کند و بیماری‌های متعدد ناشی از آن را یکی پس از دیگری برشمرد؛ ولی مردم بینند از دهانش بوی سیگار می‌آید هیچ کس سخن او را جدی نخواهد گرفت.



در همین رابطه، از امام صادق علیه السلام نقل شده: «هنگامی که عالم به علمش عمل نکند موعظه‌ی او از دل‌ها فرو می‌ریزد همان‌گونه که قطره‌های باران از سنگ سخت فرو می‌ریزد»<sup>۱</sup>.  
و لذا عالمی که به علم خود عمل نکند در چند جا مانند ابلیس پشیمان خواهد شد:

- ۱- در حالی محشور می‌شود که از لطف خدا نومید است.
- ۲- روز قیامت، در حالی محشور می‌شود که کور است.
- ۳- در جهنم، چون کسانی که از عالم کسب علم کرده‌اند به وسیله‌ی او به بهشت می‌روند و اطلاع پیدا می‌کنند که آن عالم در جهنم است. از او علت را می‌پرسند، می‌گویند شما را امر به معروف کردم اما خود، آن را انجام ندادم<sup>۲</sup>. بنابراین یکی از عواملی که سبب می‌شود مردم انگیزه‌ای برای تحصیل دانش‌های دینی نداشته باشند، بی‌عملی عالمان است، چنانچه امام علی علیه السلام می‌فرماید: «آنچه مردم را از تحصیل دانش بی‌ رغبت کرده، این است که می‌بینند کمتر عالمی است که به علمش عمل کند»<sup>۳</sup>.

ترک دنیا به مردم آموزند      خویشان سیم و غله اندوزند  
تا به گفتار خود عمل نکنند      هیچ در دیگران اثر نکنند

و لذا مردم با دیدن ناهماهنگی و تضاد بین رفتار و گفتار پیشوا، نه تنها دیگر به گفته‌های او اطمینان و اعتقاد پیدا نمی‌کنند، بلکه چه بسا سخنان او نتیجه‌ی عکس داده و سبب انحراف آن‌ها شود. از این روی، در اسلام از

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۳

۲- مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۲۶۴

۳- غررالحکم، حدیث ۳۸۹۵

گفتار بدون عمل به شدت نهی شده است؛ قرآن در این باره می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم است سخنی را بگویید که عمل نمی‌کنید»<sup>۱</sup>. چگونه ممکن است پدری فرزندش را به صرفه‌جویی سفارش کند، اما خود در مصرف آب و برق اسراف کند؟

سفارش عالمان و مدیران جامعه به نظم، دقت، انجام صحیح کار، صرفه‌جویی و کمک به محرومان نیز همین گونه است. پس کسی که در اندیشه‌ی تربیت فرد دیگر و یا اصلاح جامعه است، بدون اینکه به دیگران هشدار دهد و آن‌ها را با گفتارش ادب نماید، با اخلاق و رفتار شایسته‌اش مایه‌ی تذکر و تأدیب مردم می‌شود.

نتیجه‌ی این رفتار پیشوایان و مسئولان جامعه این است که:

اولاً: علاوه بر مردم خودشان هم از علوم خود بهره‌برده‌اند. حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «همچون آلك نباشيد كه آرد نرم و پاكيزه را از خود ردّ مي‌كند و نخاله‌ها را نگه مي‌دارد. شما نيز حكمت را از دهان خود خارج مي‌سازيد و ناخالصي‌ها در سينه‌هايتان باقي مي‌ماند»<sup>۲</sup>.

ثانياً، سخنان آن‌ها از تأثیر بیشتری برخوردار می‌گردد.

ثالثاً، اگر در جایی با زبان دیگران را دعوت نکنند، همان رفتارشان

باعث گرایش مردم به رفتارهای مطلوب و پسندیده می‌شود.

۱- صف (آیات / ۲ و ۳): «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»

۲- «لا تَكُونُوا كَالْمُنْخَلِ، يُخْرِجُ الدَّقِيقَ الطَّيِّبَ وَ يُسَكِّتُ النُّخَالَهَ، كَذَلِكَ أَنْتُمْ تُخْرِجُونَ الْحِكْمَةَ مِنْ أَفْوَاهِكُمْ

وَ يَبْقَى الْغُلُّ فِي صُدُورِكُمْ» / بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۴۵



کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ	(وکسی که) معلم خویش	مِنْ مُعَلِّمٍ	از (کسی که) تعلیم دهنده
وَمُؤَدِّبَهَا	و ادب کننده آن است	النَّاسِ	مردم
أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ	سزاوارتر است به احترام	وَمُؤَدِّبِهِمْ (۳)	و مربی آنان است

### تترج حکمت

سپس در سومین و آخرین جمله، امام علیه السلام در مقام مقایسه و تجلیل انسان خود آگاه و خودساخته به مطلب مهمی در روش تربیتی رهبران دینی و پیشوایان اشاره کرده، می فرماید: «وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبَهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ» «کسی که معلم و ادب کننده‌ی خویش است به احترام سزاوارتر از کسی است که معلم و مربی مردم است».

اشاره به این که هرگاه انسان نخست به تعلیم و تأدیب خویشتن پردازد، تأثیر سخنانش بیشتر و عمیق تر است در حالی که اگر کسی تنها به تأدیب مردم پردازد و از خویش غافل بماند روزی فرا می رسد که مردم از این امر آگاه می شوند و از او روی برمی گردانند.

چنان که در روایات آمده این کار از نشانه‌ی منافق است که دیگران را به نیکی‌ها و ترک بدی‌ها دعوت کند و خود به این اندرز عمل ننماید.

در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهَى وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي» (منافق دیگران را از بدی‌ها باز می دارد؛

ولی خویشان را باز نمی‌دارد و دیگران را به نیکی‌ها دعوت می‌کند و خود بدان عمل نمی‌نماید).<sup>۱</sup>

حضرت رسول ﷺ فرمود: «در روز قیامت عالمی را به جهنم می‌افکنند؛ به گونه‌ای که روده‌های او بیرون می‌افتد و بر دور آن‌ها می‌گردد، همچون الاغی که بر دور آسیا می‌گردد. پس او را در دوزخ می‌گردانند تا همه‌ی اهل جهنم او را ببینند. وقتی از او می‌پرسند در دنیا چه کردی که به این بلا افتادی؟ می‌گوید: من مردم را به خوبی می‌خواندم و خود آن را انجام نمی‌دادم و از بدی منع می‌کردم و خود مرتکب آن می‌شدم».<sup>۲</sup>

تحصیل و تعلیم علوم یا از طریق کسب علم به وسیله‌ی استاد و معلم است و یا موهبتی الهی است که خداوند با الهام و وحی به انبیا و اوصیای آنان می‌آموزد. اگر چنین است، پس چگونه انسانی که جاهل است، می‌تواند خویشان را تعلیم دهد؟ و اساساً منظور از تعلیم دادن به خود در کلام امام چیست؟

در پاسخ ابتدا باید یاد دادن به خویشان را معنا کنیم. تعلیم نفس، یعنی ریاضت و ورزش روح و اصلاح رفتار؛ به طوری که کارها و گفته‌هایش، موافق دانسته‌ها و علمش گردد.

بنابراین منظور از تعلیم نفس، عمل به دانسته‌های اخلاقی و ارزش‌های انسانی است که در نتیجه‌ی عمل به آن‌ها، انسان به مقامات عالی می‌رسد و شایسته‌ی رهبری و هدایت مردم می‌گردد. بدین ترتیب، امکان دارد انسان خود را مورد تعلیم قرار دهد.<sup>۳</sup>

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۹۶، ح ۳

۲- معراج السعاده، ص ۲۰۶

۳- شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۲۷۵

تأدیب دیگران، به معنای تهذیب، اصلاح و پاک کردن ایشان از عیب و نقص است. البته برای تأدیب مراحل مختلفی وجود دارد. گاهی تأدیب با زبان، گاه با بی‌اعتنایی و گاهی با حدّ زدن و عقوبت است. بهترین راه تأدیب همان است که امام اشاره فرموده؛ یعنی ادب کردن به وسیله‌ی رفتار شایسته است تا مردم با اقتدا به پیشوایانشان راه کمال را در پیش گیرند و خود را به اخلاق و فضایل بیارایند.

دانشمند معروف و بزرگ ایرانی، ابوعلی سینا، هنوز به بیست سالگی نرسیده بود که با فراگیری بسیاری از علوم، سرآمد عصر و زمان خود شد. او روزی در مجلس درس ابوعلی بن مسکویه، دانشمند معروف و عالم بزرگ آن زمان، حضور یافت و با کمال غرور گردویی را به جلوی ابن مسکویه افکند و گفت: مساحت سطح این را تعیین کن.

ابن مسکویه نوشته‌ای در علم اخلاق را جلوی ابن سینا گذاشت و گفت: تو نخست اخلاق خود را اصلاح کن تا من مساحت سطح گردو را تعیین کنم. تو پیش از دانستن مساحت این گردو، به اصلاح اخلاق خود محتاج تری. بوعلی از این گفتار شرمسار شد و این جمله، راهنمای اخلاقی او در همه‌ی عمر قرار گرفت!

این تذکر اخلاقی، همان نکته‌ای بود که بوعلی برای تربیت خویش به آن احتیاج داشت و اگر این تغییر شیوه در او به وجود نمی‌آمد، شاید هرگز او نمی‌توانست این گونه رهبری علمی و اخلاقی بسیاری از دانشمندان را با نوشتن کتاب‌های فلسفی، طبی، ریاضی و ... به دست گیرد.

پایان حکمت هفتاد و سوم



در این حکمت، امیرمؤمنان علیه السلام تنفس و دم و بازدم انسان را به مثابه گام نهادن او در مسیر مرگ دانسته که انسان آن را به سرعت طی می‌کند و نیز روشن می‌فرماید که حرکت انسان به سوی مرگ و حیات اخروی همچون تنفس او ضروری و اجتناب ناپذیر است؛ یعنی همچنان که لازمه‌ی حیات انسان دم و بازدم است، حیات او نیز توأم با حرکتی قطعی به سوی مرگ است. هرگاه تنفس انسان پایان یابد، حرکت او به سوی اجل نیز پایان می‌پذیرد!

این حرکت انسان به سوی مرگ، همچون تنفس مختصّ به انسان‌های خاصی نیست و این ویژگی برای تمامی آنهاست. از کسانی که بعد از سید رضی این حکمت را نقل کرده‌اند صاحب غررالحکم است در حالی که او در مقدمه‌ی کتابش می‌گوید: «من سندهای این روایات را برای اختصار حذف کرده‌ام».

و این نشان می‌دهد که آنچه را مرحوم آمدی در کتاب غررالحکم آورده از منابعی به صورت مستند به دست او رسیده بوده که اسنادش را برای این که حجم کتاب زیاد نشود حذف کرده است و اگر او آن را از نهج البلاغه گرفته بود نیازی به بیان حذف اسناد نبود. جمعی نیز به جای «نَفْسُ الْمَرْءِ» «أَنْفَاسُ الْمَرْءِ» نقل کرده‌اند و این نشان می‌دهد منابع آن‌ها غیر از کلام سید رضی بوده است.<sup>۱</sup>





ضرورت ذکر الموت

اخلاقی

و قال «عليه السلام»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
نَفْسُ الْمَرْءِ	نفس های شخص	خُطَاهُ إِلَىٰ أَجَلِهِ	گام های اوست به سوی مرگش

واژگان :

«المَرء»: واژه‌ی «مرء» به معنای «شخص» است و این که در بعضی از آیات قرآن از این کلمه به جای کلمه‌ی انسان و یا بشر استفاده می‌شود این است که «آدم» نام نخستین انسانی است که خداوند متعال خلق و به عنوان جانشین خودش در زمین تعیین فرمود و «انسان» نام یکی از مخلوقات است که صاحب برترین مرتبه از روح است و بشر بیشتر به جنبه‌ی مادی و فانی بودن جسم انسان اشاره دارد، نقطه‌ی مقابل «مرء» (مرد) «مرثه» به معنای (زن) است.

«خُطَاهُ»: از ماده‌ی «خُطوه» به «ضم اول» به معنای فاصله‌ی میان دو قدم به هنگام راه رفتن است که در فارسی از آن به عنوان «گام» نام می‌برند. اما به «فتح اول» به معنای یک دفعه قدم برداشتن است.

نتیج حکمت

ضرورت یاد مرگ

«اللَّهُ» از آنجا که عمر آدمی پایدار نیست و آغاز و پایانی دارد، امام علیه السلام در این کلام کوتاه و بیدار کننده به پایان تدریجی عمر انسان اشاره کرده، می‌فرماید: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَىٰ أَجَلِهِ» «نفس های انسان گام های او به سوی سرآمد زندگی و مرگ است».

به یاد مرگ بودن، یکی از عوامل بسیار مهم و تأثیرگذار در رشد و تکامل



اخلاق آدمی است؛ زیرا انسانی که همواره به یاد مرگ باشد، ظواهر فریندهی دنیا او را از مسیر حق و حقیقت منحرف نمی‌کند، به همین جهت است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه‌ای به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌نویسد: «پسرم! بدان که تو برای آخرت آفریده شدی نه دنیا، برای رفتن از دنیا، نه پایدار ماندن در آن؛ برای مرگ، نه زندگی جاودانه در دنیا، که هر لحظه ممکن است از دنیا کوچ کنی، تو شکار مرگی که فرار از آن هیچ امکان ندارد».

بدیهی است که انسان در هر کاری مقصدی دارد و برای رسیدن به آن مقصد با قدم و گام‌های خود به آن می‌رسد، با این تفاوت که گاهی این گام‌ها اختیاری است و گاه غیر اختیاری، مرگ و اجل، مقصد و پایان کار هر انسان است که بدون این که اختیاری داشته باشد در هر ثانیه با این نفس‌ها و دم و بازدم‌ها به خط پایان می‌رسد، چرا که دستگاه تنفس انسان و قلب و مغز و سایر اعضا، عمر محدودی دارند و با باز و بسته شدن مداوم وقتی به پایان عمر خود رسید، مانند چراغی که سوخت آن تمام شده، خاموش و بی‌صدا بر جای خود می‌ماند و ما از شتابی که عمر ما دارد غافلیم!

روزها و هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها یکی پس از دیگری می‌آید و می‌رود و ما هر روز آن نشاط و توان جوانی را بیشتر از دست می‌دهیم و در واقع هر روز یک قدم به خط پایان نزدیک‌تر می‌شویم.

هر چه بر عمر ما افزوده شود از آن طرف از «مهلت» ما کم می‌شود؛ تا روزی که به پایان خط و نهایت مهلت برسیم و ما را از قطار عمر پیاده کنند. چنان که کریمه‌ی مبارکه می‌فرماید: «دنیا بازاری است که تمام مردم عمر و توان و استعداد خودشان را در آن عرضه می‌کنند و فروش جنس

در این بازار اجباری است».

امام علیؑ در این حکمت به این مطلب مهم اشاره می‌فرماید که «تمام مخلوقات فانی‌اند الا ذات پاک پروردگار»<sup>۱</sup>.

و لذا انسان نشانه‌ی آن را در تمام لحظات عمر خود درک می‌کند؛ چرا که نفس کشیدن، بیانگر دو چیز ناسازگار است: از طرفی، با هر تنفس، حیات و زندگانی انسان و هر موجود زنده‌ی دیگری ادامه می‌یابد و از سوی دیگر، فنا و نابودی او را هشدار می‌دهد. در واقع، هر نفسی تمام شدن حیات و نزدیک شدن به مرگ و نیستی را هشدار می‌دهد؛ چنان که شاعر سروده است: «هر دم که برآوری تو، گامی برداشته‌ای به سوی مردن».

موعظه‌ی کلام امام علیؑ این است: «تو ای انسان، اکنون به طور موقت بر روی زمین در تکاپو هستی و جایگاه نهایی تو نیز در دل همین زمین است».

هر دم از عمر می‌رود نفسی      چون نگه می‌کنم نماند بسی  
ای که پنجاه رفته در خوابی      مگر این پنج روزه دریایی<sup>۲</sup>  
بنابراین خود را از این میهمانی‌گاه، برای قرارگاه ابدی‌ات آماده کن.

تعبیر نفس به «خطوه» به این دلیل است: همان گونه که گام برداشتن پی‌درپی، ما را به هدف نزدیک می‌کند، نفس‌های پی‌درپی و لحظه به لحظه نیز انسان را به مرگ نزدیک می‌سازد<sup>۳</sup> و با زبان حال هشدار می‌دهد که: ای انسان، هر چند اکنون بر پهنه‌ی کشتی زمین سواری، ولی تو مهمان موقتی هستی که روزی در آن فرو خواهی رفت؛ چنان که امیرمؤمنان

۱- قرآن کریم: الرحمن (آیات / ۲۶ و ۲۷): «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ، وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ»

۲- گلستان سعدی دیباچه

۳- شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۵، ص ۲۷۵

علی علیه السلام در فرازی از سخنان گهربارش می‌فرماید: «هر کس که در درون خود پنددهنده‌ای داشته باشد، خداوند متعال نیز از بیرون، بر او نگاهیانی می‌گمارد»<sup>۱</sup>.

با تمام این مطالب آنچه باید بدانیم و به آن توجه کنیم فرمایش قرآن کریم است که می‌فرماید: «همه‌ی انسان‌ها در زیان‌اند»<sup>۲</sup> چرا که ساعت‌ها، روزها، ماه‌ها و سال‌های عمر، به سرعت سپری می‌شوند و نیروهای معنوی و مادی انسان به تدریج در حال نابودی است. در واقع، انسان همانند کسی است که سرمایه‌ی عظیمی در اختیار دارد و بی آن که خود بخواند، هر روز بخشی از آن را از او می‌گیرند و او باید این زیان قطعی را جبران کند.

فخر رازی از مفسران اهل سنت در تفسیر سوره‌ی «والعصر» از زبان یکی از بزرگان نقل می‌کند: «معنای این سوره را من از مرد یخ فروشی آموختم که فریاد می‌زد و می‌گفت: رحم کنید به کسی که سرمایه‌اش ذوب می‌شود، رحم کنید به کسی که سرمایه‌اش ذوب می‌شود؛ یعنی زمان بر او می‌گذرد و عمرش پایان می‌پذیرد و ثوابی کسب نمی‌کند و در این حال او از زیان کاران است»<sup>۳</sup>.

### نکته‌ها:

۱- آثار سازنده‌ی یاد مرگ: عقیده به زندگی پس از مرگ و اعتماد به کیفر و پاداش اعمال، نقش بزرگی در آرامش روانی و امنیت اجتماعی ما دارد که آرامش روانی، اثر فردی و امنیت، اثر اجتماعی آن است. بشر هر چند در پرتو قدرت صنعت و تکنیک، درهای فضا را به روی

۱- حکمت ۸۶

۲- قرآن کریم: عصر (آیه / ۲): «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»

۳- إِرْحَمُوا مَنْ يَذُوبُ رَأْسُ مَالِهِ / التفسير الكبير فخر رازی، ج ۱۱، ص ۲۷۸

خود گشوده و انسان‌هایی را به ماه فرستاده و بازگردانیده، ولی در برابر این پیروزی چشمگیر علمی، به آرامش روانی که زیر بنای یک زندگی سعادت‌مندانه را تشکیل می‌دهد، نه تنها دست نیافته، بلکه به موازات پیشرفت صنعت و دانش‌های مادی، مشکلات روانی وی افزایش یافته است.

عوامل و مشکلات روانی و ناراحتی‌های روحی او یکی و دو تا نیست و موضوعاتی مانند مادیگری بی حد و حساب، شداید و مصائب و در نهایت اندیشه‌ی مرگ از علل چشمگیر اضطراب است.

بدیهی است که اشتباهی کاذب به مظاهر مادی، به هیچ وجه اشباع نمی‌گردد و لذا فضای روح اکثریت مردم روی زمین را اندیشه‌ی مادی‌گری پُر کرده و هدفی جز ثروت اندوزی و بهره‌گیری مادی و لذائذ جسمانی ندارند و چون آن‌ها به بسیاری از آرزوهایشان نمی‌رسند یک نوع ناراحتی و تشویق روانی بر انسان مسلط می‌گردد و مانند یک خوره‌ی خطرناک، اعصاب و آرامش روحی او را دچار اضطراب می‌کند.

عامل دوم اضطراب، موضوع مصائب و شداید است، هر فردی در طول زندگی خود، با محرومیت‌ها و شکست‌ها و فقدان عزیزان و بلاهای زمینی و آسمانی و ... روبرو می‌گردد و فشار هر یک از این عوامل بر روح و روان انسان به اندازه‌ای است که گاهی انسان را به فکر خودکشی و درهم شکستن قفس زندگی می‌اندازد و بالاتر از آن، اندیشه‌ی فنا و مرگ است که خود عامل سومی برای بروز ناراحتی‌ها می‌باشد، زیرا هر فردی می‌داند که پس از اندی، رشته‌ی زندگی او گسسته خواهد شد و شربت تلخ و جانکاه مرگ را خواهد نوشید و لذا اعتقاد به معاد، اثرات نامطلوب این عوامل سه‌گانه و عوامل دیگر را کاملاً خنثی می‌سازد.

او متوجه می‌شود که تمام وسایل زندگی، وسیله هستند نه هدف، بنابراین دلیل ندارد که انسان در خود چنین اشتباهی را پدید آورد و حرص و آز خود را روز افزون سازد و در نتیجه واکنش‌های روحی به سراغش آید. به عبارت دیگر انسان با ایمان، زندگی جهان را معبر و گذرگاهی بیش نمی‌داند، اگر در این گذرگاه وسیله‌ی لذت بیشتر تأمین نگردد، هرگز ناراحت نمی‌شود و پیوسته به زندگی جاودان می‌اندیشد نه زندگی موقت. در نتیجه از همه‌ی ثانیه‌های عمر استفاده‌ی بهینه می‌کند. چنان‌که پیام امام علیه السلام در این حکمت این است که اگر کسی قدر عمر و زندگی را بداند، حتی به اندازه‌ی یک نفس کشیدن هم حاضر نیست آن را هدر بدهد.

۲- فواید مادی تنفس: گرچه هر نفسی انسان را یک گام به مرگ نزدیک‌تر می‌کند، اما به عنوان یک نعمت الهی، فواید مادی ارزشمندی هم دارد که بیشتر مردم از آن غافل هستند:

الف) هوا اولین و مهم‌ترین نیاز موجودات است و آدمی در دریایی از این نعمت الهی غوطه‌ور است، بدون آن که متوجه وجود آن باشد.

ب) در تنفس، هوا به شش‌ها می‌رسد و باعث تداوم زندگی می‌شود. پس می‌توان آن را پایه‌ی حیات تمام موجودات زنده دانست.

ج) باعث بیرون رفتن سموم بدن می‌شود.

د) به وسیله‌ی تنفس، بوی مایعات و غذاهای فاسد، دفع و سلامتی حفظ می‌شود.

ه) نفس کشیدن عامل رساندن عطر و بوهای خوش دیگر به مغز است و در نتیجه عقل تقویت می‌گردد.

و) دم و بازدم عاملی برای تکلم و ادای حروف از مخرج‌های آن‌هاست.

### ۳- فواید معنوی تنفس:

الف) اثر نَفَسِ عالمان عامل، برای تربیت نفوس مستعد و حتی در مواردی شفای بیماران است.

ب) تأثیر قرائت قرآن هنگام دمیدن بر مریض

ج) اهمیت نفس‌های آخر عمر هنگامی که شیطان سعی در گرفتن ایمان آدمی دارد.

د) اثر سوء نَفَس‌های والدین در بستر خواب بر روی طفلی که در کنار آنها خوابیده است.

ه) اهمیت و اثر معنوی نفس کشیدن در ایام ماه رمضان؛ چرا که خداوند برای این امر غیر ارادی و غیر اختیاری، ثوابی به اندازه‌ی تسبیح اختیاری قرار داده و آن را تسبیح خود برشمرده است.<sup>۱</sup>

در روایات آمده: در نفس‌های آخر عمر، تمام خاطرات تلخ و شیرین دوران زندگی برای او تداعی می‌شود و مانند خلاصه‌ی فیلم، تمام صحنه‌های مهم داستان زندگی به ذهن می‌آیند. این خاطرات مثل نتیجه‌ی عملکرد یک دانش آموز است که در پایان سال به او می‌دهند و او در چند لحظه به عملکرد یک ساله‌ی خود پی می‌برد.

در نفس‌های آخر عمر، شیطان تلاش بسیاری می‌کند تا آنچه را که در طول زندگی به آن‌ها دلبستگی داشته‌ایم، علیه ما به کار برد و هنگام سختی و تلخی جان دادن، ایمان انسان را بگیرد. بدین جهت، در لحظات آخر که جان به گلو می‌رسد و نفس‌ها به شماره می‌افتند، برخی در معامله‌ی دنیا و آخرت، سود می‌برند و عده‌ای هم زیان می‌بینند.

۱- از فرمایش رسول خدا ﷺ در خطبه‌ی شعبانیه: «أنفاسکم فیه تسبیح»

نقل شده: عالمی بر بالین دوست متدین خود که در بستر احتضار افتاده بود حاضر شد؛ بعد از این که او را رو به قبله کرد، به تلقین شهادتین پرداخت اما محتضر با آن که می‌توانست صحبت کند، در عوض گفتن شهادتین می‌گفت: خدا در حق من ظلم کرد. من عمری زحمت کشیدم و مال زیادی به دست آوردم و زن و فرزند دارم. چرا خداوند می‌خواهد مرا ببرد! و لذا بدون شهادتین از دنیا رفت. از این قبیل نمونه‌ها فراوان است که برخی به سبب حبّ مال و دنیا، در لحظات آخر عمر، دینشان را از دست داده‌اند!

در امور مادی نیز انسان دوست ندارد پولی را که با زحمت و تلاش فراوان به دست آورده به آسانی از دست بدهد؛ چرا که برای تهیه‌ی آن زحمت فراوان کشیده و لذا قدر آن را می‌داند. اما با کمال تاسف در مورد سرمایه‌ی عمر که بسیار گران‌بهرتر از مال است و همچنان دارد از دستمان می‌رود هیچ احساس زیانی نمی‌کنیم در حالی که ارزش عمر هرگز قابل قیاس با مال نیست.

طبیعت ما انسان‌ها این است؛ زمانی به ارزش عمر خود پی می‌بریم که زندگیمان به خطر افتد؛ در این صورت حاضریم چندین برابر دارایی خود را صرف کنیم تا زنده بمانیم و همین مساله نشان می‌دهد که عمر بیش از همه‌ی ثروت‌های روی زمین ارزش دارد و لذا چرا انسان این ثروت گران‌بها را رایگان از دست داده و حتی گاهی به جای آن، عذاب ابدی را نیز برای خود می‌خرد؟ اگر بر باد دادن درهم و دینار کار عاقلانه‌ای نیست، آیا بر باد دادن عمر در راه هوس‌های زودگذر، عاقلانه است؟

## پایان حکمت هفتاد و چهارم





امام علیه السلام در این حکمت زیبا که دارای دو جمله است از صنعت خطابه و موعظه استفاده فرموده است؛ در جمله‌ی نخستین به نفس‌ها و حرکت‌های بندگان خدا اشاره می‌فرماید و در جمله‌ی دوم به پیش‌آمدهایی از قبیل مرگ و پیامدهای آن بیم و هشدار می‌دهد.

آنچه در این حکمت مورد تأکید قرار گرفته، زوال‌پذیری همه‌ی پدیده‌های دنیوی، جز خالق پدیده‌هاست؛ یعنی دنیا و آنچه در آن است، به زودی از عرصه‌ی هستی رخت خواهند بست؛ چنان‌که گویا اصلاً وجود نداشته‌اند. اما تمامی آنچه مربوط به امور اخروی است مانند مرگ و برانگیخته شدن که خداوند وعده‌ی آن را داده، قطعاً رخ خواهد داد.

پیام اصلی حکمت و سخن امام علیه السلام این است که دفتر عمر با همه‌ی تلخی‌ها و شیرینی‌ها، ناخواسته و حساب شده، ورق می‌خورد و مرگ که پایان همه‌ی انتظارهاست، قطعاً فرا خواهد رسید.

در کتاب غررالحکم این گفتار پربار با تفاوت روشنی بدین صورت

نقل شده که: «كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْتَقِصٍ كُلُّ سُرُورٍ مُنْقَضٍ كُلُّ جَمْعٍ إِلَى شَتَاتٍ كُلُّ مُتَوَقِّعٍ آتٍ» این تفاوت آشکار نشان می‌دهد که صاحب غررالحکم آن را از منبع دیگری گرفته و احتمالاً کلام امام عَلَيْهِ السَّلَامُ همان گونه بوده که در غررالحکم آمده و مرحوم سید رضی طبق معمول قسمتی از آن را گزینش کرده است.<sup>۱</sup>



ضُرُورَةٌ ذِكْرُ فَنَاءِ الدُّنْيَا

اخلاقی

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
كُلُّ مَعْدُودٍ	هر چیز شمرده شده‌ای	وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ	و هر چه پیش آمدنی است
مُنْقَضٍ	پایان پذیر است	آتٍ	(قطعا) خواهد آمد

تشریح حکمت

توجه به فناپذیری دنیا

این گفتار حکیمانه هر چند با حکمت پیشین در یک عبارت ذکر نشده، ولی در واقع مکمل آن است. نخست می‌فرماید: ﴿كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ﴾ «هر چیز که شمرده می‌شود سرانجام پایان می‌گیرد».

دنیا گذرگاهی است به سوی سرای باقی و ماندگار<sup>۱</sup> و اهل دنیا، به سوارانی در حال خواب می‌مانند که آن‌ها را حرکت می‌دهند؛ بدین جهت می‌توان گفت: همهی آنچه در دنیا پدید آید، پایان‌پذیر است. در واقع، حضرت نگاه زهدگرایانه به دنیا را یادآور شده که به یقین ساکنانش را به زودی رو به نابودی می‌کشاند و دستشان را از آینده به خاطر روشن نبودن آن، کوتاه خواهد کرد.

یکی از ویژگی‌های اصلی مادیات، محدودیت و پایان‌پذیری آن است. مادیات هر چند با بزرگ‌نمایی‌های خود ما را به تعجب وامی‌دارد، ولی نمی‌تواند اندیشه‌ی ما را مجذوب خود کند؛ زیرا محدود است و سرانجام

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۲۸: «الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ»

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۶۱: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكَبٍ يُسَارِبُهُمْ وَ هُمْ نِيَامٌ»



روزی به پایان می‌رسد. مظاهر مادی هر چه باشد، از قبیل: عمر، جوانی، سلامتی، شادابی، مال و ثروت، محبوبیت و شهرت، ریاست و مقام، شهوت‌ها، لذت‌ها و تمام چیزهایی که به نوعی آدمی را مجذوب خود می‌کند، محدود و شمردنی است و چیز محدود نمی‌تواند اندیشه‌ی انسان را که به دنبال سعادت ابدی و لذت و کمال بی‌پایان است، سیراب کند. و لذا سزاوار نیست که آدمی به آن دل ببندد، بلکه او باید به دنبال لذتی بی‌زوال باشد و برای رسیدن به آن، زندگی محدود مادی را وسیله و مرکب قرار دهد. چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «آنچه (از مادیات) در نزد شماست، تمام شده و فانی می‌گردد و آنچه (از نعمت‌ها) در نزد خداوند است، باقی می‌ماند»<sup>۱</sup> و نیز می‌فرماید: «هر چه بر آن (زمین) است، فانی شونده است و ذات پروردگارت باقی می‌ماند»<sup>۲</sup>.

### نگاه حکیمانه به دنیا

آورده‌اند که به بوذرجمهر حکیم گفتند: چرا به آنچه از دست تو می‌رود، غمگین نمی‌شوی و بدانچه از مال دنیا به دست می‌آید، شاد نمی‌گردی؟ گفت: چرا به آنچه غم و اندوه، آن را باز نیاورد، محزون شوم و به مالی که به من وفا نخواهد کرد، شاد گردم؟  
دل به این دنیا مبند کاین خاکدان هیچ است و هیچ

پای بر سر نه جهان را کاین جهان هیچ است و هیچ<sup>۳</sup>  
به تعبیر دیگر این قانون کلی فلسفی به این مطلب اشاره می‌کند که هر چیز تحت عدد در آید محدود و هر چه محدود است پایان می‌پذیرد و از

۱- قرآن کریم: نحل (آیه / ۹۶): «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقی»

۲- قرآن کریم: الرحمن (آیات / ۲۶ و ۲۷): «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فانٍ ، وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرَامِ»

۳- کلیات جامع التمثیل، ص ۸

آنجا که عمر انسان‌ها تحت عدد قرار می‌گیرد؛ مثلاً می‌گوییم: عمر شصت ساله، یا هشتاد ساله. مفهومش این است که هر ساعتی که بر انسان می‌گذرد تدریجاً از آن کاسته می‌شود و این سرمایه به سرعت رو به فنا می‌رود و مهم این است که گذشتن و کاستن آن در اختیار ما نیست، چه بخواهیم و چه نخواهیم به سرعت در حال عبور است.

ﷻ آن گاه در ادامه می‌فرماید: ﴿وَكُلُّ مَتَوَقَّعٍ آتٍ﴾ (و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرا می‌رسد).

منظور از «متوقع» هر چیزی است که نمی‌توان از واقع شدن آن فرار کرد و دیر یا زود تحقق می‌یابد. مانند مرگ و پایان زندگی و قیام قیامت. یعنی کسی که به این امور آگاه است باید توجه داشته باشد که روزی مرگ دامان او را می‌گیرد و روزی در دادگاه عدل الهی حضور می‌یابد پس لازم است که انسان نهایت سعی و تلاش خود را برای روبرو شدن مناسب با آن‌ها به کار گیرد و از آن‌ها غافل نشود.

زآنکه غیر حق همه گردد رفات      كَلُّ آتٍ بَعْدَ حِينٍ فَهَوَ آتٍ  
آنچه امام در دو جمله‌ی بالا بیان فرموده در واقع اشاره به دنیای فانی و گذران است؛ دنیایی که عمرش در برابر جهان آخرت بسیار ناچیز است، چنانچه پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «عمر دنیا در برابر آخرت مانند این است که یکی از شما انگشت خود را در دریایی فرو کند (و سپس بیرون آورد) در این حال نگاه کند ببیند چه اندازه از آب دریا بر انگشت او باقی مانده!».

این هشدار است به همه‌ی دنیا طلبان و آن‌ها که به آخرت و زندگی جاویدان پشت کرده‌اند تا بدانند چه چیز به دست می‌آوردند و چه چیز را

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱

از دست می دهند.

بنابراین آنان که با وجود درآمد کافی برای گذران زندگی، با حرص و ولع، خود را وقف کسب ثروت و مال بیشتر می کنند، باید بدانند که چنین ثروتی هر چند بسیار زیاد باشد، اما محدود است و سرانجام، روزی تمام می شود. آنان بهتر است به جای دل بستن به اموری فناپذیر، همت خود را در راه رسیدن به کمال مطلق صرف کنند که هرگز پایان نمی پذیرد و می توانند هر گونه نیاز خود را از او بخواهند.

هر آنچه که آید به حد و شمار شود فانی و بر عدم رهسپار  
هر آنچه که باید رسد، می رسد شود قسمت و بهر روزی، رصد<sup>۱</sup>

احتمال دیگری را که شارحین در مورد جملات این حکمت داده اند این است که شاید محدود اشاره به کسانی دارد که ثروت اندوزی کرده و چنان در جمع کردن مال غرق شده اند که گویا همه ی این ها برایشان می ماند و حساب و کتابی در کار نیست.

از این رو، امام علیه السلام در مقابل چنین کار غلط و تفکر انحرافی با بیان «كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٌ وَ كُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ» قضا و قدر الهی را به آنان یادآوری می کند.  
رفتگی می رود و آمدنی می آید شدنی می شود و غصه به جا می ماند

## پایان حکمت هفتاد و پنجم

۱- نهج البلاغه منظوم، ص ۳۶



به نظر می‌رسد امام علی علیه السلام این حکمت را در فضای تاریخی و جغرافیایی خاصی بیان فرموده، و این همان فضای مسمومی بود که معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص، در جنگ صفین پدید آورده بودند. بدیهی است که جز وجود مبارک حضرت علی علیه السلام، کسی نمی‌توانست سرانجام و عاقبت آن نبرد را حدس زند. بر اساس پاره‌ای از کتب تاریخی، حضرت علی علیه السلام هنگامی که دید لشگر برای جنگ مردد است فرمود: ای مردم، وضعیت همین است که می‌بینید، از دشمن جز یک نفس نمانده و بدانید هر گاه امور این گونه بر شما روی آوردند، آخرشان را به اولشان قیاس و تطبیق کنید و من فردا بر آنها یورش خواهم برد<sup>۱</sup>.

۱- واقعه‌ی صفین، ص ۴۷۶؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۰۴. گفتنی است که در متن این دو منبع، به جای «اشتبهِت» واژه‌ی «أقبلت» آمده است.

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه این حدیث شریف را از دو نفر<sup>۱</sup> از  
دانشمندانی که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند، نقل کرده است.

---

۱- ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶) در کتاب «الامامة و السیاسة» و نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲) در کتاب «صفین» نقل کرده که دلیل بر تعدد منابع این گفتار حکیمانه است.





اخلاقی، علمی، سیاسی

## الطَّرِيقُ إِلَى الْإِعْتِبَارِ بِالْأُمُورِ

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
إِنَّ الْأُمُورَ	همانا کارها	اعْتَبِرْ آخِرَهَا	سنجیده می شود آخر آن
إِذَا اشْتَبَهَتْ	هنگامی که مشتبه شوند	بِأَوَّلِهَا	به اولشان

### تَنْزِيحُ حِكْمَتِهِ

#### روش تحلیل رویدادها (روش تجربی)

امام علیؑ در این کلام خود، به همه‌ی مدیران و رهروان راه حق درس مهمی می دهد که می تواند برای آنان، کارگشا باشد. می فرماید: ﴿إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اعْتَبِرْ آخِرَهَا بِأَوَّلِهَا﴾ «هنگامی که کارها مشتبه شوند (و آینده روشن نباشد) آخرشان را باید به اولشان سنجید».

اشاره به این که هر کاری باید از راه صحیح و با فکر و منطق شروع و پایه گذاری گردد و گرنه تا آخر دچار مشکل و اشتباه خواهد شد و نتیجه‌ی درستی هم نخواهد داشت. بنابراین اگر ما در چگونگی پایان کاری شک و تردید داشتیم باید بینیم آغازش چگونه بوده است؛ هرگاه در مسیر صحیح بوده، عاقبت آن نیز صحیح خواهد بود و طبق ضرب المثل فارسی: «سالی که نکوست از بهارش پیداست» یعنی خیر و برکت یک سال را می توان با توجه به بارش های بهاری پیش بینی کرد و اگر آغاز آن در مسیر نادرستی قرار گرفته، باید بدانیم که عاقبت آن نیز نادرست و خطرناک است و به گفته‌ی معروف:

خشت اول چون نهد معمار کج      تا ثریا می رود دیوار کج!

ممکن است منظور امام علیه السلام این باشد که از وضع موجود می‌توان آینده را حدس زد؛ مثلاً ضعف و عدم اعتماد به نفس و تردید کسی، از فرار او درباره‌ی سختی‌ها در آینده خبر می‌دهد و یا مراد حضرت آن باشد که هر گاه امور چنان مشتبه شد که حقیقت آن از نظر عقل و یا شرع آشکار نبود، باید توقف کرد و جوانب و اطراف کار را سنجید و با بصیرت و نیروی کافی وارد شد.<sup>۱</sup>

در بعضی از نهج البلاغه‌ها، «اِشْتَبَهَتْ» به صورت «اِسْتَبَهَتْ» به معنای (مبهم شود) نیز نقل شده، که معنی یکی است و این سخن حق است که مقدمات دلالت بر نتایج و اسباب دلالت بر مسببات دارد و چه بسا که میان دو چیز رابطه‌ی علت و معلولی نیست ولی میان آن دو اندک تناسبی وجود دارد که به هر حال یکی بر دیگری استدلال می‌شود.

هر گاه چنین باشد و کارهایی بر خردمند زیرک مشتبه شود و نداند کار به کجا می‌کشد، همان گونه که گفتیم از آغاز آن می‌توان به پایان آن استدلال کرد. مثلاً اگر رعیتی دارای پادشاهی سست عنصر و سیاست ضعیف باشد و امور کشور دچار اضطراب و ناآرامی شود و بر عاقل مبهم گردد که آینده چگونه خواهد بود، بر او واجب است که پایان آن را بر آغاز آن قیاس کرده و بداند که این سامان موقتی است و به زودی در آینده به پراکندگی و انحلال خواهد کشید، زیرا کارهای نخستین دلیل و بیم دهنده‌ی آن است و وقوع آن را وعده می‌دهد و این واضح است.<sup>۲</sup>

چنان که خداوند در قرآن کریم به ذکر دو مسجد می‌پردازد که کاملاً با

۱- شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۸، ص ۶۶

۲- جلوه تاریخ، در شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۷

یکدیگر متفاوت اند، تفاوت بنای مسجد قبا و مسجد ضرار در همین امری است که امام علیه السلام می فرماید: اولی پایه‌ی صحیحی داشت<sup>۱</sup> و سرانجام عبادتگاه مؤمنان شد<sup>۲</sup> و مسجد ضرار که پایه‌ی آن بر اساس نفاق و کفر و شرک و تفرقه میان مؤمنان بنا شده بود عاقبتش این بود که به دستور پیغمبر سوزانده و از بین برود.

قریب این معنا در عهدنامه‌ی مالک اشتر نیز آمده است؛ آنجا که امام می فرماید: «اَسْتَدِلُّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ» (با آنچه در گذشته واقع شده است نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن، زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند).

بدیهی است که تاریخ را برای سرگرمی و تفریح نمی‌نویسند، تاریخ یعنی تجربه و درس گرفتن از گذشته برای آینده، یعنی آدم عاقل از سوراخی که هم خود بارها گزیده شده و هم دیگران از آن گزیده شده‌اند دوبار گزیده نمی‌شود و به همین جهت حضرت می‌فرماید: برای امور واقع نشده به آنچه واقع شده، استدلال کن و با مطالعه‌ی قضایای تحقق یافته، حوادث یافت نشده را پیش بینی کن؛ زیرا امور جهان، همانند یکدیگرند، از آن اشخاص نباش که موعظه سودش ندهد چرا که انسان عاقل همیشه از راه آموزش و فکر، پند می‌پذیرد.

شبهه را به سبب شبیه به حق بودنش، شبهه نامیده‌اند<sup>۳</sup> و عبارت است از پوشیدگی کار یا نامعلوم بودن امری به سبب شباهتی که میان کار صحیح

۱- قرآن کریم: توبه (آیه / ۱۰۸): «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى»

۲- قرآن کریم: توبه (آیه / ۱۰۸): «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّخِذُوا»

۳- نهج البلاغه، فیض السلام، خطبه ۳۸

و ناصحیح است؛ به طوری که نتوان به درستی یا خطای هیچ یک حکم کرد؛ در چنین موقعیتی گفته می‌شود که فرد مردد است.

بدین جهت، ابتدا باید شبهه را شناخت و سپس در مقام حل آن برآمد. اولیای خدا، با نور یقین، از فضای مسموم شبهه‌ها می‌گذرند و به سوی رستگاری گام برمی‌دارند، ولی دشمنان خدا با سوء استفاده از این فرصت، خلق را به سوی گمراهی فرا می‌خوانند که جز کوری نتیجه‌ای برای آن‌ها نخواهد داشت!

البته باید به این نکته توجه داشت که برخی از مردم، به نام احتیاط و بدعت‌گریزی، در شبهه‌ها و بدعت‌ها غوطه می‌خورند<sup>۲</sup> غافل از اینکه هیچ پرهیزکاری‌ای همانند توقف در برابر شبهه نیست<sup>۳</sup>.

و لذا امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: مطالب و امور شبهه ناک را فقط، به خدا و رسولش ارجاع دهید<sup>۴</sup> چرا که رسول خدا و ائمه علیهم السلام از منابع فیض الهی‌اند و به حقیقت اشیا نزدیک‌ترند و چنان که خداوند به حقیقت تمامی امور، آگاه است، آنان نیز به اذن الهی از آن آگاه‌اند.

به تعبیر دیگر به هنگام انجام کاری با سه حالت روبرو می‌شویم:

۱- از ابتدا با اطمینان به صحت آن عمل، به انجام آن اقدام می‌کنیم.

۲- با یقین به نادرستی آن، آن کار را رها می‌کنیم.

۳- از ابتدا درستی یا نادرستی آن کار برای ما نامعلوم است و در مورد صحت آن دچار تردید جدی هستیم.

۱- فرهنگ آفتاب، ج ۶، ص ۳۲۲۸

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۸۶

۳- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۰۹

۴- نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۵۳

این فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام ناظر به صورت سوم است که می‌فرماید هر گاه امری در آغاز مبهم و نامشخص بود، می‌توان به سرانجام و پایان آن هم پی برد و به عبارت دیگر، فرجام آن کار نیز مانند آغاز آن خواهد بود. کلام و سخن نورانی امام علیه السلام در اینجا همچون چراغ روشنی است برای مواردی که انسان در انجام کاری مردد است؛ می‌فرماید: تا زمان رفع ابهام‌ها در موضوع، پایان امور با آغاز آن‌ها سنجیده و بر اساس آن تصمیم‌گیری شود و در حقیقت باید در هر کار، گام اول را محکم و حساب شده برداشت، چرا که عاقل به دنبال امر مشتبه نمی‌رود و با بصیرت و اطمینان با آن مواجه می‌شود تا به پیروزی دست یابد.

چون گذارد خشت اول بر زمین معمار کج گر رساند بر فلک باشد همان دیوار کج به تعبیر دیگر انسان خداشناس، مطیع پروردگار است آنچه موافق رضای اوست، انجام می‌دهد و در آنچه نمی‌داند، توقف می‌کند تا بداند و پس از فهمیدن یا عمل می‌کند یا توقف؛ و لذا عملش از روی دلیل و توقفش از روی عدم دلیل است. کسی که امری بر او مشتبه شده، مانند مسافری است که می‌خواهد به مکانی برود، ولی بر سر دو راهی مانده و نمی‌داند چه کند. اما نکته‌ی مهم آن است که در امور مشتبه نباید داخل شد؛ زیرا گاهی در اولین خطا انسان در سرایشی سقوط قرار می‌گیرد. وقتی دو کاسه وجود دارد که یکی از آن‌ها زهرآلود است، البته عقل حکم می‌کند که باید از هر دو اجتناب و دوری کرد.

**نکته:** امروزه پرسش‌های جهت‌دار و شبهات دینی با انگیزه‌های گوناگون توسط افراد و گروه‌های مختلفی تولید و به شیوه‌های گوناگونی توزیع می‌شود. در گذشته، بحث‌ها و مجادلات فکری در همه‌ی حوزه‌ها،

من جمله مباحث دینی، فقط بین اهل علم و متخصص جریان پیدا می‌کرد و مردم عادی از گرفتار شدن در دام شبهه انگیزان مصون می‌ماندند. اما در وضعیت کنونی به سبب گسترش امکانات رسانه‌ای و آشنایی اکثر مردم با ابزارهای جدید ارتباطی، زمینه‌ی شیوع شایعات و توزیع شبهه، بدون وقفه در حال ریزش به سمت مردم است.

از آنجا که شناخت شبهات و توانایی درک مغالطات و پاسخ به آن‌ها برای همه‌ی افراد مقدور نیست، متأسفانه بسیاری از کسانی که در معرض شبهات قرار می‌گیرند، گرفتار آسیب‌های اعتقادی شده و تزلزل در باورها، مشکلات زیادی را برایشان پدید می‌آورد.

لذا بهترین شیوه‌ی برخورد با شبهات این است که اگر آمادگی لازم و توانایی تشخیص و پاسخ به آن را نداریم، حتی الامکان در معرض آن قرار نگیریم و اگر ناخواسته با شبهاتی روبرو شدیم حتماً در اولین زمان ممکن به عالمان دینی مراجعه و ابهام‌ها و تردیدهای پیش آمده را برطرف سازیم. چنان‌که امام سجاد علیه السلام در نیایشی می‌فرماید: «بارخدا یا! بر محمد و آلش درود بفرست و ما را از کسانی قرار ده که به ریسمان قرآن چنگ می‌زنند و از امور متشابه و شبهه انگیز خود را در پناهگاه قرآن، حفظ می‌کنند»<sup>۱</sup>.

پایان حکمت هفتاد و ششم



از کتاب مصادر نهج البلاغه استفاده می‌شود که این کلام حکمت آمیز بخشی از گفتار مفصلی است که میان «ضرار» و «معاویه» رد و بدل شد. ضرار که از یاران خاص امیر مؤمنان علی علیه السلام بود وقتی که حالات آن حضرت را با شجاعت و بلاغت کامل در مجلس معاویه بیان کرد، همه‌ی حاضران شروع به گریه کردند و معاویه به قدری گریست که محاسنش از اشک چشم تر شد؛ تا جایی که گفت: «رَحِمَ اللهُ أَبَالحَسَنِ لَقَدْ كَانَ وَاللهُ كَذَلِكُ».

در نسخه‌ی صبحی صالح و بعضی نسخ دیگر «ضبابی» آمده؛ در حالی که در میان عرب قبیله‌ای به نام «ضباء» وجود ندارد؛ «ضباب» جدّ محمد بن سلیمان منصور بوده؛ برخی نیز گفته‌اند: ضباب قلعه‌ای بوده، در اطراف کوفه که جماعتی از علما به آن منسوب می‌باشند!







## مَعْرِفَةُ الدُّنْيَا

اخلاقی

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَام»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَمِنْ خَيْرٍ	و از گزارش	وَقَدْ أَرْخَى	در حالیکه فروافکنده بود
ضِرَارِ بْنِ حَمْزَةَ الضَّبَّائِيَّ	ضرار بن حمزه الضبابی	اللَّيْلُ سُدُولُهُ	شب پرده تاریکش را
عِنْدَ دُخُولِهِ	(به) هنگام ورودش	وَهُوَ قَائِمٌ	و او ایستاده (بود)
عَلَى مُعَاوِيَةَ	بر معاویه	فِي مِحْرَابِهِ	در محرابش
وَمَسَأَلَتْهُ لَهُ	و سوال معاویه از او	قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ	گیرنده بر محاسنش
عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ	درباره امیرالمؤمنین (ع)	يَتَمَلَّمُ	می پیچید
وَقَالَ:	و گفت:	تَمَلَّمُ السَّلِيمِ	(مانند) پیچیدن مار گزیده
فَأَشْهَدُ	گواهی می دهم	وَيَبْكِي	و گریه می کرد
لَقَدْ رَأَيْتُهُ	بتحقیق دیدم او را	بُكَاءَ الْحَزِينِ	گریه ای سوزناک
فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ	در بعضی جاها	وَيَقُولُ: (١)	و می گفت:

### واژگان :

«سُدُول»: از مادهی «سدل» به معنای «انداختن» مثل انداختن پرده، «سدیل» نیز به معنای پرده و یا چیزی که بر کجاوه می آویزند.

«يَتَمَلَّمُ»: از مادهی «تَمَلَّمُ» به معنای «بر خود پیچیدن از شدت درد و اندوه»، زیرا «مَلَّ» به معنای ریگ داغ است و کسی که روی ریگ داغ قرار بگیرد، دائماً به خود می پیچد.

«سَلِيم»: عرب برای «تَفأل» به مار گزیده ای که نزدیک است بمیرد «سَلِيم» می گویند به امید این که خطر از بین برود و نمیرد.



## تَنْزِیْهِ حُكْمِ

### دنیاشناسی (امام و ترک دنیای حرام)

«ضرار» از یاران مخلص امیرالمؤمنین علیه السلام بود؛ او از معدود کسانی بود که در خلوت امام علیه السلام راه داشت؛ بعد از این که امام علیه السلام شهید شدند، معاویه سعی کرد که اصحاب امیرالمؤمنین را به یک عنوانی به شام جلب کند. معاویه ابن ابی سفیان که در برابر عظمت و شخصیت والای امام علیه السلام خود را ناچیز می‌دید سعی می‌کرد به هر وسیله‌ی ممکن خود را در دل مردم جای دهد، او می‌خواست که یاران درجه‌ی یک حضرت او را در جلوی جمعیت و مردم توصیف کرده، و سلطنت او را تحکیم کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام چنین و چنان بوده، نماز نمی‌خوانده و به این دلیل معاویه با او مبارزه کرده؛ او با تشکیل پرونده برای آنان و با ادامه‌ی سیاست ترور و ایجاد وحشت و مزاحمت برای آن‌ها سعی داشت: اولاً، سیاست تحقیر در پیش گیرد، ثانیاً اطلاعات بیشتری از خلوت علی علیه السلام بدست آورد و بر اساس چنین برنامه‌ای، عقیل، کمیل، مقداد و دیگر نزدیکان حضرت و حتی بعضی از بانوان بزرگ را به دربار فرا می‌خواند. این بار قرعه به نام ضرار افتاد تا شاید بتواند از سخنان او نکته‌ای بر ضد حضرت علی علیه السلام به دست آورد، وقتی ضرار به دربار معاویه وارد شد، به ضرار گفت: از اوصاف علی برای من بگو! ضرار که می‌دانست توصیف وجود مبارک حضرت، او را ناراحت می‌کند و از طرف دیگر جان خود را در خطر می‌دید، خواست تا او را از این امر معاف کند، ولی معاویه او را مجبور به این عمل کرد، ضرار که دید چاره‌ای ندارد گفت:

ای معاویه بدان که به خدا سوگند او مقامی بسیار والا داشت، (از نظر

روحي و جسمي) بسيار قدرتمند و قوي بود. سخن حق مي گفت و به عدالت حكم مي كرد و چشمه‌ي علم و دانش از اطراف او مي جوشيد؛ سخنانش حكمت آموز بود؛ غذاي او ساده و ناگوار و لباس او کوتاه (در آن زمان، كوتاهي لباس نشاني تواضع و بلندي دامان لباس نشانه‌ي تكبر بود) بود. به خدا سوگند هر وقت او را مي خوانديم به ما پاسخ مي گفت و هيچ گاه تقاضاي ما را بدون پاسخ نمي گذاشت. با وجود تواضع زياد و نزديكي با ما به اندازه‌اي ابهت داشت كه ما قدرت تكلم در مجلسش را نداشتيم؛ وقتي تبسم مي كرد دندان‌هايش چون مرواريد منظم مي نمود؛ به دينداران احترام مي گذاشت و مستمندان را مورد ترحم قرار مي داد و هنگام قحطی، يتيمان نزديك و مستمندان خاك نشين را اطعام مي كرد و برهنگان را لباس مي پوشيد و مظلومان را ياري مي كرد و از دنيا و زرق و برق آن وحشت داشت. به تاريخي شب انس داشت.

گواهي مي دهيم شبي او را ديدم در حالي كه پرده‌هاي تاريخي شب فرو افتاده بود و او در محراب عبادتش ايستاده بود. محاسن مبارکش را با دست گرفته و همچون مار گزيده به خود مي پيچيد و به صورت سوزناك گريه مي كرد و مي گفت!

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۱؛ ابن ابی الحدید این داستان را با کمی تفاوت از کتاب استيعاب نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۵)



**حکمت هفتاد و هفتم**

درس دوم

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا	ای دنیا! ای دنیا	أُمِّ إِلَيَّ	یا به سوی من
إِلَيْكَ عَنِّي	دور شو از من	تَشَوَّقْتُ؟	اشتیاق داری
أَبِي تَعَرَّضْتُ؟	آیا به من خودنمایی می کنی	لَا حَانَ حِينُكَ (۲)	نرسد چنین زمانی تورا

**واژگان :**

«تَعَرَّضْتُ»: از ماده‌ی عرضه کردن و خود را نشان دادن. به نمایشگاه «مَعْرَضٌ» می گویند چون همه‌ی اجناس و کالاهای خود را در معرض دید مردم قرار می دهند.

«حَانَ»: از ماده‌ی «حین» به معنای «وقت» و زمان؛ به گفته‌ی ابن ابی الحدید، این جمله معنای دعایی دارد یعنی وقت نرسد که مرا بفریبی.

**تترج حکمت**

هر مسلمانی با نگاه به برخی از کلمات قصار و حکمت‌ها و نامه‌ها و خطبه‌های نهج البلاغه و یا هر انسان آزاده و منصفی با مطالعه در تاریخ، به این حقیقت می رسد که در دل روشن و مطهر آن بزرگوار هیچ چیز به غیر خدا حضور ندارد و هر چه غیر از خدا باشد در چشم و دل امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بی ارزش ترین و خوارترین است، اگر چه دنیا باشد.

چرا که انبیا و اولیای الهی بر طبق حدیث معروف نبوی که فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»<sup>۱</sup> متفق النظرند که حبّ دنیا سرچشمه‌ی همه‌ی گناهان است و کسی که به زرق و برق و مقامات و ثروت‌های دنیوی بی اعتنا و بی توجه

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰، ح ۱۷

باشد دلیلی است بر زهد در دنیا و بیمه کننده‌ی او در برابر معاصی.  
علی علیه السلام دنیا را به صورت زنی آراسته می‌دید که می‌خواهد خود را بر  
او عرضه کند، در حالی که برای وی (علی علیه السلام) این وصال ناخوشایند بود.  
به همین جهت امام علیه السلام در این سخنان پربار خود، دنیا را مخاطب  
قرار داده، می‌فرماید: «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي» «ای دنیا! ای دنیا! از  
من دور شو».

دنیا با همه‌ی قدرت و توانی که در فریب دادن انسان‌ها و ذلیل کردن  
آن‌ها دارد، در برابر علی علیه السلام و ایمان و اخلاص و زهد او، ضعیف‌ترین  
و بی‌ارزش‌ترین مخلوقات است.

او در سایه‌ی ایمان به خدا و در پرتو عرفان و شناخت هستی، دنیا را  
به خوبی شناخته و به مردم حقیقت طلب هم شناسانده، تا هرگز فریب  
جلوه‌ی ناپایدار و لذت آنی آن را نخورند، زیرا هر کس به دنیا دل سپرد، از  
حقیقت بازماند و در دام شیطان گرفتار شد.  
دل بر این پیرزن عشوه‌گر دهر میند

کین عروسی است که در عقد بسی داماد است  
امام علیه السلام در نامه‌ای به عثمان بن حنیف انصاری، که از سوی آن حضرت  
عهده دار حکومت بصره بود، در ارتباط با دنیا و موضع صریح و روشن  
خود فرمود: «ای دنیا از من دور شو! زیرا من زمام تو را به گردنت انداخته،  
خود را از چنگ تو بیرون کشیدم، از دام‌هایت گریخته و از گام نهادن در  
لغزشگاه‌های تو دوری گزیده‌ام»<sup>۱</sup>.

۱- «إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا فَجَبَلْتُكَ عَلَى غَارِيكِ قَدَرِ انْسَلَّتْ مِنْ مَخَالِيكِ وَأَفَلْتُ مِنْ حَبَائِلِكِ وَاجْتَنَبْتُ فِي مَدَاحِيكِ» /

نهج البلاغه، نامه ۴۵

و نیز در یکی از خطبه‌های بلیغ نهج البلاغه در رابطه با هدیه‌هایی که اشعث بن قیس منافق به قصد فریب آن حضرت، برای امام علیه السلام آورده بود، تا مگر به این وسیله آن بزرگوار را از مسیر صراط مستقیم دور کند فرمود: «همانا دنیای شما در نظر من از برگ جویده شده‌ای که در دهان ملخ باشد بی‌ارزش‌تر و خوارتر است، علی را با نعمت‌های زوال‌پذیر و لذت و کامرانی ناپایدار چه کار؟»<sup>۱</sup>

هیچ کس از دنیا شادمان نبوده، مگر اینکه در پی آن سختی و ناپسندی گلوگیری به او روی آورده و از خوشی‌های دنیا به کسی نرسیده، مگر اینکه پس از آن، بدی‌هایش به او زیان رسانده است.

سپس در ادامه می‌افزاید: «أَبِي تَعَرَّضْتُ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتُ؟ لَا حَانَ حِينُكَ» (تو خود را به من عرضه می‌کنی یا اشتیاقت را به من نشان می‌دهی؟ (تا من را به شوق آوری؟) هرگز چنین زمانی برای تو فراموش (که در دل من جای گیری)).  
از آموزه‌هایی که در متون دینی فراوان به چشم می‌خورد و بسیار بر آن تأکید شده، دوری از دنیاست، چنان‌که امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «مَا عَمِلَ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلًّا وَعَزًّا وَمَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلَ مِنْ بَعْضِ الدُّنْيَا» (بعد از شناخت خدا و رسول او، هیچ کاری برتر از بیزاری دنیا نیست).<sup>۲</sup>

گاهی برداشت نادرست از این احادیث سبب می‌شود تا برخی گمان کنند که اسلام دستور به رهبانیت و ترک دنیا می‌دهد و حال اینکه یکی از اصول برنامه‌های اسلامی، نفی کناره‌گیری از مردم و ترک دنیاست.

۱- «وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَرَادَةٍ تَقْتَضِيهَا» / نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۳۰

امام صادق علیه السلام در روایتی با تعبیر «وَلَا رَهْبَانِيَّةً وَلَا سِيَّاحَةً»<sup>۱</sup> اساحت مقدس اسلام را از گوشه گیری و صحرانشینی (از مردم کناره گرفتن) مبرا دانسته است. با این معنا به سراغ کلامی از امام سجاد می‌رویم که فرمودند: «الدُّنْيَا دُنْيَا: دُنْيَا بِلَاغٌ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ»<sup>۲</sup> (دنیا دو گونه است: دنیای در حد کفاف<sup>۳</sup> و دنیای لعنت شده).

از تقابلی که بین این دو دنیا افتاده، بدست می‌آید که مراد از دنیای لعنت شده (دور از رحمت خداوند) دنیایی است که بیش از حد کفاف و نیاز انسان باشد، این دنیا چون ملعون و به دور از رحمت خداست نمی‌تواند مایه‌ی سعادت و آبادانی آخرت انسان گردد و این همان دنیای مذمومی است که در روایات به بدی از آن یاد شده است.

و لذا مسلم است که امام علیه السلام تنها دنیای حرام را نکوهش کرده، چرا که دنیا از یک منظر هم می‌تواند ستوده و پسندیده باشد؛ چنان که آن حضرت فرموده است: «به راستی دنیا برای کسی که به عنوان سرای خویش بدان دل خوش نکند و وطن خویش نسازد، چه جایگاه نیکی است»<sup>۴</sup>. «دنیا برای راست‌کرداران، سرای راستی و برای دنیاشناسان، سرای عافیت و برای پندگیران، سرای پند و اندرز است»<sup>۵</sup>.

جمله‌ی «لَا حَانَ حِينِكِ» در واقع جمله‌ی انشائییه و نفرین است نه جمله‌ی خبریه. امام علیه السلام در واقع از خدا می‌خواهد که زمانی فرا نرسد که زرق و برق

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۷

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۳۱

۳- بلاغ: کفاف، یا آن مقدار از قوت که برای زنده ماندن کفایت کند؛ یا وسیله‌ای برای رسیدن به مطلوب.

۴- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۱۴

۵- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۲۶

دنیا در دلش نفوذ کند.

### نکته: دنیای مذموم و ممدوح

در روایات و بعضی از آیات قرآن، دنیایی مذمت شده که مملو از زرق و برق و مرکب از حلال و حرام و اسراف و تبذیر و دل بستگی‌ها و وابستگی‌های شدید می‌باشد، و گرنه اگر طلب دنیا از حلال و در حد اعتدال و دور از وابستگی‌ها باشد نه تنها مذموم نیست، بلکه وسیله‌ای است برای رسیدن به خیر و سعادت.

دنیایی که آمیخته با حرص و فزون طلبی باشد چنان انسان را به خود مشغول می‌دارد که او را از یاد خدا غافل می‌سازد و حتی آرامش و استراحت را از او می‌گیرد و به این می‌ماند که انسان برای مسافرت یک روزه که مثلاً با پای پیاده می‌خواهد به نقطه‌ی خوش آب و هوایی برود به جای غذای یک روز معادل پنجاه روز با خود حمل کند که تنها رنج و درد او افزون می‌یابد و جز غذای یک روز برای او قابل جذب نیست.

در جای دیگر می‌فرماید: «آگاه باشید که امروز، زمان تمرین و آماده‌سازی است و فردا، زمان مسابقه؛ مسابقه‌ای که بُردش، بهشت و باختش، دوزخ است. هشدارتان می‌دهم که اکنون در عصر آرزوها زندگی می‌کنید و مرگ را در پیش روی خود دارید... از دنیا آن قدر توشه بگیرید که بتواند در قیامت، نیازتان را برطرف کند»<sup>۱</sup>.

البته اولیاء الله برای اینکه خود را همگون به قشرهای ضعیف جامعه کنند زندگی خود را در حد کمتر از متوسط افراد قرار می‌دهند و زهد و پارسایی را در پیش می‌گیرند که نمونه‌ی کامل آن شخص امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۸





حکمت هفتاد و هفتم

درس سوم

و قال «عليه السلام»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
هَيْهَاتَ!	هرگز هرگز	لِي فَيْكَ	برای من در تو
غُرِّي غَيْرِي	فریب ده غیر مرا	قَدْ طَلَّقْتِكِ ثَلَاثًا	قطعاً رها کردم تو را سه بار
لَا حَاجَةَ	نیست حاجتی	لَا رَجْعَةَ فِيهَا (۳)	(که) نیست بازگشتی در آن

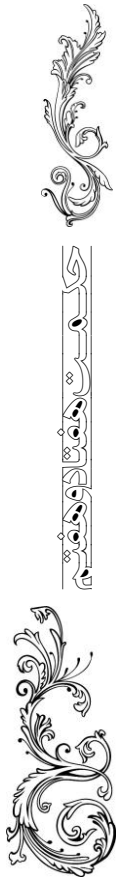
واژگان :

«هَيْهَاتَ»: اسم فعل و معنای آن دور است. در فارسی به معنای «حسرت، افسوس و دریغ» است.

تترج حکمت

در ادامه امام علیه السلام برای تأکید بیشتر در مورد این که دنیا نمی تواند مرا فریب دهد می فرماید: «هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فَيْكَ، قَدْ طَلَّقْتِكِ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا» «هیئات (اشتباه کردی و مرا نشناختی) دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم. تو را سه طلاقه کردم؛ طلاقمی که رجوعی در آن نیست». جمله‌ی «غُرِّي غَيْرِي» مفهومش این نیست که مرا رها کن و به سراغ دیگران برو و آن‌ها را بفریب، بلکه کنایه از این است که دنیا چشم طمعش را از او برد. به این معنا که به فریب دهنده اش بفهماند که از فریب او اطلاع یافته یعنی فریب و حيله‌ی تو در من اثر نمی کند؛ شبیه چیزی است که در شعر معروف فارسی آمده است:

برو این دام بر مرغ دگر نه      که عنقا را بلند است آشیانه  
آن گاه مانند یک همسر ناراضی در حالی که از او بیزار است دنیا را



مخاطب ساخته، به او اطلاع می‌دهد که به او نیازی ندارد. سپس طلاق سه باره‌ی او را عنوان می‌کند تا جدایی او را مورد تاکید قرار دهد.

تعبیر به سه طلاقه کردن دنیا ناظر بر این است که انسان به حسب طبع و آفرینش، پیوندی با دنیا دارد که در حکم ازدواج است و امام می‌فرماید: «من این پیوند را قطع کرده و عطایت را به لقاییت بخشیده‌ام».

و لذا کسی که باطن دنیا را می‌بیند، هرگز به این مردار دل نمی‌بندد و این نیست مگر این که طوری عبادت کند که به اسرار عالم دنیا برسد آنجاست که می‌بیند دنیا جز جیفه‌ای بیش نیست. آنچه به نام دنیاست زمین و آسمان و دریا و صحرا نیست، این‌ها آیات الهی‌اند، خوردن، پوشیدن، نوشیدن و خوابیدن، دنیا نیست، بلکه این‌ها جزو مقررات نظام آفرینش است، بلکه آن خیالات و اوهام برای رسیدن به مقامات و متاع اندک آن، دنیاست، باطن دنیا مردار است، اگر کسی بخواهد مردار بخورد، باید حمله‌ی سگ‌ها را هم تحمل کند.

و این که حضرت فرمود: «من دنیا را سه طلاقه کرده‌ام و اصلاً رجوع نمی‌کنم» بحث تحریم خوردن و نوشیدن و استراحت کردن نبوده، بلکه ایشان مقام خواهی، حرام طلبی، تجاوز و تعدی و امثال آن را طلاق داده‌اند، که این هم یک ریشه‌ی تاریخی دارد. در جریان جنگ جمل وقتی طلحه و زبیر به خیال خام خود بصره را فتح کردند، اولین کارشان، باز کردن درب بیت المال بود، آن روز اسکناس رایج نبود، با شمش طلا و نقره و احیاناً مقداری مسکوک معامله می‌کردند، وقتی چشمشان به تلی از طلا و نقره افتاد، گفتند: پیروز شدیم، ولی بعد که سپاهیان علی علیه السلام با حال پیروزی وارد بصره شده و بصره را گرفتند، حضرت وارد بیت‌المال شد

و در مقابل کوهی از طلا و نقره فرمود: «یا صَفْرَاءُ یا بَيْضَاءُ غُرِّي غَيْرِي» (ای کوه طلا! ای کوه نقره! ای سفید! ای زرد، علی را نمی‌توانید فریب دهید چرا که من دنیا را سه طلاقه کرده‌ام)<sup>۱</sup>. درست است که ایشان برای داشتن حکومت تلاش می‌کردند، اما خلافتی که برای اجرای حق و عدالت باشد دنیا نیست؛ بلکه عین عمل آخرتی و جزو عبادات است.

### شناخت دنیا

یکی از راه‌های دل‌کندن از تعلقات مادی، شناخت دنیا است که از راه‌هایی حاصل می‌شود؛ نخستین منبع شناخت دنیا، دین است، زیرا هیچ‌کس بهتر از خداوند دنیا را نمی‌شناسد. یکی از اهداف بعثت انبیا نیز شناساندن حقیقت دنیا بوده است، اوست خدایی که دنیا را مسکن آفریدگان برگزید و پیامبرانش را به راهنمایی جن و انس فرستاد تا دنیا را آن گونه که هست بشناسانند و از زیان‌هایش بر حذر دارند و با مطرح کردن مثل‌ها، عیوب دنیاپرستی را نشان دهند.<sup>۲</sup>

منبع دیگر شناخت دنیا، خود دنیاست، که خود را در گردش درس آموز خویش برای ما وصف می‌کند، اما ما مییم که فریفته می‌شویم چنان‌که امام علیه‌السلام می‌فرماید: «دنیا خانه‌ای راستگو است برای کسی که آن را تصدیق کند».<sup>۳</sup>

و دیگر اینکه در معرفی خود، هرگز انسان را فریب نمی‌دهد، چه هنگام تو را فریب داد؟ آیا با گورهای پدرانت که پوسیده‌اند، تو را فریب داد؟ یا با آرامگاه‌های مادرانت که در زیر خاک خوابیده‌اند؟ دنیا با سرنوشت آنان

۱- تاریخ بلعمی، ج ۲، ص ۸۰۴

۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱

۳- همان

حال تو را مجسم کرده و با گورهایشان گور تو را به نمایش گذاشته است!<sup>۱</sup>  
خاک راهی که بر او می‌گذری ساکن باش

که قدود است و جفون است و عیون است و حدود

اما اگر دنیا هرگز انسان را فریب نمی‌دهد پس چرا در سخنان حضرت به فریب کاری و نیرنگ بازی مشهور است و چرا بارها بشر را از فریب دنیا بر حذر داشته؟<sup>۲</sup> این بدان دلیل است که حضرت، مجرم حقیقی را در فریب، انسان می‌داند نه دنیا، چنان که می‌فرماید: «این دنیا نیست که تو را فریفته، بلکه تویی که فریفته‌ی دنیا شده‌ای» زیرا دنیا پندها را بی‌پرده با تو گفته و دور از هر تبعیض، از حقایق آگاهت کرده، و با هشدارهای پی در پی تو را موعظه نموده و صادق‌تر و باوفا تر از آن است که به تو دروغ بگوید و یا فریبت دهد.

امام علی<sup>علیه السلام</sup> در فرازی دیگر می‌فرماید: «همین مردگان برای پند دادنتان بس‌اند که بر دوش دیگران به سوی قبرستان برده می‌شوند؛ چنان که گویی از آبادکنندگان دنیا نبوده‌اند؛ بیچاره‌ها با دنیا انس گرفتند، اما فریبتان داده و به آن اعتماد کردند، ولی دنیا آن‌ها را به خاک سپرد».<sup>۳</sup>

امیرمؤمنان علی<sup>علیه السلام</sup> بیانات گوناگونی در وصف دنیا دارد؛ از جمله می‌فرماید: «این دنیا سرای نیستی است و اهلش ناگزیرند از آن کوچ کنند. با این همه، با شیرینی و خرمی خاصی به سوی خواستار خویش می‌شتابد و دل تماشاگرش را می‌فریبد. پس بکوشید تا از دنیا با بهترین توشه‌ی ممکن کوچ کنید و بیش از نیازتان از آن نخواهید و درست همان قدر از آن

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳

۳- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۳۰

بهره بخواهید که شما را به مقصد برساند»<sup>۱</sup>.

چنان بساط امل پهن کن در این وادی

که دست و پا نکنی گم به وقت برچیدن

«چگونه سرایی را توصیف کنم که با رنج آغاز می‌شود و با نابودی پایان می‌پذیرد. در حلالش حساب است و در حرامش عقاب. آن‌ها که بی‌امان در تلاش‌اند تا به آن رسند، یک باره آن را از دست می‌دهند»<sup>۲</sup>.

در بعضی از روایات در ذیل این حدیث، نکته‌ی عجیبی آمده و آن این که چون معاویه این اوصاف و این سخنان را از امام ع شنید گریه کرد به گونه‌ای که قطرات اشک بر صورت او جاری گشت و گفت: «رَحِمَ اللَّهُ أَبَا الْاِحْسَنِ كَانَ وَاللَّهِ كَذَلِكَ» (خدا رحمت کند ابوالحسن علی را، به خدا سوگند این گونه بود). معاویه از ضرار پرسید: اندوه تو بر مرگ علی چگونه بود؟ ضرار در پاسخ گفت: مانند اندوه کسی که فرزندش را در دامش سر ببرند.<sup>۳</sup>

در نقل دیگری در بحار آمده، که حاضران نیز گریه کردند!<sup>۴</sup>

نیز آمده که معاویه به حاضران در مجلس گفت: اگر من از دنیا بروم هیچ یک از شما حاضر نیست چنین مدح و ثنایی درباره من داشته باشد. یکی از حاضران، با شجاعت به او پاسخ داد و گفت: «الصَّاحِبُ عَلِيٌّ قَدْرٌ صَاحِبِهِ» (دوست هر کس هم طراز خود اوست)<sup>۵</sup>.

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۴۵ / فرهنگ آفتاب، ج ۵، ص ۲۵۱۸

۲- همان، خطبه‌ی ۸۱

۳- پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۲، ص ۴۵۹

۴- بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۰، ح ۵۲۴

۵- همان، ج ۴۱، ص ۱۲۱، ح ۲۸



درس چهارم

حکمت هفتاد و هفتم

و قال «عليه السلام»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ	پس زندگی تو کوتاه	وَ أَمْلُكٍ	و آرزوی تو
وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ	و مقام تو کم	حَقِيرٌ (۴)	ناچیز است

### تترج حکمت

در ادامه‌ی این سخن، امام علیه السلام به دلیل این نفرت بر زر و زیور دنیا و مقامات و ثروت‌ها و معایبی که بخاطر نارضایتی از آن‌ها دنیا را طلاق داده، اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكٍ حَقِيرٌ﴾ «زندگی تو کوتاه و مقام تو کم و آرزوی تو داشتن ناچیز است» به راستی عمر دنیا کوتاه است و مقامات آن کم ارزش و گاه بی ارزش.

جمله‌ی «أَمْلُكٍ حَقِيرٌ» اشاره به این است: کسانی که تو را آرزو دارند، آرزوی حقیر و پستی برای خود پیدا کرده‌اند.

هشدار امام به مسأله‌ی دنیاطلبی و مذمت آن در نهج البلاغه یک امر تصادفی نیست بلکه به سلسله خطرهای عظیمی که در دوران خلافت خلفای راشدین به دلیل نقل و انتقال مال و ثروت، متوجه جهان اسلام گردیده بود، مربوط می‌شود.

امام علیه السلام چون این خطرها را لمس می‌کرد، با آن‌ها به مبارزه برخاست، مبارزه‌ای عملی با منطق و بیانی آشکار که در سراسر نهج البلاغه منعکس است. در این دوران، مسلمانان به پیروزی‌های بسیاری رسیده بودند که این مسأله، مال و ثروت فراوانی را به جهان اسلام سرازیر کرد. این ثروت

به جای مصرف شدن در امور عمومی بیشتر در اختیار افرادی خاص قرار گرفت و آن‌ها به ثروت بی‌شماری رسیدند (به ویژه در زمان عثمان) این‌گونه بود که دنیاپرستی و رفاه زدگی در جامعه‌ی اسلام شیوع یافت و اخلاق اجتماعی مسلمانان به انحطاط گرائید.

و لذا امام علیه السلام برای اینکه به آنان هشدار بدهد آنان را متوجه کوتاهی عمر دنیا و کم ارزش بودن مقامات آن می‌کند و می‌فرماید: «چه بسیار کسانی که به دنیا اعتماد و دل بستگی داشته و دنیا او را دردمند می‌سازد و چه بسیار کسانی که به دنیا اطمینان داشتند و چه بسیار کسانی که بزرگ مرتبه بودند و دنیا آن‌ها را کوچک و پست کرد و چه بسیار کسانی که دارای افتخار و خودخواهی بودند و دنیا او را ذلیل و خوار کرد»<sup>۱</sup>.

زنده‌ی آن به سوی مرگ و تندرست آن به سوی بیماری رهسپار است، شادی‌های دنیا محدود است و امن و امانش در برهه‌هایی محدود.

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها  
انسان گرچه برای ادامه‌ی زندگی، نیازمند امکانات مادی است و خداوند به لطف و کرمش این نیازها را تأمین کرده است، ولی همین نیازمندی، بزرگ‌ترین وسیله‌ی آزمایش او و نمایانگر میزان وابستگی او به مادیات و لذت‌های مادی است.

گرچه با اندکی تفکر درباره‌ی زندگی این دنیا می‌توان فهمید که ارزش دل بستگی و اعتماد را ندارد و ارزش انسان بسی بالاتر از آن است که همت خود را صرف آن کند، همان‌طور که واژه‌ی دنیا به معنای پستی و بی‌ارزشی

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۱۰

است، ولی با این حال باز هم می‌بینیم افراد زیادی فریب آن را خورده‌اند و برای به دست آوردن آن از مسیر انسانیت و بندگی خدا بیرون رفته‌اند. حکیم فردوسی می‌گوید: جهانی که همه چیزش چون باد در گذر است و فقط افسوس آن برای انسان می‌ماند، موجب شادمانی خردمندان نمی‌گردد و بدان دل نمی‌بندد چرا که کردار و رفتار دنیا در نزد خردمند چون بازی کودکانه‌ای بیش نیست. در مقابل، عده‌ای دیگر کوچک‌ترین نرملشی از خود نشان نمی‌دهند.

جهانا سراسر فسوسی و باد      به تو نیست مرد خردمند شاد  
به کردارهای تو چون بنگرم      فسوس است و بازی نماید برم

### تمثیل شتر و مجنون

مجنون، سوار شتری شد که تازه فرزندی به دنیا آورده بود، می‌خواست زودتر به کوی لیلی برسد، در میانه‌ی راه، افسار شتر که رها می‌شد، شتر به جای آنکه به مسیر ادامه دهد، به سمت آشیانه که فرزندش در آنجا بود، می‌رفت و این رفت و آمد چندین بار تکرار شد، مولوی نتیجه می‌گیرد:

در تنازع همچو مجنون با شتر      گه شتر چربید و گه مجنون حرّ  
تا که مجنون از خودش غافل شدی      ناقه برگشتی و واپس آمدی  
گفت: ناقه! ما چو هر دو عاشقیم      ما دو ضد بد هم‌ره نالایقیم

تو عاشق فرزندت هستی و من عاشق لیلی، لذا با این تضاد، می‌شود گفت: کسی که دنیا را هدف قرار دهد آخرت ندارد و کسی که هدف او آخرت است، به دنیا وابسته نیست.

امام علیؑ نیز دنیا و آخرت را «ضدقان» دانسته، یعنی دو هوو که اغلب با هم خوب نیستند و جمع بین آن‌ها مشکل است، اما این تقابلی که بین «دنیا



و آخرت» مطرح می‌شود، تقابل بین «وارستگی» و «وابستگی» است. اگر کسی وابسته باشد، وارسته نیست و کسی که وارسته باشد، وابسته نیست، اما اگر انسان همواره تمایل به وارستگی داشته باشد، از دنیا در حد وارستگی استفاده می‌کند، اینجاست که بین دنیا و آخرت هیچ تضادی به وجود نمی‌آید و عظمت انسان در این است که باید بیاید و برود و گرنه در جنت ابدی به صورت فرشته باقی می‌ماند و به این همه کمالات هم نمی‌رسید.

آری، هر کس اندکی درباره‌ی زندگی پس از مرگ بیندیشد، از وضعیت نامعلوم خود نگران شده و درمی‌یابد باید برای رفع این نگرانی تلاش کند و خود را برای سفر طولانی آخرت آماده سازد و لذا عبادت‌های طولانی، گریه‌های سوزناک و سخنان جان سوز امیرمؤمنان علیه السلام نیز بیانگر همین نگرانی‌هاست.

### درد دل مولا علی علیه السلام با چاه

شب بیداری‌ها و مناجات‌های حضرت مولا در دل شب و درد دل با چاه که بسیار انگیز و دردناک است، دلیل بر آن است که حضرت، گرفتار جهل مردم زمان خود بود، او مظهر کمال عقل و بصیرت بود و با جاهلانی همچون ابن ملجم نمونه‌ی بارز قساوت و نادانی هم عصر بود و لذا وقتی حضرت سر را داخل چاه کرده و درد دل می‌کند، اشاره به این است که من کسی را ندارم که با او صحبت کنم.

گر درد خویش به چاه گوید از بی کسی علی

او را ز دست مردم نادان شکایت است



درس پنجم

## حکمت هفتاد و هفتم

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ	آه از کمی زاد و توشه	وَبُعْدِ السَّفَرِ	و دوری سفر
وَطُولِ الطَّرِيقِ	و طولانی بودن راه	وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ (۵)	و سختی منزلگاه

### واژگان:

«مورود»: از مادهی «ورود» به معنای «وارد شدن به مکانی» که متضاد آن «صدور» است در اینجا منظور «قیامت» است که مردمان به آنجا صادر می‌شوند.<sup>۱</sup>

### تترج حکمت

در پایان این سخن، امام علیه السلام از کمبود زاد و توشه‌ی سفر طولانی آخرت شکایت کرده، می‌فرماید: «آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَطُولِ الطَّرِيقِ وَبُعْدِ السَّفَرِ وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ» «آه از کمی زاد و توشه (آخرت) و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت (مشکلات مقصد)».

این کلام امام علیه السلام به یکی از مناجات‌های خمس عشر که بعد از مناجات راجین (راغبین) است شبیه می‌باشد، در آنجا حضرت می‌فرماید: «إِلَهِي إِنْ كَانَ قَلَّ زَادِي فِي الْمَسِيرِ إِلَيْكَ، فَلَقَدْ حَسُنَ ظَنِّي بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ» (خدایا اگر توشه‌ی من در این مسیر اندک است، اما حسن ظن من به توکل بر تو زیاد است) در جای جای این دعا مشاهده می‌شود که بین چیزهایی که موجب خوف و رجا هست، مقایسه شده است.

۱- قرآن کریم: زلزال (آیه ۶): «يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسُ أُمَّتَاتًا»

از یک طرف می‌فرماید: چه راه طولانی در پیش است و لذا برای طی طریق این راه، به توشه‌ی کافی نیاز داریم، ولی چون چیز قابل توجهی برای این سفر تهیه نکرده‌ایم؛ نگرانیم که چگونه بدون زاد این سفر را طی کنیم. مسأله‌ی اندوختن زاد و توشه در این دنیا برای آخرت، یکی از مفاهیم رایج در فرهنگ دینی ماست، ولی این مفهوم مثل همه‌ی مفاهیم دینی دیگر، واقعیت و ارزش معنایی خود را از دست داده و به صورت یک شعار و سمبل درآمده و انسان کمتر به عمق آن توجه می‌کند، مانند کلمه‌ی ان شاء الله، به معنای این است که ما همواره در مقابل مشیت خدا، خودمان را باید ناچیز بدانیم و کار را به او محول کنیم در حالی که ما فقط به عنوان یک تبرک و تیمن ذکر می‌کنیم.

برخی گمان می‌کنند که سفر آخرت بعد از مرگ شروع می‌شود، در صورتی که از زمان تولد و به ویژه از هنگام بلوغ باید به دنبال تهیه و جمع آوری زاد و توشه باشیم و هم چنان که در حال حرکت و سفر هستیم باید برای آن مرحله‌ای از سفر هم که دیگر نمی‌شود زاد و توشه‌ای برداشت، فکر کنیم. راه دور آخرت را بی‌عمل نتوان برید هست مرکب لنگ و راهی بس بیابان الغیث<sup>۱</sup> وقتی انسان می‌خواهد از شهری به شهر دیگر حرکت کند، باید در حومه‌ی آن شهر و از روستاهای نزدیک و باغات اطراف آن چیزی فراهم کرده، تا در سفری که در کویر دارد، از آن‌ها استفاده کند، در بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه و حکمت‌ها، مخصوصاً همین حکمت، به این مسأله تأکید شده که شما در حال سفرید، اینجا جای اقامت نیست، جای حرکت است، اینجا پل است، از پل باید عبور کرد تا به مقصد رسید.

۱- معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ج ۲، ص ۹۵۹ به نقل از دیوان لامع، ص ۲۰۱

نکته‌ی دیگر درباره‌ی توشه، این است که ما فکر می‌کنیم، توشه فقط نماز، روزه و احیاء شب قدر است، اما آنچه که باید به آن توجه داشته باشیم این است که همه‌ی ما همواره در حال حرکتیم و باید از همین دنیا توشه‌ی آخرت را برد «خُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ» (اینجا ممر است، یعنی گذرگاه، از گذرگاهتان باید برای قرارگاهتان توشه بردارید).

اینکه امام علیه السلام از کمی توشه ناله می‌زند برای این است که حتی عزیزترین کسان ما هم در آن روز برای این که نمی‌توانند از توشه‌های خود به ما کمک کنند، از ما فرار می‌کنند!

باید متوجه باشیم که چنین روزگاری در پیش روی ماست و لذا اگر کسی عمر نوح علیه السلام را هم داشته باشد و از تمام دقایقش برای کسب توشه استفاده کند، باز چیزی به دست نیاورده است.

حضرت در آن نیمه شب، از کمی توشه ناله می‌زند در حالی که تمام عمر علی علیه السلام عبادت بود، رسیدگی به فقراء و خدماتی که برای اسلام و مردم انجام می‌داد، جدای از اطاعت و عبادت پروردگار نبود، حتی در زمان ۲۵ سال خانه نشینی، ۳۷ قنات را با دست مبارک حفر و در مسیر بالا آمدن آن‌ها را وقف مستمندان می‌کرد، یک چنین شخصی با چنین سابقه‌ای که از ده یا سیزده سالگی ایمان آورده و در طی پنجاه سال عمر، خدماتی را انجام داده، که از عهده‌ی هیچ انسانی ساخته نبوده؛ در نیمه شب، تنها، در تاریکی، محاسنش را گرفته و می‌گوید: «با این توشه‌ی کم و با این راه طولانی چه کنم؟»

و بعد ادامه می‌دهد «وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ» آن جایی که قرار است وارد شوم،

۱- قرآن کریم: عبس (آیه / ۳۶-۳۴): «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ»

چقدر عظمت دارد؟ من چگونه و با چه توشه‌ای در آن مقام و در پیشگاه الهی وارد شوم؟ چنان می‌نالد که بی‌تاب شده و روی زمین می‌افتد.

با این که می‌دانیم امام علیه السلام بیشترین ذخیره را برای عالم آخرت فراهم ساخته تا آنجا که به مقتضای حدیث نبوی معروف: «لِضَرْبَةِ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»<sup>۱</sup> ضربه‌ی کاری آن حضرت (بر پیکر عمرو بن عبدود<sup>۲</sup> در آن لحظه‌ی بسیار حساس تاریخ اسلام) برتر از عبادت جن و انس است و نیز می‌دانیم آن حضرت در تمام غزوات اسلامی فداکاری فراوان کرد و عبادت‌های شبانه‌ی او گاه به هزار رکعت نماز در یک شب می‌رسید و یک هزار برده را از دست رنج خود خرید و آزاد کرد و عبادات و اطاعات فراوان دیگر، جایی که امام با این همه زاد و توشه از کمی زاد و توشه‌ی سفر آخرت اظهار ناراحتی و نگرانی کند ما چه بگوییم و چه کاری انجام دهیم؟

بدیهی است هرگاه انسان زاد و توشه‌ی خود را برای این سفر طولانی کم ببیند، برای افزایش آن کوشش می‌کند؛ ولی اگر گرفتار غرور گردد و اعمال ناچیز خود را بزرگ ببیند، هرگز به فکر افزایش نمی‌افتد. تعبیر به «مورد» اشاره به روز قیامت است که انسان در آن وارد می‌شود و تعبیر به «عظیم» اشاره به مشکلات حساب و کتاب و عبور از صراط و هول و وحشت آن است.

دامن دشت عدم، گیاه ندارد      وای بر آنکس که زادراه، ندارد  
راز دل عاشقان ز سینه عیان است      عرصه‌ی محشر گریزگاه ندارد<sup>۲</sup>

۱- این حدیث با تعبیرات مختلف و با یک مضمون در بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱، و در کتب دیگر از قبیل اقبال، ص ۴۶۷ نیز نقل شده است.

۲- معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ج ۲، ص ۹۵۹ به نقل از صائب تبریزی، ص ۵۹۱

یکی از شگردهای تبلیغاتی معاویه پس از سیطره‌ی او بر کوفه، آن بود که اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام را به شیوه‌های گوناگون به محل حکومتش در شام فرا می‌خواند، سپس آنان را در محافل خویش حاضر می‌کرد و از آنان می‌خواست تا امام علی علیه السلام را توصیف کنند. هدف او از اجرای این طرح آن بود که آنان به ذکر عیب حضرت پردازند و او به این طریق حقانیت خود را در برخورد با آن حضرت اثبات کند.

و همان‌گونه که در محتوا خواندیم یکی از این افراد، ضرار بن ضمیره از اصحاب خاص امیرمؤمنان علیه السلام است که اهل زهد و عبادت بود.<sup>۱</sup> او چنان امام خویش را توصیف کرد که نه تنها چیزی عاید معاویه نشد، بلکه حتی او را که سرسخت‌ترین دشمن حضرت علی علیه السلام بود، نیز تحت تأثیر قرار داد. توصیف ضرار را می‌توان در سه بخش در نظر گرفت:

۱- شب زنده داری شورانگیز: در ابتدا او از شب زنده داری حضرت سخن گفت که چگونه در محراب عبادت می‌گریست و به خود می‌پیچید. در تبیین این حالات حضرت باید گفت: در ک عظمت خداوند متعال و تجسم مشکلات سفر قیامت، هر چند امری درونی و باطنی است، ولی گاهی توجه به این‌گونه امور چنان شدت می‌یابد که آرام و قرار را سلب می‌کند و حالات درونی، نمود بیرونی و ظاهری می‌یابند؛ چنان که امیرمؤمنان علیه السلام در حال عبادت این‌گونه بود.

۲- بینش صحیح در مورد دنیا: در بخش دوم، ضرار بن ضمیره سخنان حضرت را در خطاب به دنیا بیان می‌دارد که می‌فرماید: «ای دنیا، از من دور شو و ...»  
۳- نگرانی از سفر آخرت: ضرار در آخرین بخش سخن خود، نگرانی

۱- منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۱۱۳

حضرت را از سفر آخرت با این جملات توضیح می‌دهد: «آه، از کمی زاد و توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مقصد!»  
چند چیز سفر را آسان می‌سازد که عبارت‌اند از: کوتاه بودن مسیر؛ همراه داشتن توشه‌ی کافی؛ امن بودن جاده؛ آسایش داشتن در مقصد.

طبیعی است که هر گاه یکی از این موارد میسر نباشد، دلهره و نگرانی بروز می‌کند. اما زمانی سفر دلهره‌آورتر می‌شود که مسیر ما طولانی، پر پیچ و خم و ناامن باشد و توشه‌ی کافی نیز به همراه نداشته باشیم. در ایات زیر چه زیبا از مقام شامخ انسان و ماهیت ناپایدار دنیا پرده برداشته شده است:  
بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است

به فکر باش که بنیاد عمر بر باد است  
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود  
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است  
تو را ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صفیر  
ندانمت که در دامگه چه افتاده است  
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد  
که این عجوزه، عروس هزار داماد است<sup>۱</sup>

#### نکته‌ها:

۱- یار با وفاوی امام شاید با این توصیف می‌خواهد به معاویه بگوید که این راهی که تو با حيله و نیرنگ در پیش گرفته‌ای، براننده‌ی حاکم اسلامی نیست. زندگی یک حاکم اسلامی باید در سطح عموم مردم باشد و این

۱- دیوان حافظ، ص ۳۱

هیبت معنوی اوست که در قلب مردم حکمرانی می کند!<sup>۱</sup>  
۲- مؤمن باید نکته سنج و زیرک و شجاع باشد تا در مقابل دستگاه ظلم و هیبت ظالم خود را نبازد و بیهوده آن را نستاید، بلکه در آنجا نیز از بیان حق و حقیقت دریغ نرزد.

۳- برخی گفته‌اند که بعد از بیان ضرار بن ضمره معاویه گریست. به عقیده‌ی مرحوم خوئی، این گریه از خوف خداوند و برای اذعان به حق و حقیقت نبود، بلکه به قول معروف، او از درد سوزن گریه می کرد و هر جمله‌ی ضرار مانند سوزنی بر قلب معاویه فرو می رفت و معاویه چون قدرت تحمل این کلمات را نداشت و از طرف دیگر، نمی توانست او را ساکت کند، چون خود او درخواست کرده بود، از این رو، شروع به گریستن کرد.<sup>۲</sup>

البته ممکن است توصیف شیوای ضرار بن ضمره از امام علیه السلام تأثیر آنی در معاویه گذاشته و موجب گریستن او شده باشد، لکن قلب و دلی که خالی از نور خداست، لحظه‌ای دیگر فریب دنیا را می خورد.

۴- مجاهدت همیشه با شمشیر نیست، بلکه با زبان، قلم، نوع عملکرد و ... نیز می توان جهاد کرد و کار ضرار، جهاد زبانی بود.

۵- اینکه ضرار در پاسخ به معاویه که پرسید: اندوه تو بر مرگ امام علی علیه السلام چگونه است؟ و او گفت: مانند اندوه زنی که فرزندش را کنارش سر ببرند، این پاسخ به طور تلویحی بغض او را از معاویه و حکومتش می رساند.

## پایان حکمت هفتاد و هفتم

۱- منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۱۱۲

۲- همان





این کلام پربار از سخنان مهم و معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام در زمینه‌ی قضا و قدر (و جبر و اختیار) است و یکی از بهترین راه‌های حل این مسئله می‌باشد. مرحوم سید رضی بخشی از آن را گزینش کرده و ابتدای حدیث را نیاورده ولی ما برای روشن شدن محتوای حدیث به طور کامل آن را از کتاب کافی می‌آوریم.

مردی که در مسیر شام در سپاه امیر مؤمنان علیه السلام حضور داشت و در جنگ صفین علیه معاویه شرکت کرده بود، از آن حضرت سؤال کرد که آیا عازم شدن ما به میدان جنگ با معاویه، براساس قضا و قدر الهی بوده است؟ امام علیه السلام فرمود: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، در هیچ مکانی وارد نشدیم و به هیچ وادی‌ای پا نگذاشتیم، مگر به قضا و قدر الهی. آن مرد نتیجه‌گیری کرد که بنابراین تلاش ما اجری برای ما ندارد و ارزش این کار از آن خداوند است.

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن را گروهی از علمای

شیعه و اهل سنت به صورت مسند و مرسل نقل کرده‌اند که از جمله‌ی آنها  
مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی و صدوق در کتاب توحید و عیون  
اخبار الرضا علیه السلام و ابن شعبه در تحف العقول و طبرسی در احتجاج و شیخ  
محمد بن الحسین المعتزلی در غرر الادله است<sup>۱</sup>.

---

۱- مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۳



اعتقادی

## مَنْزِلَةُ الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ

وَمِنْ كَلَامِ لَهُ «عَلَيْهِ السَّلَام»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
لِلسَّائِلِ	برای سؤال کننده شامی	بِقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ	به قضایی از الله
لَمَّا سَأَلَهُ:	چون سؤال کرد او	وَقَدَرَ؟	و قدر؟
أَكَانَ مَسِيرُنَا	آیا هست مسیر ما	بَعْدَ كَلَامِ طَوِيلٍ	بعد کلامی طولانی (فرمود)
إِلَى الشَّامِ	به سوی شام	هَذَا مُخْتَارُهُ: (۱)	(که) این گزیده آن است

## تَنْزِيحُ حِكْمَتِهِ

مرحوم سید رضی از این حدیث شریف به این چند جمله قناعت کرده، می گوید: «وَمِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلسَّائِلِ الشَّامِي لَمَّا سَأَلَهُ: أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرَ؟ بَعْدَ كَلَامِ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ» «این بخشی برگزیده است از کلام طولانی امام علیه السلام به سؤال کننده‌ی شامی، زمانی که پرسید: آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود».

بدیهی است که قضا و قدر الهی به اراده و اختیار انسان تعلق گرفته، نه این که خداوند افراد را مجبور و بی اختیار بکند، وقتی از امام علیه السلام پیرامون قدر پرسیدند، حضرت فرمودند: «راهی تاریک است آن را نپیمائید و دریایی ژرف است، وارد آن نشوید و رازی است خدایی، خود را به زحمت نیندازید».

البته از آنجا که ما امر به فراگیری علوم و تدبّر و تفکر در امور دینی و معرفتی شده‌ایم و از طرف دیگر احادیثی هستند که در مورد قضا و قدر توضیح داده‌اند، مشخص می‌شود که فرد سؤال کننده توانایی درک این

مسأله را نداشته و لذا حضرت این گونه به او پاسخ داد، حال بایستی ما در خود بنگریم و ببینیم که آیا توانایی درک این مسائل را داریم یا نه، که اگر توانایی درک این گونه مسائل را نداشته باشیم و در آن وارد شویم به غیر از گمراهی چیزی بدست نیاورده‌ایم.

امام علی<sup>علیه السلام</sup> دریافت که او نتیجه‌گیری نادرستی کرده و ممکن است از نظر اعتقادی دچار خطا شود، فرمود: قضا و قدر به معنای حکم از پیش تعیین شده‌ی خداوند نیست؛ به گونه‌ای که خداوند تو را مجبور به آمدن جنگ کرده و هیچ اختیاری نداشته‌ی.

قضا و قدر الهی، آزادی و اختیار انسان را سلب نمی‌کند. مسئله‌ی اختیار و اجبار و یا جبر و تفویض در میان مذاهب اسلامی، از صدر اسلام تاکنون مورد بحث بوده است. اعتقاد به قضا و قدر، هنگامی مستلزم جبر است که فقط اراده و مشیت الهی را دخیل بدانیم، نه اراده و اختیار انسان را.

از طرف دیگر، اعتقاد به قضا و قدر الهی، با اصل آزادی و اختیار انسان هم ناسازگاری ندارد؛ زیرا انسان مختار و آزاد آفریده شده و دارای عقل و فکر و اراده است. او مانند سنگ نیست که آن را از بالا رها کرده باشند و تحت تأثیر نیروی جاذبه، ناخواسته به طرف زمین سقوط کند.

در واقع، قضا و قدر و اراده‌ی الهی، علتی در طول علل طبیعی است، نه در عرض آن. پس هر اثری در عین اینکه به مؤثر خود نسبت داده می‌شود، به خداوند متعال نیز نسبت داده می‌شود، با این تفاوت که خداوند، فاعل قائم بالذات خود است و همه‌ی اشیا را پیش از وجودشان می‌داند، آن هم به علمی که عین ذاتش است، ولی آن فاعل طبیعی، قائم به غیر است. پس قضا و قدر، آزادی قانونمند انسان است، نه جبر و یا تفویض.



حکمت هفتاد و هشتم

درس دوم

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَام»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَيَحْكُ!	وای بر تو	قَضَاءٌ لَازِمًا	قضای لازم
لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ	شاید گمان کردی	وَقَدْرًا حَاتِمًا (۲)	و قدر حتمی است

واژگان:

«وَيَحْكُ»: واژه‌های «ویح» و «ویس» و «ویل» کلماتی هستند که عرب وقتی از کسی ناخشنود است به کار می‌برد، منتها میزان ابراز ناخشنودی متفاوت است؛ «ویح» در مقام ترخم گفته می‌شود، «ویس» در مقام تحقیر و «ویل» از جهت لغوی در مورد کارهای زشت و قبیح و در مواردی است که هلاکت او اراده می‌شود و از جهت اصطلاحی «ویل» چاهی است در دوزخ.

«قَضَاءٌ»: قضا و قدر حتمی اجبار می‌آورد و قضا و قدر غیر حتمی اختیار را از بین نمی‌برد و قابل تخفیف است.

«حَاتِمًا»: از ریشه‌ی «حتم» به معنای «قطعی بودن». به شخص قاضی و داور نیز «حاتم» گفته می‌شود؛ یعنی حکمی را قطعی می‌کند؛ حتی اگر به کلاغ نیز «حاتم» گفته می‌شود برای آن است که عرب معتقد بود هنگامی که او در برابر جریان صدای می‌کند شوم بودن آن را حتمی خواهد کرد، بنابراین معنای «حاتم» با قدر تناسب دارد.

تشریح حکمت

امام علی(ع) در ادامه‌ی این سخن چنین می‌فرماید: «وَيَحْكُ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا، وَقَدْرًا حَاتِمًا» «وای بر تو شاید گمان کردی منظورم قضای لازم

۱- در تعدادی از نسخ به جای «حاتم» «حتم» آمده و همان صحیح تر به نظر می‌رسد، زیرا به گفته بعضی «حاتم» به معنای حتم و قطعی در لغت عرب نیامده است. (نهج الصباغه، ج ۸، ص ۲۸۰)



و قدر حتمی است (و مردم در کارهایشان مجبورند و اختیاری از خود ندارند).»  
اگر در روایات دقت شود متوجه می‌شویم که خداوند دو قضاء و قدر دارد؛ یک قضا و قدر حتمی و قطعی و دیگری قضا و قدر غیر حتمی.  
در واقع حکمت ۴۵۹ و حکمت ۱۶ به قضا و قدر حتمی اشاره دارند و حکمت ۷۸ به قضا و قدر غیر حتمی اشاره می‌کند.  
روایت دیگری که قضا و قدر غیر حتمی را تأکید می‌کند، کلام رسول خداست که فرمود: «لَا يُرَدُّ الْقَضَاءُ إِلَّا الدُّعَاءُ» (جز دعا چیزی قضا و قدر الهی را تغییر نمی‌دهد).<sup>۱</sup>

از این رو اگر خداوند امری را برای انسان مقدر کرده باشد، فرد می‌تواند با اعمال و رفتار صالح و یا شر خود، در آن تغییری حاصل کند، البته به شرطی که آن امر حتمی و قطعی نباشد.

امام صادق علیه السلام درباره‌ی این جمله که «در اسلام نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی میان آن دو است» فرمود: منظور امر و نهی الهی است؛ مانند آن که شما کسی را که در حال ارتکاب گناه است، نهی کنید و او قبول نکند و آن گناه را انجام دهد و شما هم رهایش کنید. این رها کردن به این معنا نیست که او را به معصیت واداشته و به او دستور داده‌اید. پس هم خود عمل، به اراده‌ی انسان است و هم اجباری از سوی دستور دهنده وجود ندارد.

مثلاً خداوند از ازل می‌دانست که فلان جانی در لحظه‌ای معین دست به جنایت می‌زند. بنابراین هر گاه فرد جنایت کار دست به جنایت نزند، در این صورت به اصطلاح، علم خداوند خلاف از آب درمی‌آید و به قول خیام:

۱- نهج الفصاحه، ترجمه‌ی حامد رحمت کاشانی، ص ۴۰۲

من می خورم و هر که چو من اهل بود می خوردن من به نزد او سهل بود  
می خوردن من حق ز ازل می دانست گر می نخورم علم خدا جهل بود  
به عبارت دیگر، خداوند پیش از آن که بشر را خلق کند از کردار جانیان  
و جرم مجرمان و میخوارگی میگساران و خونریزی سفاکان آگاه و مطلع  
بود و می دانست چه شخصی، در چه لحظه‌ای، چه کاری را انجام خواهد داد؟  
در این صورت برای هیچ فردی از آن کار و کرداری که از پیش، خدا  
می دانست چاره و گریزی نیست و نمی تواند خلاف آن را انجام دهد.

خلاصه این که بشر در طول زندگی مبدأ دو نوع کار است، یک دسته از  
کارها را از روی «اختیار و اراده» انجام می دهد (فعل اختیاری). دسته‌ی  
دیگر از کارهای او «افعال غیر ارادی» و به اصطلاح «اضطراری» او  
می باشد، مانند گردش خون در رگ‌ها و ضربان قلب و فعالیت دستگاه  
گوارش و ... (فعل غیر اختیاری).

در ارتباط با افعال ارادی و اختیاری، ما انسان‌ها در انجام و ترک آن‌ها  
کاملاً آزادیم. اما در مورد مطلب دوم، تمام افعال ما اختیاری و غیر اختیاری  
برای او معلوم است، روی این دو اصل درباره‌ی فعل اختیاری خود چنین نتیجه  
می گیریم که خداوند از ازل می دانست که فلان جانی در ساعت معینی از  
فلان روز، با کمال آزادی و اختیار با ضربه‌ی چاقویی کسی را به قتل می رساند.

یک چنین علم پیشین (علم ازلی خدا) هرگز موجب «جبر» و سلب  
آزادگی از انسان نمی شود و شخص جنایتکار حق ندارد علم ازلی خدا را  
بهانه قرار داده و خود را در انجام جنایت مجبور و مضطر قلمداد نماید. زیرا  
درست است که خداوند از ازل می دانست که جانی دست به جنایت  
می زند، ولی او نه تنها از اصل عمل آگاه بود بلکه از این هم آگاه بود که

آن شخص، این جنایت را از روی اختیار و با کمال آزادی انجام می‌دهد. به تعبیر ساده‌تر: شاید این بیان فلسفی برای بعضی سنگین باشد، در این صورت در رفع اشکال از مثال زیر کمک می‌گیریم:

کسانی که «علم ازلی خدا» را دستاویز جنایت بزهکاران قرار داده و آنان را در انواع تعدی‌ها و ظلم‌ها و ارتکاب زشتی‌ها و بدی‌ها معذور می‌شمارند، آیا حاضرند در مثال زیر نیز چنین داوری کنند؟

بسیاری از استادان و معلمان به خوبی می‌توانند آینده‌ی شاگردان خود را پیش بینی کنند و با نظر قطعی بگویند فلانی قبول است و فلانی مردود. اکنون باید دید عامل شکست وی در امتحان چه بوده؟ آیا اطلاع معلم از وضع وی سبب عدم موفقیت وی گردیده؟ بطوری که اگر معلم برعکس پیش‌بینی می‌کرد آیا نتیجه غیر این بود و او در امتحان قبول می‌شد، یا این شکست وی در امتحان به خاطر سهل‌انگاری و تنبلی وی در ایام تحصیل بوده که در طول سال، اساساً لای کتاب را باز نکرده و جز هوسرانی، گرد هیچ کاری نگشته است.

هیچ انسانی نمی‌تواند پیش‌بینی و علم استاد دلسوز را موجب شکست وی بداند بلکه سهل‌انگاری شاگرد علت عدم موفقیتش بوده است. چرا که استاد با ذکاوت و دلسوزی که با هوشیاری از سرنوشت شاگرد خود آگاه گردید، هیچ تقصیری ندارد و این شاگرد است که با سهل‌انگاری و با کمال آزادی سرنوشت خود را طراحی کرده و با اختیار و اراده‌ی خویش مقدمات بدبختی و «مردود» شدن خود را فراهم ساخته است. هرچند معلم نیز از نتیجه‌ی کار او آگاه بوده و حتی تذکرات لازم را هم داده است.

البته میان علم خدا به سرنوشت بندگان و آگاهی استاد از نتیجه‌ی



امتحان شاگرد، تفاوت‌هایی است و علم نامت‌هایی خدا قابل مقایسه با علم محدود معلم نیست، ولی این تفاوت‌ها تأثیری در این پاسخ ندارد و هیچ یک از اطلاعات پیشین، علت کار ما نبوده و موجب سلب اختیار و آزادی از ما نیست.

بنابراین شعر خیام در بالا سفسطه‌ای بیش نیست، چرا که علم ازلی خدا را عذری برای گناه و آلودگی معرفی می‌کند و این یعنی شکستن مرزها و کسب آزادی مطلق در گناه، که در واقع برای فریب دادن وجدان است. مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف شرق در پاسخ رباعی فوق، رباعی زیر را سرود:

آن کس که گنه به نزد او سهل بود      این نکته یقین بداند از اهل بود  
علم ازلی علت عصیان بودن      پیش عقلا ز غایت جهل بود<sup>۱</sup>  
لذا با توجه به تمامی روایات، مشخص است که انسان مختار است البته، نه بنا بر عقیده‌ی معتزله صد در صد اختیار دارد و نه بنا بر عقیده‌ی اشاعره صد در صد مجبور است، بلکه نظر صحیح همان نظر امامیه است که بنا بر فرموده‌ی امام صادق علیه السلام معتقد به امر بین الامرین هستند، چنان که می‌خوانیم حرّین ریاحی که امام حسین علیه السلام به او فرموده بود: «ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ» (مادرت به عزایت بنشیند) تا بدانجا توفیق یافت که امام حسین علیه السلام در لحظات واپسین خود، سر حُرّ را به دامن گرفت و فرمود: «أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمَّكَ» (تو آزاده‌ای، چنان که مادرت تو را آزاده نامید).

چکمه از شرمندگی گردن نهاد      بر لبش ذکر شها التّوبه داشت

۱- پاسخ به پرسش‌های مذهبی، ص ۵۱



حکمت هفتاد و هشتم

درس سوم

و قال «عليه السلام»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ	و اگر بود آن اینچنین	وَالْعِقَابُ	و مجازات (الهی)
لَبَطَلَ	قطعاً باطل می شد	وَسَقَطَ الْوَعْدُ	و از بین می رفت وعده
الثَّوَابُ	ثواب	وَالْوَعِيدُ (۳)	و وعید

تترج حکمت

سپس امام علی (ع) در ادامه‌ی بحث قضا و قدر می فرماید: «لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ» اگر چنین بود، ثواب و عقاب الهی به یقین باطل می شد و وعده و وعید ساقط می گشت. یعنی چگونه ممکن است خداوند کسی را به کار خوب مجبور کند و بعد به او پاداش دهد یا مجبور به گناه سازد بعد او را مجازات نماید؟ این کاری ظالمانه و غیر عادلانه است و چگونه ممکن است به کسی که از خود اختیار ندارد، وعده بدهند که اگر فلان کار نیک را انجام دهی پاداشی چنین و چنان به تو خواهیم داد و یا تهدید کنند که اگر فلان کار بد را انجام دادی چنین و چنان کیفر داده خواهیم شد؟ به یقین این وعده و وعید لغو و بیهوده است.

آیا به کسی که بر اثر بیماری رعشه، دست او پیوسته بی اختیار می لرزد می توان گفت: اگر دستت را ثابت نگه داری فلان پاداش را به تو می دهیم و اگر لرزش را ادامه دهی مجازاتت می کنیم؟ اگر کسی چنین بگوید همه‌ی مردم او را نادان و بی خبر می خوانند.

ظاهراً در قرآن مجید، در دو آیه، به این سخن معروف که «نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری میان آنهاست» اشاره شده است؛ یکی در سوره مبارکه‌ی انفال که می‌فرماید: «و چون ریگ به سوی آنان افکندی، تو نیفکندی، بلکه خداوند افکند»<sup>۱</sup> که اشاره‌ی لطیفی به نظریه‌ی «نه جبر و نه تفویض» دارد؛ زیرا در عین اینکه کشتن دشمنان را به مسلمانان و پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد، آن را به خدا نیز نسبت داده است؛ چرا که نیرو و مدد از خداوند متعال بود.

آیه‌ی دوم در این زمینه، در سوره‌ی مبارکه نساء است که می‌فرماید: «هر چه از خوبی‌ها به تو می‌رسد، از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از خود توست»<sup>۲</sup> یعنی همه‌ی حوادث جهان، حتی اعمال ما، خوب یا بد، از یک نظر مربوط به خداوند است؛ زیرا اوست که قدرت، اختیار و اراده را به ما ارزانی داشته است.<sup>۳</sup>

کبوتری را تصور کنید که ریسمانی به پایش بسته و آن را در اتاقی قرار داده‌اید. شما ضمن آن که به پرنده قدرت و اختیار داده‌اید تا به هر گوشه‌ی اتاق که می‌خواهد پرواز کند، اما در عین حال نیز قدرت خود را کاملاً به او واگذار نکرده‌اید و اگر اراده کنید، می‌توانید ریسمان را به سوی خود بکشید و پرنده را از حرکت بازدارید.

خداوند متعال نیز دستور جنگ و قتال با کافران و معاندان را صادر کرده و به مؤمنان قدرت داده است که در صورت تمایل، جنگ با دشمنان خدا را

۱- قرآن کریم: انفال (آیه / ۱۷): «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَا لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»

۲- قرآن کریم: نساء (آیه / ۷۹): «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ»

۳- تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۱۵ / ج ۴، ص ۲۲

انتخاب کنند و به مقابله با آنان بشتابند؛ ولی این امر به معنای آن نیست که خداوند به زور آنان را در میدان جنگ با معاویه حاضر کرده باشد. اگر انسان مجبور به حرکت در مسیر خاصی بود، دیگر دلیلی نداشت که خداوند برای امور پسندیده، وعده‌ی بهشت و ثواب و برای امور ناشایست وعده‌ی دوزخ و کیفر بدهد. اما می‌بینیم که در سرتاسر کتاب الهی موضوع انذار و تبشیر مطرح شده و سخن از بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب به میان آمده و این نشان دهنده‌ی آن است که انسان در انتخاب راه خیر و شر مختار است. اگر انسان مجبور به انجام کارهایش بود، دیگر فرستادن ۱۲۴ هزار پیامبر چه لزومی داشت؟ و چه نیازی به برانگیختن پیامبران الهی و نازل کردن کتب آسمانی بود؟

همه‌ی این امور شاهد بر آن است که خداوند انسان را موجودی مختار آفریده و به او امکان انتخاب را عطا کرده و در عین حال خداوند از خود سلب اختیار نکرده و هر گاه بخواهد، می‌تواند اختیار انسان را از او سلب کند.

### دو حکایت

روزی ابوحنیفه در جمع مردم گفت: «ای مردم، می‌گویند خداوند خالق همه چیز است و تمام کارها از سوی اوست و انسان هم در هر کاری که انجام می‌دهد، مختار است. این سخن جمع بین جبر و اختیار است و با عقل مخالفت دارد».

سپس ابوحنیفه در جواب مردی که نظر او را در این خصوص جو یا شده بود، گفت: «بدانید که به نظر من همه چیز از سوی پروردگار است و بنده در انجام دادن هیچ کاری، از خودش اختیار ندارد».

ناگهان بهلول کلوخی به پیشانی ابوحنیفه زد و از آن خون جاری شد.

بهلول را نزد قاضی بردند و ابوحنیفه از وی شکایت کرد.  
بهلول گفت: «من در پرتاب کلوخ تقصیری ندارم، زیرا به عقیده‌ی  
ابوحنیفه انسان در کارهای خود هیچ اختیاری ندارد؛ پس من هم طبق  
عقیده‌ی او اختیاری از خودم نداشته‌ام»<sup>۱</sup>.

امام علی علیه السلام روزی در سایه‌ی دیوار کجی نشسته بود، سپس از آنجا  
حرکت کرد و در زیر سایه‌ی دیوار دیگری نشست. یکی از حاضران  
پرسید: آیا از قضای الهی می‌گریزی؟ آن حضرت فرمود: «أَفِرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ  
إِلَى قَدَرِهِ» (از قضای الهی به قدر الهی پناه برده‌ام)<sup>۲</sup>. این کار امام علی علیه السلام  
به این معناست که انسان می‌تواند سرنوشت خویش را تغییر دهد زیرا  
قضای الهی این است که دیوار کج فرو ریزد و قَدَر الهی این است که  
انسان می‌تواند بر اساس قضای الهی به قَدَر الهی پناه برد و از زیر دیوار در  
حال فروریختن بلند شود، اگر عمر او تمام شده بود متوجه کجی دیوار  
نمی‌شود و دیوار فرو می‌ریزد و اگر عمر تمام نشده بود، سریع بلند شده  
و نجات می‌یابد.



۱- قصه‌های بهلول، ص ۲۴

۲- توحید صدوق، ص ۳۸۱ / شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۳۸



کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ	همان خداوند سبحان	وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ	و بخشید بر (طاعت) کم
أَمَرَ عِبَادَهُ	امر کرد بندگانش را	كَثِيرًا	پاداش زیادی
تَخَيَّرًا	از جهت اختیار	وَلَمْ يُعْصَ	و معصیت نکرد (او را)
وَنَهَاهُمْ تَحْذِيرًا	و نهی کردشان بر حذر کردنی	مَغْلُوبًا	از روی اجبار
وَكَلَّفَ يَسِيرًا	و تکلیف کرد آسانی را	وَلَمْ يُطْعَ	و اطاعت نکرد (او را)
وَلَمْ يَكَلِّفْ عَسِيرًا	و تکلیف نکرد سختی را	مُكْرَهًا (۴)	از روی کراهت

### واژگان :

«تَحْذِيرًا»: مصدر باب تفعیل از مادهی «حَذَرَ» به معنای «بر حذر ساختن، پرهیز دادن و ترساندن»، که نتیجهی آن دور شدن است و اگر به اسلحه «حِذْر» می گویند چون برای ترساندن مردم از آن استفاده می کنند.

«كَلَّفَ»: از مادهی «کلف» به معنای «تغییر رنگ صورت» است، به همین جهت به تکلیف، تکلیف می گویند چون به سبب فشار سنگین و طاقت فرسا، رنگ چهره‌ی مکلف دگرگون شده و به قرمزی متمایل به سیاهی گرایش پیدا می کند. «البتة اسلام به اندازه‌ی وسع تکلیف می کند».

«مَغْلُوبًا»: از مادهی «غلبه» راجع به خداوند است یعنی گناهکار از آن جهت گناه نمی کند که به خدا غالب است و خدا قدرت جلوگیری از او را ندارد.

### تترج حکمت

آن گاه امام علیه السلام در ادامه‌ی این سخن به توضیح مسئله‌ی اختیار پرداخته

و به صورت بسیار شفاف و روشنی آن را بیان می کند و می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخِييراً وَنَهَاهُمْ تَحْذِيراً وَكَلَّفَ يَسِيراً وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيراً وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً وَلَمْ يُعْصَ مَعْلُوباً وَلَمْ يُطَعْ مُكْرَهاً﴾ «خداوند سبحان بندگانش را امر کرده و آنها را اختیار بخشیده و نهی کرده و بر حذر داشته، تکالیف آسانی بر دوش آنان گذارده و هرگز تکلیف سنگینی نکرده است. در برابر (اطاعت کم) پاداش کثیری قرار داده و هرگز کسی از روی اجبار، او را معصیت نکرده و از روی اکراه اطاعت ننموده است».

امام علیؑ در اینجا اوامر و نواهی تشریحی را همراه با صفت اختیار ذکر کرده و اینکه خداوند نه تنها تکالیف را برای انسان‌ها سنگین قرار نداد، بلکه به جهت فضلش، پاداش‌ها را زیادتر از عمل قرار داد.

انسان زمانی شایسته‌ی تمجید یا سرزنش است که کاری را از روی اختیار انجام دهد و اگر کسی بدون اراده، رفتار خوب یا ناپسندی داشته باشد، سزاوار تمجید یا سرزنش نیست. از این روی، خداوند انسان را آزاد آفرید و برای هدایتش فقط او را به سوی خیر، راهنمایی و تشویق کرد و از کارهای بد بر حذرش داشت.

از این نکته‌ی تربیتی نتیجه می‌گیریم که برای تربیت دینی و معنوی افراد، نباید آن‌ها را مجبور به انتخاب راه کرد، بلکه باید با نشان دادن طریق حق به آنان، اجازه دهیم تا به اختیار خود راه درست را برگزینند و درباره‌ی خوبی و بدی قضاوت کنند؛ چرا که در این صورت، به یقین آنان به سوی خوبی و زیبایی گرایش می‌یابند.

و اگر مسیر درست را نپذیرفت، به این دلیل است که مظاهر فساد و مادی‌گرایی چنان انسان امروز را احاطه کرده، که به او اجازه‌ی دیدن

زیبایی‌ها را نمی‌دهد و قدرت انتخاب از آن‌ها سلب شده است و انسان‌ها بی‌اختیار به سوی مادیات حرکت می‌کنند. از این رو، شعار آزادی و انتخاب که دنیای مادی‌گرای غرب سر داده است، فریبی بیش نیست؛ زیرا آنان با فراهم کردن شرایط ویژه، چنان انگیزه‌های مادی را تحریک کرده‌اند که مردم مجالی برای اندیشیدن و انتخاب پیدا نمی‌کنند و ناخواسته همان راهی را برمی‌گزینند که فرهنگ سازان می‌خواهند.

یکی از شیوه‌های تربیت که کاربرد فراوان دارد، استفاده از تکلیف‌های عملی (آسان و انجام پذیر)<sup>۱</sup> و شیوه‌ی دیگر به کارگیری ابزار تشویق در صورت عمل به تکالیف است.<sup>۲</sup> در روش تربیتی اسلام، هر دو شیوه مورد توجه بوده و از هر دو برای تربیت افراد استفاده شده است.

آنچه شیوه‌ی اسلامی را متمایز می‌کند، آسان‌گیری در مکلف کردن افراد، با در نظر گرفتن توانایی آن‌ها است. اسلام از دادن تکالیف سخت پرهیز کرده و بیشتر به کیفیت تکلیف توجه کرده است.

در مورد شیوه‌ی تشویق، نیز اسلام برای انجام هر تکلیف، بیشترین تشویق‌ها را در نظر گرفته؛ در حدی که گاهی آن را ده برابر تکلیف انجام شده، گاه بسیار بالاتر و گاهی هم آن را آن قدر زیاد می‌داند که قابل محاسبه نیست.<sup>۳</sup>

۱- وَكَلَّفَ يَسِيرًا وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا

۲- وَأَعْطَى عَلَى التَّقْلِيلِ كَثِيرًا

۳- قرآن کریم: غافر (آیه / ۴۰): «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ»





کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَلَمْ يُرْسِلِ	و نفرستاد	وَلَمْ يُنْزِلِ الْكِتَابَ	و نازل نکرد قرآن را
الْأَنْبِيَاءَ لِعِبَاءٍ	پیامبران را باز یچه	لِلْعِبَادِ عَبَثًا (۵)	برای بندگان، بیهوده

### تترج حکمت

سپس در ادامه‌ی سخن، سه پیامد زیان‌آور و فاسد دیگر را برای قول به جبر ذکر کرده و آن این که اگر واقعاً مردم مجبور باشند یعنی در اعمال خود هیچ اختیاری نداشته باشند، ارسال رسولان و انزال کتاب‌های آسمانی همه لغو و بیهوده است، زیرا نه نیکوکار مجبور را می‌توان از نیکوکاری باز داشت و نه گنهکار مجبور را از گناه؛ در همین رابطه می‌فرماید: ﴿وَلَمْ يُرْسِلِ الْاَنْبِيَاءَ لِعِبَاءٍ وَلَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا﴾ «خدا پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتب آسمانی را برای بندگان عبث نازل نکرده است».

اصولاً اگر ما قائل به جبر باشیم تمام مکتب‌های اخلاقی و توصیه‌های علمای اخلاق فرو می‌ریزد، زیرا کسانی که کار غیر اخلاقی را به حکم جبر انجام می‌دهند هرگز گوششان بدهکار توصیه‌های علمای اخلاق یا برنامه‌های پیامبران الهی و دستورات کتب آسمانی نیست.

و اگر انسان می‌توانست با استفاده از تجربه‌های طولانی، راه سعادت دنیوی و اجتماعی خود را بشناسد دیگر نیازی به بعثت انبیا علیهم‌السلام و نزول قرآن و وحی نبود.

بدیهی است که دانستنی‌ها و علومی که از راه حس و تجربه برای ما



حاصل می‌شود، مسلماً برای زندگی ما مفید و ضروری است ولی برای رسیدن به هدف نهایی مؤثر و مفید نخواهند بود، این‌ها تنها می‌توانند تا حدی روابط ما را با زندگی مادی توجیه کنند؛ از قبیل اینکه چه بخوریم، چه بپوشیم، چه بگوییم، با چه کسی و چگونه حرف بزنیم.

در اثر محدودیت ادراک حسی و تجربه نمی‌توان توقع داشت که به وسیله‌ی آن بتوانیم مسیر صحیح زندگی را در همه‌ی ابعادش بشناسیم، بلکه از راه تجربه و حس می‌توان پدیده‌های مادی را آزمود و علت‌های مادی آن‌ها را شناخت اما آنچه جنبه‌ی ماورای مادی دارد در دام تجربه و آزمایش قرار نمی‌گیرد، بنابراین، آنچه مهم است رابطه‌ی این جهان با جهان ابدی است.

از راه تجربه و حس نمی‌توان پدیده‌های آخرت را شناخت، تا ما ندانیم که زندگی ما چه تأثیری می‌تواند در زندگی آخرت داشته باشد و بین کدام عمل با سعادت آخرت رابطه‌ی مثبت و با کدام یک رابطه‌ی منفی است، نمی‌توانیم سمت و سوی صحیحی به زندگی داده و برنامه‌ی درستی برای خود وضع کنیم.

خداوند سبحان، انسان را در این جهان آفریده تا با رفتارهای اختیاری خویش، سرنوشت ابدیش را رقم بزند و اعمال اختیاری در گرو شناخت صحیح و دقیق است و چنین شناختی از ادراکات عادی بشر بر نمی‌آید.

خلاصه اینکه بشر هیچ‌گاه بی‌نیاز از وحی نبوده و نخواهد بود، چون برنامه‌ی دقیق زندگی منوط بر شناخت رابطه‌ی اعمال اختیاری ما با نتایج اخروی آن‌ها است و هیچ‌گاه تجربه و عقل به کشف این روابط به طور دقیق نخواهد رسید و لذا لازم است در هر عصر و زمان، پیامبرانی باشند تا

انسان‌ها را در مسیر حق هدایت کنند.

هرچند انسان از طریق عقل می‌تواند یک سلسله از حقایق را مانند خوبی، نیکوکاری، زشتی انواع ظلم و فساد را درک کند، ولی در همین امور، مسلّم از سوی شیاطین و وسوسه‌گران ایجاد شک و تردید می‌شود، اینجاست که انبیاء به یاری انسان‌ها می‌آیند و بر این ادراکات عقلی صحه می‌گذارند و وسوسه‌ها را خنثی می‌کنند و به تعبیر دیگر به آنان تذکر می‌دهند. چنان‌که خداوند سبحان در قرآن کریم در ارتباط با آیات وعد و وعید ... لقب «مُبَشِّر» و «مُنْذِر» را به پیامبران داده، می‌فرماید: «مردم یک دسته بودند، خداوند پیامبران را مبعوث کرد تا مردم را بشارت و بیم دهند»<sup>۱</sup>.

تبشیر این است که پیامبران به بشر، برای انجام دادن کارهای خوب و عده‌های نیکو بدهند و انذار آن است که او را از عواقب کارهای بد بترسانند، چه از عواقب دنیوی و چه اخروی.

و بدیهی است که همه‌ی این امور از وعد و وعید و بشارت و انذار، تنها در مورد موجود مختار معنا دارد و اگر انسان مجبور بود، آمدن پیامبران و کتب آسمانی کاری عبث و باطل بود و پناه می‌بریم که خداوند کار عبث و بیهوده انجام دهد.

۱- قرآن کریم: بقره (آیه / ۲۱۳): «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ»



کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَلَا خَلَقَ السَّمَوَاتِ	و خلق نکرد آسمان‌ها	الَّذِينَ كَفَرُوا	آن‌هاست که کافر شدند
وَالْأَرْضَ	و زمین را	فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ	پس مرگ بر آنان که
وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا	و آنچه بین آن دو است باطل	كَفَرُوا	کافر شدند
«وَذَلِكَ ظَنُّ»	این گمان	مِنَ النَّارِ» (۶)	از آتش دوزخ

### تشریح حکمت

در آخرین پیامد زیان آور و ناخوشایند می‌فرماید: ﴿وَلَا خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا: ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ «خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن‌هاست را باطل و بی‌هدف نیافریده؛ این گمان کافران است؛ وای بر کافران از آتش دوزخ».

تمام منافع این جهان برای انسان است تا مسیر حق را در پیش گیرد و راه تکامل را پیماید. اگر گفتار طرفداران جبر صحیح باشد آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن‌هاست باطل و بیهوده خواهد بود، چون انسان برای پیمودن راه تکامل اختیاری ندارد و می‌دانیم تکامل جبری تکامل نیست. چرا که خداوند به انسان اختیار داده تا انتخاب کند و برای این که در روز حساب و تحویل، کسی مدعی بر ندانستن این امر نشود، پیامبران و دین را فرستاد و در قرآن بارها به پیامبر گفته است وظیفه‌ی تو فقط رساندن پیام است و هدایت به دست تو نیست و در مورد خود، هم فرموده:

۱- قرآن کریم: ص (آیه / ۲۷)

«من بر شما نگهبان نیستم».

این که گویی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم<sup>۱</sup> اینکه امام علیه السلام - مطابق نسخه‌ی کافی - فرموده است: «این نظر، عقیده‌ی بت پرستان و دشمنان رحمان و قائلان به قدر و مجوس این امت است» اشاره به این است که مجوس قائل به ثنویت و دوگانه پرستی بودند؛ یزدان را خدای خیر می‌دانستند که صدور شر از او غیر ممکن است و اهریمن را خدای شر که صدور خیر از او غیر ممکن. حوادث و موجودات جهان را نیز به خیر و شر تقسیم می‌کردند، خیرات را به یزدان و شرور را به اهریمن نسبت می‌دادند و به این ترتیب در مبدأ جهان هستی نیز قائل به جبر بودند و به طریق اولی، انسان‌ها را در افعالشان مجبور می‌پنداشتند؛ آن کس که باطن او مخلوق یزدان است جز خیر انجام نمی‌دهد و آن کس که باطن روحش مخلوق اهریمن است همواره تمایل به شر دارد.

آنچه امام علیه السلام فرموده، جبر عقیده‌ی مشرکان نیز هست<sup>۲</sup> زیرا «مشرکان می‌گفتند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما غیر او را پرستش نمی‌کردیم و چیزی را بدون اراده‌ی او حرام نمی‌ساختیم (آری) کسانی که پیش از ایشان بودند نیز همین گونه عمل می‌کردند ولی آیا پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار دارند».

در روایت کافی آمده است: هنگامی که امام علیه السلام این جواب شافی و کافی را به آن پیرمرد شامی در مورد مسئله‌ی جبر و اختیار بیان فرمود، او

۱- معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ج ۲، ص ۹۶ به نقل از مولوی

۲- قرآن کریم: نحل (آیه / ۳۵): «وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»

شادمان شد و (فی البداهه) اشعاری سرود که دو بیتش چنین است:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ      يَوْمَ النَّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانًا  
أَوْضَحْتَ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبَسًا      جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا

تو امامی هستی که به وسیله‌ی اطاعت تو آمرزش خداوند رحمان را در روز نجات آرزو داریم. آنچه از امر دین ما پیچیده و مشتبه بود بر ما واضح ساختی؛ پروردگارت در برابر این احسان که به ما کردی به تو احسان کند<sup>۱</sup>.

### نکته ها:

۱- جبر و اختیار: مسئله‌ی جبر و اختیار از قدیمی‌ترین مسائلی است که در میان دانشمندان و حتی غیر دانشمندان و فلاسفه مورد بحث بوده است. این بحث قدیمی و طولانی دلایل متعددی داشته، از جمله فرار گروهی از مردم از زیر بار مسئولیت‌ها در برابر انجام کارهای خلاف و دیگر، عدم توانایی بر توجیه و فهم مسئله‌ی اختیار و نیز تربیت‌ناپذیری بعضی از افراد منحرف و مانند آن. در حالی که انکار مسئله‌ی اختیار، مفسد بی‌شماری را به بار می‌آورد و چراغ سبزی به همه‌ی جانیان و مجرمان می‌دهد و مربیان اخلاق را مأیوس می‌سازد و مسائل تربیتی را مواجه با مشکلات جدی می‌کند.

۲- پیامدهای برداشت نادرست از قضا و قدر: باید دانست که برداشت نادرست از قضا و قدر پیامدهایی چون: سستی، تبلی، زبونی، ستم‌پذیری و فرار از مسئولیت دارد؛ در حالی که سعادت و شقاوت جاودانگی انسان در گرو کارهای اختیاری خود اوست: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»<sup>۲</sup>

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۱

۲- قرآن کریم: بقره (آیه / ۲۸۶)

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۱</sup>.

اما کسی که پیدایش حوادث را تابع اراده‌ی حکیمانه و قضا و قدر الهی می‌داند، از پیشامدهای ناگوار نمی‌هراسد و خود را نمی‌بازد و به جزع و فزع نمی‌افتد، بلکه با آغوش باز آن را می‌پذیرد و در برخورد با مصائب، صفات پسندیده‌ای از قبیل صبر، توکل، رضا و تسلیم را کسب می‌کند.

### دو عامل جهت تکلیف

اول: عامل فاعلی: خداوند موجودات را به بهترین و استوارترین صورت آفرید و هر کدام را در مسیر مطلوبش هدایت کرد.

دوم: عامل قابلیت: یعنی به بنده، صفت اختیار داد تا قابلیت خود را نشان دهد.

امام علیه السلام در این حکمت پر محتوا ده چیز را از خصوصیات اختیار تکلیفی شمرده که برای رسیدن به نتیجه، مقصود اصلی این حکمت است؛ آن ده مورد عبارت‌اند از:

- ۱- خداوند بندگانش را امر می‌کند با اختیار «تَخْيِيرًا».
- ۲- آنان را نهی می‌کند از روی بیم و ترس «تَحْذِيرًا».
- ۳- تکلیف آنان را آسان قرار داد تا با میل و علاقه انجام دهند «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ».
- ۴- تکلیف آنان را دشوار قرار نداده، تا تکلیف طاقت فرسا برای آنان غیرقابل تحمل باشد «وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ».
- ۵- عمل اندک را پاداش فراوان می‌دهد که این خود از خصوصیات اختیار

۱- قرآن کریم: نجم (آیه / ۳۹)

است «وَأُعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا».

۶- نافرمانی خدا صورت می‌گیرد و این نیز مختار بودن انسان را ثابت می‌کند که خداوند آنان را در کارهایشان آزاد گذاشته است «وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوبًا».

۷- از روی اجبار نیست، این نیز یکی از خصوصیات اختیار است «وَلَمْ يُطَعْ مُكْرَهًا».

۸- پیامبران را بازیچه نفرستاده، بلکه آنان برای بشارت دادن بهشت برای فرمانبران و ترساندن گنهکاران از آتش جهنم آمدند و این خود نیز از لوازم اختیار است «وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِبًا».

۹- نزول کتاب‌های آسمانی بیهوده نبوده بلکه آن‌ها را نازل کرد تا بندگان انواع تکالیف و احکام کارهایی را که مأمور به انجام آن‌ها هستند؛ از آن کتاب‌ها بازشناسند و حدود الهی را رعایت کنند و تمام این‌ها از خصوصیات اختیار آنان است «وَلَمْ يُنْزَلِ الْكِتَابَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا».

۱۰- آسمان‌ها و زمین و موجودات بین آن دو را بیهوده نیافریده، بلکه بدین جهت آفریده که بندگان با اندیشه در آیات قدرت حق، بینش حاصل کنند و راز حکمت او را بفهمند و به کمال عظمت او پی ببرند چنان که خداوند بعد از ذکر این آیه‌ی کریمه، مخاطب را از اعتقادی، جز آن بر حذر داشته است «وَلَا خَلْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالْأَرْضَ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ وَ مَا بَيْنَهُمَا كَفَرُوا وَ ذَلِكَ ظَنُّ مِنَ النَّارِ».

پایان حکمت هفتاد و هشتم





این حکمت درباره‌ی ضرورت آموختن سخن حکیمانه است؛ ولو آن سخن از شخص نالایقی باشد. از این رو، امام در کلامی دیگر می‌فرماید: «سخنگو را منگر، سخن را بنگر»<sup>۱</sup>.

حکمت، به معنای سخن درست و موافق حق است و جایگاه آن قلب منافق نیست. البته منافق می‌تواند حکمت بیاموزد؛ چرا که او نیز مانند هر کس دیگر، از تجاربش حکمت را می‌آموزد و آن را به زبان هم جاری می‌کند، ولی چون به آنچه می‌گوید، عمل نمی‌کند، دانسته‌هایش سودی به حالش ندارد. در مقابل، مؤمن که حقیقت طلب است، مانند دیده بانی، حقیقت و حکمت را از هر کجا که باشد، می‌گیرد و به آن عمل می‌کند. هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش<sup>۲</sup>

۱- غررالحکم، ترجمه انصاری، ج ۱، ص ۳۹۴، حدیث ۱۱

۲- مثنوی معنوی

بدیهی است که حکمت یا بر اثر آموزش‌های پیامبران و وحی است و یا خداوند در پرتو عقل، آن را بر مخلوقات افاضه می‌کند و چون منافق از تعالیم پیامبران بهره نمی‌برد، پس چه بسا حکمت در اختیار او باشد، ولی چون اعتقادی به آن ندارد در قلب او جای نمی‌گیرد.

در مصادر نهج البلاغه آمده که این سخن حکمت آمیز را قبل از شریف رضی جماعتی دیگر نیز نقل کرده‌اند؛ در ضمن این از کلام پندآمیزی است که امام علیه السلام به فرزند برومندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده است.

در ضمن این سخن حکمت آمیز در صدر اسلام از آن حضرت مشهور بوده؛ سپس داستان «عمر بن علی» و «سعید بن مسیب» را در این زمینه نقل می‌کند!



اخلاقی **فَضْلِ الْحِكْمَةِ**

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
خُذِ الْحِكْمَةَ	بگیر حکمت را	فِي صَدْرِهِ	در سینه او
أَتَى كَأَنْتَ	هر کجا باشد	حَتَّى تَخْرُجَ	تا این که خارج شود
فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ	همانا حکمت می باشد	فَتَسْكُنَ	پس جا می گیرد
فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ	در سینه منافق	إِلَى صَوَاحِبِهَا	به همراه (حکمت‌های دیگر)
فَتَلْجِجُ	پس ناآرامی می کند	فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ	در سینه مؤمن

**واژگان :**

«تَلْجَجُ»: از مادهی «لَجَجَ» به معنای «تردید در کلام» و در گفتن مردد بودن و نیز به معنای در دهان گردانیدن سخن نیز آمده است.

**تفريح حکمت**

**ارزش حکمت و بی لیاقتی منافق**

در این حکمت امام علیه السلام به جهت مهم بودن علم و دانش و این که سخنان حکمت آمیز را از هر کس باید پذیرفت حتی اگر گویندهی آن منافق باشد. اشاره کرده، می فرماید: «خُذِ الْحِكْمَةَ أَتَى كَأَنْتَ» «حکمت و دانش را فرا گیر هر جا که باشد».

سپس به دلیل آن اشاره کرده، می افزاید: «فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجِجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ»

۱- در بعضی از نسخ نهج البلاغه از جمله در بحار الانوار به جای «تَلْجَجُ»، «تَلْجَلُجُ» آمده که از نظر معنا چندان تفاوتی با آن ندارد.

«زیرا همانا ممکن است بطور موقتی در سینه‌ی منافق وارد شود ولی بی‌تابانه بیرون می‌افتد و در دل مؤمن پناه می‌گیرد».

منظور امام علیه السلام از بیان کلمه‌ی «تَلَجَّحُ» و یا «اِخْتِلاجُ» بنا به دو روایتی که نقل شده، اشاره به بی‌ثباتی حکمت و مضطرب بودن حکمت در سینه‌ی منافق است، به این ترتیب که سینه‌ی منافق جای مناسبی برای حکمت نیست و چون شایستگی و قابلیت پذیرش این مهم را ندارد، نمی‌تواند توفیق نگهداری آن را داشته باشد و هر اندازه سعی و کوشش کند بالاخره آن را از دست می‌دهد، به تعبیر دیگر، حکمت همانند پرنده‌ای که در قفس دل منافق گرفتار شده، با چالش‌ها و تلاش‌هایی که انجام می‌دهد، بالاخره خود را آزاد می‌کند و در جایگاهی که متناسب آن است، یعنی سینه‌ی شخص مؤمن، در کنار سایر سخنان حکمت آمیز قرار گیرد.

با این معنا بر مؤمن لازم و واجب است که حکمت را از جای نامناسب بیرون آورد و در سینه‌ی خود که مناسب کلام حق و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، جای دهد.

نتیجه‌ی این سخن همان است که از روایات مختلف معصومین علیهم السلام استفاده کردیم که علم و دانش هیچ محدودیتی ندارد؛ نه از نظر زمان: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» (طلب کنید دانش و علم را از گهواره تا مرگ) چنین گفت پیغمبر راستگوی ز گهواره تا گور دانش بجوی و نه از نظر مکان: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَكُلَّوْا بِالصَّيْنِ» (فرا بگیرید علم را ولو از چین) استدلال به این حدیث نبوی، اشاره‌ای است به اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسلمین را به دانش جویی و اخذ علم از هر جا حتی چین - که در آن روز و نیز امروز - که یک کشور غیر مسلمان و مشرک و کافر بود، امر فرموده

است و این بدان معناست که درباره‌ی منشأ و خاستگاه علم هیچ محدودیت و قیدی وجود ندارد و مسلمین می‌توانند و بلکه موظف‌اند علم و دانش و معرفت را از هر جا که زاده شده، حتی اگر کفار و مشرکان مولد و مبدع آن باشند؛ بگیرند و این دیدگاه که آن‌ها تمدنی مشرک و غیر دینی و یا ملحد هستند پس نباید این علوم را از آنان گرفت، مردود است.

پس حدیث مزبور را به دو گونه می‌توان معنا کرد:

- ۱- دانش را بجوید حتی اگر لازم باشد تا دورترین نقاط عالم سفر کنید و لذا بُعد مسافت و مشقت داشتن نباید مانع از علم آموزی شود.
- ۲- دانش را بجوید حتی اگر خاستگاه و منشأ تولید آن چین، که کشوری مشرک است، باشد.

متن کامل این حدیث در مصباح الشریعه چنین است: «أَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ وَهُوَ عِلْمٌ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ وَمِنْهُ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ» (دانش را پیاموزید ولو در چین، این دانش معرفت نفس است که از او معرفت خداوند حاصل می‌شود). بدیهی است که ادامه‌ی حدیث، مؤید معنای اول و تضعیف‌کننده‌ی معنای دوم است؛ زیرا اولاً بعید است که بگوییم رسول خدا ﷺ مسلمین را برای معرفت نفس و معرفت رب به مشرکان و کفار ارجاع داده باشد؛ ثانیاً مصداق این علم را مشخص نموده و دیگر نمی‌توان آن را علوم مدرن و یا حتی فلسفه تعمیم داد (مگر این که بگوییم فلسفه حاوی معرفت نفس و رب است).

دیگر این که در صدر اسلام، کشور چین به عنوان نمادی از دوری راه مطرح بوده و تعبیر «وَلَوْ بِالصَّيْنِ» صرفاً بیانگر دوری راه است نه نمادی از بلاد کفر.

و لذا مفهوم این روایت این است که اسلام برای آموختن علم مشروع و حقیقی چنان اهمیتی قائل است که اگر برای آموختن آن طی مسافتی بعید نیز لازم باشد، باید برای کسب آن تلاش کرد و دوری راه، چنین تکلیفی را از دوش انسان برنخواهد داشت.

آنچه تفسیر فوق را در مورد «ولو بالصین» تأیید می کند، روایتی از امام صادق علیه السلام است که وقتی از آن حضرت سؤال می شود: اگر فردی نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی خود را در رکعت دوم سلام دهد و پی کار خود برود، اما ناگاه به یاد آورد که نمازش را ناقص خوانده، تکلیف او چیست؟ امام علیه السلام می فرماید: «يَبْنِي عَلَى صَلَوَتِهِ فَيَتَمُّهَا وَ لَوْ بَلَغَ الصِّينَ وَلَا يُعِيدُ الصَّلَاةَ» یعنی (فرد رکعات باقی مانده را به جا می آورد و همان نماز را تمام می کند اگر چه تا چین رفته باشد).

و نه از نظر مقدار تلاش و کوشش: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِخَوْضِ اللَّجَجِ وَ شَقِّ الْمُهَجِ». این روایت از امام صادق علیه السلام است که می فرماید: «دانش بیاموزید، اگر چه با رفتن در اعماق دریاها باشد».

بدیهی است تعبیر «وَلَوْ بِخَوْضِ اللَّجَجِ» هیچ خصوصیتی جز آن که بیانگر اهمیت علم آموزی است، ندارد و نمی توان فی المثل گفت که مقصود حدیث، علم اقیانوس شناسی است و یا آن که اعماق اقیانوس ها منشأ صدور و تولید علم است.

بدین جهت، مرحوم مجلسی حکمت را درس زندگی معرفی کرده، می فرماید: «علم و حکمت به حدی اهمیت دارد که هیچ محدودیتی را به خود نمی پسندد».

از هر کس و هر جایی که امکان استفاده باشد باید دریافت کرد. آنگاه به

سخنی از علی علیه السلام استناد می‌کند که نباید در کسب حکمت، گوینده را ملاک رد و قبول حکمت قرار داد، بلکه حرف و سخن را به همان دلیل که حکمت است باید استفاده کرد، گرچه گوینده‌ی آن سفیه و احمق یا منافق باشد. می‌فرماید: «أَنْظُرُ إِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ» (نگاه کن چه می‌گوید؛ نگاه نکن چه کسی می‌گوید).

البته این معنا، شاید، بیشتر در بُعد حکمت نظری باشد، ولی در حکمت عملی به یقین موضوع تفاوت می‌کند. با توجه به این روایت می‌بینیم که کلام حضرت نیز، در این حکمت به همین مطلب اشاره می‌فرماید که گنج را هر چند در ویرانه باشد باید به دست آورد و هیچ گنجی بالاتر از حکمت نیست.

در شرح نهج البلاغه علامه‌ی شوشتی نکته‌ی جالبی آمده: «ابن مبارک» به عنوان نظارت بر شهر در کوچه‌ها راه می‌رفت چشمش به مرد مستی افتاد که آواز می‌خواند و می‌گفت:

أَضَلَّنِي الْهَوَى وَأَنَا ذَلِيلٌ      وَكَيْسَ إِلَى الْغَى أَهْوَى سَبِيلٌ  
«هوای نفس مرا ذلیل کرد و افسوس که راهی به آن کس که به او  
علاقه دارم، نیست».

ابن مبارک از آستین خود کاغذی درآورد و این بیت را نوشت. به او گفتند: شعری را از شاعر مست می‌نویسی؟ او گفت: مگر ضرب المثل معروف را نشنیده‌اید که «رُبَّ جَوْهَرَةٍ فِي مَرْبَلَةٍ» (ای بسا گوهری در میان زباله‌ها افتاده باشد) این هم گوهری بود از مزبله!

۱- پیام امام امیرالمومنین، ج ۱۲، ص ۴۷۸

در جای دیگر امام علیه السلام می‌فرماید: «خُذ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (حکمت را دریابید هر چند گوینده‌اش مشرک باشد) و نیز «خُذ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ أَهْلِ الضَّلَالِ» (حکمت را به دست آورید هر چند از طریق گمراهان باشد). خلاصه اینکه می‌بینیم همه‌ی این عبارات‌ها همان «ماقال» را دنبال می‌کنند.

### حکمت در زبان کتاب و سنت

در این دو منبع مهم اسلامی، حکمت به حقایقی گفته می‌شود که شناخت انسان را به مبدأ و معاد می‌افزاید و یا وی را به انجام عملی که برای معاد یا زندگانی وی سودمند باشد، رهنمون می‌شود.<sup>۱</sup> بنابراین حکمت تضمین‌کننده‌ی سعادت انسان در هر دو جهان است.

با توجه به این که منشأ حکمت، خداوند متعال است: «خدا به هر کس که بخواهد، حکمت می‌بخشد و به هر کس حکمت داده شود، خیری فراوان داده شده است»<sup>۲</sup> پس چرا خداوند به مشرک و منافق و ضال حکمت می‌دهد؟

پاسخ این است که گاه خداوند متعال حکمت را به فردی مشرک یا منافق می‌بخشد و چه بسا از این طریق می‌خواهد فرصتی در اختیار او قرار دهد تا با این حکمت، به مبدأ و معاد معرفت یابد و دل خویش را به نور آن روشن سازد؛ اما چون منافق در دل به خداوند ایمان نیاورده، بلکه فقط در ظاهر خود را مؤمن و معتقد نشان می‌دهد، از هر فرصتی برای ابراز معرفت و کمال خویش به دیگران استفاده می‌کند و حتی حکمتی را که خداوند برای هدایت در اختیار او قرار داده بود، با انگیزه‌های مادی در اختیار دیگران

۱- منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۱۲۳

۲- قرآن کریم: بقره (آیه / ۲۶۹): «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»



قرار می دهد تا خود را فردی حکیم نشان دهد. بدین طریق، او حکمت را از سینه‌ی خود خارج و به جایگاه اصلی اش یعنی سینه‌ی مؤمن وارد می کند. در برخی منابع آمده که باید علم و حکمت را از معلم و حکیم گرفت و لذا بر شخصیت معلم تأکید شده است؛ چرا که معلّم خصوصیات خود را به شاگرد منتقل می کند و شاگرد نیز آن ویژگی‌ها را به طور ناخودآگاه می پذیرد. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «پس انسان باید به خوراک خود بنگرد»<sup>۱</sup> فرمود: مراد از طعام، علم اوست که باید ببیند از چه کسی فرا می گیرد.<sup>۲</sup>

این گونه روایات ناظر به این اصل است که نمی توان فقط به دانش اکتفا کرد و ایمان و عمل معلم را نادیده گرفت؛ چون همان گونه که در وصایای ذی القرنین آمده است: «علم را از کسی که خود از آن نفع نبرده، فرا نگیر؛ چون کسی که علمش به خودش سود نرسانده، به تو نیز سودی نخواهد رساند».<sup>۳</sup> اماروایاتی که می گویند علم و حکمت را از هر کسی فرا گیرید و به گوینده‌ی آن نگاه نکنید<sup>۴</sup> شاید به این نکته توجه می دهند که شخصیت گوینده‌ی یک سخن را معیار حق یا باطل بودن گفته‌ی او قرار ندهیم. چه بسا فرد منافقی که سخن حکیمانه گوید و یا مؤمنی که سخن حقی به زبان نیاورد.

پس باید گفته‌ی فرد را با ملاک حقانیت سنجید، نه اینکه گوینده را ملاک قرار دهیم و سخن او را با استناد به شخصیتش بپذیریم یا رد کنیم. پس هر گاه سخن حقی را حتی از اهل باطل شنیدیم، باید آن را بپذیریم و هر گاه کلام باطلی را از اهل حق شنیدیم، باید آن را رد کنیم. حضرت

۱- قرآن کریم: عبس (آیه / ۲۴): «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ»

۲- بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۶

۳- بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۹

۴- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۴۸۵

مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده است: «خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ، كُونُوا نُقَادَ الْكَلَامِ» (حق را از اهل باطل بگیرید، اما باطل را از اهل حق نگیرید، بلکه نقاد و بررسی کننده‌ی کلام باشید).<sup>۱</sup>

## اقسام حکمت

«حکمت» یعنی فلسفه‌ی یک چیز، که خود بر دو گونه است:

نخست، حکمت نظری: یعنی آماده شدن نفس آدمی برای تصور شناخت‌های حقیقی و تصدیق کردن حقایق نظری به اندازه‌ی توان بشری. بدون شک این مرتبه از کمال در حد بالایی برای امام عَلَيْهِ السَّلَامُ وجود داشت؛ زیرا آن حضرت اشیا را بر حسب نیروی حدسی و قدسی خویش ادراک می کرد؛ در حالی که ادراک بیشتر حکما از اشیا، ادراک فکری است و با رنج و مشقت همراه است و غالباً خطاپذیر است.<sup>۲</sup>

دوم: حکمت عملی است که به عمل انسان مربوط می شود؛ به گونه‌ای که انسان با عمل خویش، حجت خداوند در میان مخلوقاتش می شود. به طور کلی حکمت نظری و حکمت عملی، از دین الهی استفاده می شود؛ چرا که غرض و هدف از بعثت پیامبران، راهنمایی مردم به راه درست و برتر برای به دست آوردن دانش‌ها و تشخیص درستی یا نادرستی اعمال است. حکمت پرتوی از علم لدنی<sup>۳</sup> است که تا نفس آدمی به آنجا نرسد، حکیم نمی گردد. انسان، با حکمت، وارد دنیای معقولی مشابه دنیای محسوس می شود، چرا که شالوده‌ی حکمت، بر دانش و عقل است.

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۶

۲- ترجمه و شرح صد کلمه از امیرمؤمنان (ع)، ص ۲۷۰

۳- «علم لدنی» دانشی است که خداوند آن را بدون تحصیل فرد به او عنایت می فرماید.

## جلوه‌گری حکمت در هستی

امام علیه السلام در این باره می‌فرماید: «از لابه لای پدیده‌های نو به نو، آثار صنع خداوندی و پرچم‌های همیشه در اهتزاز حکمتش چهره نمود. پس هر چه را آفرید، برهان و دلیلی بر وجود خداوند است»<sup>۱</sup>.

## حکمت، سرمایه زندگی معنوی

امام علیه السلام می‌فرماید: «حکمت و دانش قلب مرده را جان، چشم کور را بینایی و گوش کر را شنوایی دهد و جان تشنه را سیراب کند، که بی‌نیازی و سلامتی در آن است»<sup>۲</sup>.

یکی از سوره‌های قرآن مجید به نام لقمان است که خداوند از او به نیکی یاد کرده و درباره‌اش می‌فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم»<sup>۳</sup> مقصود آن است که خداوند به او شناخت و علم و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت داد؛ چنان که در حدیثی امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید: «مراد از حکمت، فهم و عقل است»<sup>۴</sup>.

قرآن کریم پس از معرفی لقمان و مقام علم و حکمت او، به نخستین اندرز وی که در عین حال مهم‌ترین پند او است، تصریح می‌فرماید که به فرزندش گفت: «ای پسرک من، به خدا شرک می‌اور که به راستی شرک، ستمی بزرگ است»<sup>۵</sup>. در واقع لقمان، به اساسی‌ترین مسئله‌ی اعتقادی یعنی توحید سفارش کرد و ظلم به خداوند را بزرگ‌ترین ستم‌ها شمرد.

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۹۰

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۳۳

۳- قرآن کریم: لقمان (آیه / ۱۲): «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»

۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳

۵- قرآن کریم: لقمان (آیه / ۱۳): «يَا بُنَيَّ لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»

از لحن قرآن کریم و برخی از احادیث معلوم می‌شود که لقمان، پیامبر نبوده زیرا رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: «به حق می‌گویم که لقمان پیامبر نبود، ولی بنده‌ای بود که بسیار فکر می‌کرد، ایمان و یقینش عالی بود، او به خدا محبت می‌ورزید و خدا او را دوست داشت و نعمت حکمت را بر او ارزانی فرمود»<sup>۱</sup>.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «اعطای حکمت به لقمان به خاطر مقام و مال و خانواده و زیبایی او نبود، بلکه او مردی قوی در اطاعت خداوند و پرهیزکار و ژرف‌نگر بود. کسی او را ندید که در طول روز بخوابد. اگر چیزی از دنیا را به دست می‌آورد، خوشحال نمی‌شد؛ همان‌طور که اگر چیزی را هم از دست می‌داد، غمگین نمی‌شد. فرزندان بسیاری داشت که هنگام مرگ آن‌ها، گریه نکرد و همواره میان مردم اصلاح می‌کرد و...»<sup>۲</sup>.

### دو پند از لقمان

۱- فرزندانم، اگر درباره‌ی مرگ، تردید داری، سعی کن خواب را از خود دور کنی و نخوابی؛ در حالی که چنین توانایی را نداری. اگر در برانگیخته شدن روز قیامت، شک و تردید داری، پس بیداری را از خود دور کن؛ در حالی که نمی‌توانی. پس جان تو در دست دیگری است و خواب، مثل مرگ است و بیداری بعد از خواب مانند برانگیخته شدن بعد از مرگ است.

پسرم، هرگز نادان را رسول خود قرار مده و اگر عاقلِ حکیمی را برای این منظور نیافتی، پس خود رسول خویش باش.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۴

۲- قصص الانبیاء، ص ۳۲۵

پسر کم، هر گاه زمان نماز فرا رسید، تأخیرش مینداز؛ چرا که نماز (همانند) قرضی بر عهده‌ی تو است و تا می‌توانی نماز را به جماعت بخوان ...<sup>۱</sup>

۲- فرزندم، مردم پیش از تو اموالی برای فرزندانشان جمع کرده‌اند، نه آن اموال جمع شده مانده و نه فرزندانشان. تو بنده‌ی مستأجری هستی که مأمور به عمل و گرفتن پاداشی. پس کار خود را خوب انجام بده و پاداش را کامل بگیر. دنیا را مثل پلی قرار بده که بر روی نهری است که از آن می‌گذری و دیگر توجهی به آن نداری.

تو در قیامت در پیشگاه خداوند از چهار چیز بازخواست می‌شوی: از جوانی‌ات که در چه راهی گذراندی، از عمرت که در چه فنا کردی، مالت که چگونه کسب و در چه راهی صرف کردی؛ پس جوابی برای آن‌ها پیدا کن.<sup>۲</sup>

این که حضرت می‌فرماید حکمت در دل منافق جای نمی‌گیرد، به این دلیل است که او به گفته‌ها یا رفتارهای ظاهری خود اعتقادی ندارد و اعمال و گفتار او فقط به منظور مصالح شخصی است. این ناهماهنگی میان اندیشه و عمل سبب می‌شود انسان دچار نوعی نگرانی و فشار روانی شود و در نتیجه نتواند حکمت‌ها و گزاره‌های اخلاقی را در ذهن خود نگهدارد؛ زیرا این حالت شخصیت روانی فرد را متشتت می‌کند و وحدت شخصیت او را از بین می‌برد و او را دچار اضطراب و نگرانی می‌کند.

پس یکی از اصول مهم تربیتی، هماهنگی بین اندیشه و عمل است. دادن دستورالعمل‌های اخلاقی، بدون برخورداری از پشتوانه‌ی فکری و نیز

۱- قصص الانبیاء، ص ۳۴۸

۲- قصص الانبیاء، ص ۳۲۹

رشد دادن اندیشه‌ی افراد بدون تأثیر دادن در رفتار آن‌ها، آثار تربیتی مخربی دارد که یکی از آن‌ها ابتلا به نفاق و دوررویی است. رسول خدا ﷺ به ابوذر فرمود: «ای ابوذر، بنده‌ای در دنیا زهد نورزید، مگر آن که خداوند حکمت را در قلب او جایگزین و زبانش را به آن گویا ساخت و او را به عیب‌های دنیا، دردها و دواهای آن آشنا گردانید و او را از دنیا سالم به سوی بهشت بیرون برد».

طبق این کلام، زهد و بی‌رغبتی به دنیا قلب آدمی را آماده‌ی دریافت حکمت می‌کند و پس از آن به درک حقایق نائل می‌آید. کسانی که به دنیا دل بسته‌اند، نمی‌توانند حقایق دنیا را درک کنند؛ چرا که «حُبُّ الشَّيْءِ يَعْمي وَ يُصمُّ» محبت به دنیا موجب غفلت انسان می‌شود. در مقابل، کسانی که به دنیا بی‌رغبت‌اند، حقایق را درک می‌کنند. زهد به معنای بی‌رغبت گشتن است؛ چنان که درباره‌ی فروشندگان یوسف آمده: «او را به بهای ناچیز، چند درهم، فروختند و در آن بی‌رغبت بودند»<sup>۱</sup>.

پس اگر انسان زاهد، ثروت و امکاناتی دارد، در این اندیشه است که چگونه آن‌ها را در راه رضای خداوند صرف کند و علاقه‌ای به نگهداری مال ندارد. از این رو بود که افرادی چون حضرت سلیمان عليه السلام با وجود برخوردار بودن از سلطنت عظیم و ثروت فراوان، از دنیا به نان جوئی قناعت می‌کردند.

در توضیح جمله‌ی «أَثَبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ» که رسول خدا ﷺ به ابوذر فرمود، ذکر چند نکته ضروری است:

۱- بین بی‌رغبتی به دنیا و درک معارف الهی رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد؛ یعنی نمی‌شود انسان هم علاقه‌ی شدید به دنیا داشته باشد و هم روح او

۱- قرآن کریم: یوسف (آیه / ۲۰): «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ»

سرشار از معرفت الهی باشد.

با دو قبله در ره توحید نتوان زد قدم

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن<sup>۱</sup>

۲- حکمت که رهاورد بی رغبتی به دنیاست، به معرفت و دانش آدمی ثبات می‌بخشد و از تزلزل و بی‌ثباتی اعتقادی جلوگیری می‌کند. ممکن است انسان به معرفتی دست یابد و حقیقتی را درک کند، ولی معرفت او لرزان و بی‌ثبات است؛ چون هنوز به یقین دست نیافته است<sup>۲</sup> و باید بکوشد تا آن معرفت در قلبش راسخ و استوار گردد.

در مبانی اعتقادی، علاوه بر اصل عقیده، ثبات آن هم ارزش ویژه‌ای دارد و به همین جهت ایمان‌های گذرا و مقطعی، هیچ ارزشی ندارد، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند و اما چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، به ناگاه شرک می‌ورزند»<sup>۳</sup>.

۳- وقتی حکمت ثبات یافت، در دل محصور نمی‌ماند، بلکه آثار آن در زبان و عمل و رفتار نیز ظهور می‌یابد. کسی که حکمت در قلبش ثبات یافته، سخنانش حکیمانه است و از گفتار بیهوده و لغو پرهیز می‌کند و لقمان‌وار چنان عاقلانه پند و موعظه می‌کند که سخنان او سزاوار تحسین و ستایش است. مکنونات قلب آدمی، علاوه بر آن که بر رفتارهای او تأثیر می‌گذارد، از مجرای زبان به ظهور می‌رسد.

۱- سنایی، دیوان اشعار قصاید، قصیده شماره ۱۳۴

۲- ره توشه، ج ۱، ص ۲۱۷

۳- عنکبوت (آیه / ۶۵): «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»

یکی دیگر از اثرات بی‌رغبتی به دنیا این است که عیوب آن برای انسان آشکار می‌شود. چرا که گاه دل بستن به هر چیزی موجب می‌شود تا ما نقایص و کاستی‌های آن چیز را نبینیم و همان‌گونه که در روایات آمده، وابستگان به دنیا به اندازه‌ای جذب دنیا شدند که عیوب آن را نمی‌بینند و مسلماً چنین کسی از درک باطن ناتوان است<sup>۱</sup>.

هر که اول بین بود اعمی بود	هر که آخر بین چه با معنی بود
چشم آخر بین تواند دید راست	چشم اول بین غرور است و خطاست
هر که اول بنگرد پایان کار	اندر آخر او نگردد شرمسار
حکم چون بر عاقبت اندیشی است	پادشاهی بنده‌ی درویشی است

در مقابل، انسان‌های واقع بین و بی‌تفاوت به دنیا، هم خوبی‌های دنیا را می‌دانند و هم بدی‌های آن را. این دسته، بر خلاف گروه اول که فقط ظاهر زیبا و خوش خط و خال این مار سمی را می‌بینند، سم کشنده و نیش خطرناک آن را نیز می‌بینند: «داستان دنیا، داستان ماری است که اگر دست بر آن بکشی نرم است، ولی در اندرون زهری کشنده دارد. فریب خورده‌ی نادان، به طرف آن می‌رود، ولی خردمند عاقبت‌بین، از آن دوری می‌گزیند»<sup>۲</sup>. در ادامه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ای ابوذر، اگر برادرت را دیدی که در دنیا زهد می‌ورزد، به سخنانش گوش فرا ده؛ زیرا به او حکمت داده می‌شود».

## پایان حکمت هفتاد و نهم

۱- قرآن کریم: روم (آیه / ۷): «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۱۵، ص ۱۱۴۱





این سخن امام علیه السلام نمایان گر عدم تعصب جاهلی و خرافی در دین مقدس اسلام است و منظور حضرت این است که اسلام برای شنیدن و پذیرش حرف حق و بدست آوردن حکمت و علم و معرفت، هیچ حد و مرزی نمی شناسد و از پیروانش می خواهد علم حقیقی را در هر کجا و از هر کسی که باشد، کسب کنند و از آن بهره گیرند.

چنان که در تمام کتاب های اسلامی می بینیم که نویسندگان آن از آوردن نام و سخنان و اشعار حقی که شاعران غیر شیعه که نقاط ضعفی هم دارند همچون (مولوی و ...) هیچ ابائی ندارد.

بدیهی است که یکی از علل سرعت پیشرفت مسلمین در علوم این بوده که در اخذ علوم و فنون و صنایع و هنرها تعصب ورزیدند و علم را در هر نقطه و در دست هر کس می یافتند، از آن بهره گیری می کردند و به اصطلاح امروز «روح تساهل بر آنها حکم فرما بود».

بعضی از راویان حدیث آن را به این صورت نقل کرده اند: «الْحِكْمَةُ

ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَلْيَطْلُبْهَا وَكَلِّمْ فِي أَيْدِي أَهْلِ الشُّرْكِ» و بعضی: «وَكَلِّمْ فِي أَيْدِي  
أَهْلِ الشَّرِّ» که مضمون همه با یکدیگر نزدیک است.<sup>۱</sup>  
در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این گفتار حکمت آمیز در ضمن  
اندرزهایی که امام به فرزندش «محمد بن حنفیه» فرمود، آمده است.<sup>۲</sup>

---

۱- مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۷

۲- تمام نهج البلاغه، ص ۶۹۹



علمی، معنوی

## الْمُؤْمِنُ وَمَعْرِفَةُ فَضْلِ الْحِكْمَةِ

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
الْحِكْمَةُ	حکمت	فَخُذِ الْحِكْمَةَ	پس بگیر حکمت را
ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ	گمشده مؤمن است	وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ	هر چند از منافق

### واژگان :

«ضالّه»: مؤنث «ضال» به معنای «گم شده و گمگشته»، در اصطلاح به حیوان گم شده «ضالّه» و به انسان گم شده «منبوذ» یا «لقیط» و به سایر اموال گم شده «لقطه» گویند، با این تفاوت که معنای «لقطه» عام است و شامل سه نوع گم شده‌ی فوق می‌شود.

### تترج حکمت

### مؤمن و ارزش حکمت

در میان همه‌ی جوامع به خصوص مسلمانان، بزرگانی زندگی می‌کردند که تجربه‌ها، حکمت‌ها و علوم ارزنده‌ی خود را در اختیار فرزندان و شاگردانشان به ارمغان گذاشته‌اند؛ چه بسیار کتبی که سخنان حکیمانه‌ی بزرگان را در خود جای داده‌اند و لذا بر هر انسانی لازم است که به این کتب مراجعه و نیازهای روحی خود را برطرف سازد. آنچه در این کلام گهربار آمده است شبیه چیزی است که در کلام قبل آمد؛ اما به تعبیر و به شکل دیگر.

امام علیه السلام برای این که نامحدود بودن منبع علم را روشن سازد تشبیه زیبایی کرده، می‌فرماید: ﴿الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ﴾ «علم و دانش گمشده‌ی مؤمن است، بنابراین دانش را بگیر، هر چند از اهل نفاق باشد». زیرا ملاک ارزشیابی گفتار حق و یا باطل، آن است که

انسان باید حق را اقتباس و از باطل پرهیز کند.

حکمت از هر کس که گوید گوش دار      گر مثل طوغانش گوید یا تگین  
یاسمین را خوش ببوید هر کسی      گرچه از سرگین برآید یاسمین  
هرگاه انسان چیز باارزشی را گم می کند؛ چنان به تکاپو می افتد که  
آرامش خود را ازدست می دهد و دائماً به دنبال آن می گردد و آن را نزد  
هر کس ببیند از او می گیرد؛ خواه آن شخص مؤمن باشد یا کافر، منافق باشد  
یا مشرک، نیکوکار باشد یا بدکار.

حکمت ارزنده ترین چیزی است که در تأمین حیات مادی و معنوی  
انسان نقش دارد. لقمان حکیم در وصیت به فرزندش می گوید: «پسرم،  
حکمت را فرا بگیر تا با آن به شرافت برسی؛ چرا که حکمت راهنما به سوی  
دین است، برده را بر آزاد شرافت می بخشد، مسکین را بر غنی برتری می دهد  
و کوچک را بر بزرگ مقدم می دارد»<sup>۱</sup>. برای به دست آوردن حکمت، مؤمن  
باید تمامی تلاش خود را به کار بندد و از هیچ کوششی فروگذار نکند و لذا  
هر جایی را که احتمال پیدا شدنش را بدهیم، مورد جستجو قرار می دهیم.  
اهمیت شیء گم شده باعث می شود تا حتی به کم اهمیت ترین مکان هم سری  
بزنیم. در زندگی انسان نیز حکمت چنان اهمیت دارد که برای کسب آن حتی  
به مشرک و منافق نیز نظر کنیم و از کنار سخنان آنان نیز به راحتی نگذریم.  
و بعد از آن که گم شده‌ی ارزشمند خود را می یابیم، بدون در نظر گرفتن  
آن که آن را در کجا یافته ایم، مسرور می شویم. برای ما این مهم نیست که  
آن چیز کجا پیدا شده، بلکه مهم آن است که آن را یافته ایم و اینک آن را  
نزد خود داریم. مؤمن نیز از یافتن گم شده‌ی خود «حکمت» خرسند می شود.

۱- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۴۵۸

رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: «خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذُوا  
الْبَاطِلَ عَنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُونُوا نَقَادِ الْكَلَامِ» (حق را از اهل باطل بگیرید  
و باطل را از اهل حق دریافت نکنید، نقاد سخن باشید).<sup>۱</sup>

از این روایت چند نکته قابل استفاده می‌باشد:

۱- معیار گزینش هر چیزی حق است اگرچه از اهل باطل باشد در نتیجه  
کلام کسی که اهل اسلام نیست یا چهره‌ی مناسبی در اجتماع ندارد، نباید  
تخطئه شود، بلکه باید آن را شنید و مورد محک قرار داد.

۲- چه بسا افرادی که ادعای حق بودن می‌کنند اما کلام باطل می‌گویند،  
در نتیجه نباید کلام این افراد را بدون تأمل قبول کرد بلکه باید با  
ملاک‌های عقلی مورد سنجش قرار داد و بعد از صحت، آن را قبول کرد.

۳- در نهایت آن چه خواسته‌ی همه‌ی انبیا و ادیان الهی است اینکه انسان  
نقاد کلام و جنس شناس باشد. تکامل و رشد افکار بوسیله‌ی نقل کلام  
صورت می‌گیرد و در صورتی که آزادی بیان و تفکر نباشد و تنها یک فکر  
بر جامعه حاکم باشد دیگر چه جای نقد و بررسی کلام خواهد بود.

گفت حکمت را خدا خیر کثیر	هر کجا این خیر را بینی بگیر
علم حرف و صوت را شهپر دهد	پاکی گوهر، به ناگوهر دهد
علم را بر اوج افلاک است ره	تا ز چشم مهر، بر کندد نگه

بدیهی است که حکمت، راهبر و راهنمای هر عاقلی است، چه مؤمن  
و چه ملحد، اما اینکه امام علیه السلام در اینجا فقط مؤمن را ذکر فرموده؛ شاید  
علتش آن باشد که ایمان، مأوا و منزل حکمت است. پس قلب غیر مؤمن  
جایگاه حقیقی حکمت نیست و تنها مؤمن می‌تواند حکمت را بگیرد

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۶

و حفظ کند تا در دست منافق نیفتد؛ چون منافق آن را وسیله‌ای در جهت ترویج آرای فاسد و اهداف باطل خود قرار می‌دهد؛ همان گونه که در عصر ما، کافران و ملحدان و منافقان به دلیل تسلط کامل بر فنون حکمت طبیعی، آن را وسیله‌ی گمراهی جوانان مسلمان قرار داده‌اند.<sup>۱</sup> مقصود مؤمنان از حکمت آن است که خود و دیگران را هدایت کنند. آنان ممکن است حتی نکته‌ی حکمت‌آمیزی را از حیوانات بیاموزند و عبرت گیرند.

از بوذرجمهر، حکیم فرزانه‌ی ایرانی، نقل است که گفت: «از هر چیزی، نیکوترین آن را گرفته‌ام، حتی از سگ، گربه، خوک و کلاغ: از سگ، دوستی با اهل و دفاع از صاحبش؛ از گربه، خوش آوازی و تملق به هنگام نیازش؛ از خوک، شتاب در رفع احتیاجاتش در بامدادان و از کلاغ ترس (و احتیاط) زیادش را درس گرفته‌ام».

روزی حجاج بن یوسف ثقفی، حاکم ظالم اموی، خطاب به مردم گفت: «خداوند ما را مأمور کرد تا در امر آخرت بکوشیم و خود دنیای ما را تأمین خواهد کرد. ای کاش ما را از آخرت ایمن می‌کرد و مأمور به دنیا». حسن بصری، از متکلمان عصر حجاج، گفت: این همان گم شده‌ی مؤمن است که از قلب منافق بیرون آمده است.<sup>۲</sup>

تفاوت حکمت و موعظه در این است که در موعظه‌ی حسنه، این واعظ است که نقش خود را ایفا می‌کند؛ اما در حکمت، این مؤمن است که باید گم شده‌اش را بجوید و در قلبش جای دهد. چرا که: «حکمت مانند عروسی است که دنبال اتاق خالی می‌گردد».<sup>۳</sup>

## پایان حکمت هشتادم

۱- منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۱۲۴

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۶۹

۳- منهاج الولایه، ج ۲، ص ۷۲۵



ایجاز‌گویی در هر زبانی از محسنات کلام به شمار می‌آید و این امتیاز را بارها در سخنان امیرمؤمنان علیه السلام دیده‌ایم. جاحظ، یکی از ادبا و نوابغ عرب در اوایل قرن سوم هجری، آن حضرت را به خاطر ایجاز‌گویی ستوده و گفته است: «اگر در تمام این کتاب جز همین جمله نمی‌بود، کافی بود؛ زیرا بهترین سخن آن است که اندکش تو را از زیادش بی‌نیاز کند و مفهومش آشکار باشد. گویی خداوند متعال جامه‌ای از جلال و عظمت و پرده‌ای از نور حکمت بر آن پوشانده که هماهنگ با تبت پاک، فکر بلند و تقوای بی‌نظیر گوینده‌اش است»<sup>۱</sup>.

مرحوم سید رضی نخستین کسی نیست که این سخن حکمت‌آمیز را ستوده و به اهمیت آن پی برده و به ارزش آن اشاره کرده است. به گفته‌ی اغلب شارحان قبل و بعد همین کلمه‌ی حکمت‌آمیز برای انسان شدن کافی است «در خانه اگر کس است یک حرف بس است» زیرا

۱- البیان و التبیین، ج ۱، ص ۵۸ و ۵۹

بهترین کلام کلامی است که مقدار کم آن از مقدار زیاد، انسان را بی‌نیاز کند و مفهوم آن ظاهر و آشکار باشد.

صاحب کتاب مصادر نقل می‌کند که در این سخن و کلام علی بن ابی طالب علیه السلام «قِيَمَةُ كُلِّ أَمْرٍ مَا يُحْسِنُهُ» احدی بر ایشان در این سخن پیشی نگرفته و هیچ گفتاری برای تشویق بر طلب علم از این سخن مؤثرتر نیست. سپس می‌افزاید که بسیاری از شعرا همین سخن را گرفته و در اشعار خود از آن بهره برده‌اند.<sup>۱</sup>

هدف این حکمت، تشویق در حد اعلای آن، به کسب کمالات نفسانی و فراگیری صنعت‌ها و نظایر آنهاست.<sup>۲</sup> انسان‌ها را بر اساس نوع تفکرشان می‌شناسند و ارج می‌نهند. امر خوب را بزرگ و امر ناقص را حقیر می‌شمرند، چه مربوط به شغل باشد و یا امور معنوی و ....

---

۱- مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۹ و ۷۰

۲- شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۵، ص ۴۷۷





اخلاقی، معنوی

فَضْلُ الْعِلْمِ

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ	ارزش هر شخصی	مَا يُحْسِنُهُ	چیزی است که نیکو می‌داند آنرا

### واژگان :

«امرء»: از مادهی «مرء» به معنای «شخص» است و تفاوت آن با واژهی «انسان» و «آدم» و «بشر» در این است که آدم نخستین انسانی است که خداوند متعال خلق و به عنوان جانشین خودش در روی زمین انتخاب کرد.

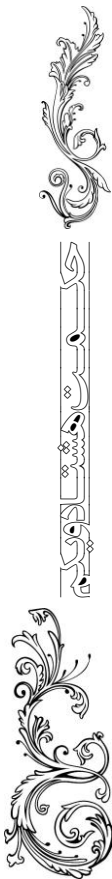
نام انسان، با توجه به اینکه او صاحب برترین مرتبه از روح و عقل است و بشر به جنبه‌ی مادی و فانی بودن جسم انسان اشاره دارد، اما «امرء» به معنای مرد از همه‌ی جوانب شخص و شخصیتی در مقابل «امرئ» به معنای زن، قرار دارد. که اگر به تنهایی بیاید به معنای شخص است ولی اگر به صورت مؤنث «امراة» و یا در کنار «زوجه» بیاید به معنای «زن» است.

### تترج حکمت

### میزان ارزش انسان‌ها (ارزش تخصص و تجربه)

امام علی (ع) ارزش هر انسانی را در این عبارت حکیمانه‌ی کوتاه به روشنی بیان کرده، می‌فرماید: «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» «قیمت و ارزش هر کس به اندازه‌ی کاری است که می‌تواند آن را به خوبی انجام دهد».

آرزوها و آمال انسان‌ها معیار خوبی برای سنجش میزان رشد، کمال و تعالی آن‌هاست تا آن جا که برخی می‌گویند: بگو چه آرزویی داری تا بگویم کیستی. آرزوهای بلند، متعالی و ارزشمند حکایت از کمال روح



و رشد شخصیت انسان‌ها و همت‌های بلند آنان می‌کند، به عکس آرزوهای خرد، حقیر و بی‌ارزش نشان از بی‌همتگی و رشد نیافتگی افراد است. طبق این حکمت معیار ارزش گذاری اشخاص، مال، نَسَب، لقب، منصب و کسب افتخار در عرصه‌های کارزار، ورزش و یا حتی علم و دانش نیست، بلکه به هنر و کاری است که انسان آن را خوب و صحیح می‌داند و انجام می‌دهد و از این راه، سودی مادی یا معنوی به برادرانش می‌رساند.<sup>۱</sup> امام علیه السلام در تعابیر گوناگونی، ارزش انسان را به اموری معنوی و غیر مادی مربوط دانسته و به این مطلب اشاره می‌فرماید که: آرزو انسان را به حرکت وامی‌دارد و به طور طبیعی هر چه همت بلندتر و آرزو ارزشمندتر باشد حرکت و تلاش انسان نیز از ارزش بیشتری برخوردار خواهد بود. چنان که امام علیه السلام در همین زمینه می‌فرماید: «قَدْرَ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ» (ارزش مرد به اندازه‌ی همت اوست)<sup>۲</sup>؛ «ارزش هر شخص به چیزی است که می‌داند»<sup>۳</sup> و «ارزش هر کس به عقل و تعقل اوست»<sup>۴</sup>.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

انسان همواره طالب رسیدن به مراتب بالاتر و دست یافتن به قله‌های پیشرفت و ترقی است و این در همه‌ی انسان‌ها با تفاوت‌هایی و در سطح کمال مورد نظر و تلاش و جدیتی که برای رسیدن به کمال مطلوب صورت می‌گیرد، وجود دارد.

۱- فی ظلال نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۲۱

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۴

۳- غررالحکم، خوانساری، شماره‌های ۶۷۶۳ و ۶۷۵۲

۴- همان

از علامه‌ی جعفری رحمته‌الله نقل شده که، عده‌ای از جامعه‌شناسان برتر دنیا در دانمارک جمع شده بودند تا پیرامون موضوع «ارزش واقعی انسان چیست» با یکدیگر به تبادل نظر پردازند.

بدیهی است که برای ارزش بسیاری از موجودات معیار خاصی داریم، مثلاً معیار ارزش طلا به وزن و عیار آن است، معیار ارزش بنزین به مقدار و کیفیت آن است. اما معیار ارزش انسان این اعجوبه‌ی خلقت و هستی در چیست؟

هر کدام از جامعه‌شناسان سخنانی را بیان کرده و معیارهای خاصی را ارائه دادند، از زبان ایشان نقل شده که وقتی نوبت من رسید گفتم: اگر می‌خواهید بدانید یک انسان چقدر ارزش دارد، ببینید به چه چیزی علاقه دارد و به چه چیزی عشق می‌ورزد، کسی که عشقش یک آپارتمان ۲ طبقه است در واقع ارزشش به مقدار همان آپارتمان است، کسی که علاقه‌ی زیادی به ماشینش دارد، ارزش او همان مقدار است، اما کسی که عشق و علاقه‌اش خداوند سبحان است ارزشش به اندازه‌ی خداست.

علامه فرمود: من این مطلب را گفتم و پایین آمدم، وقتی جامعه‌شناس‌ها صحبت‌های مرا شنیدند برای چند دقیقه روی پای خود ایستادند و کف زدند، وقتی تشویق آن‌ها تمام شد، من دوباره بلند شدم و گفتم: عزیزان! این کلام از من نبود، بلکه از سخنان مولای ما مسلمانان علی ابن ابی طالب علیه‌السلام است. آن حضرت در نهج البلاغه می‌فرماید: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» (ارزش هر انسانی به اندازه‌ی چیزی است که دوست دارد) وقتی این کلام را گفتم، دوباره به نشانه‌ی احترام به وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از جا بلند شدند و چند بار نام آن حضرت را بر زبان جاری کردند.

علامه علیه السلام در ادامه افزودند: عشق حلال به این است که انسان مثلاً عاشق ۵۰ میلیون تومان پول باشد حال اگر به انسان بگویند: «آی! پنجاه میلیونی!» چقدر ناراحت می‌شود؟ در واقع می‌فهمد که این حرف توهین در حق اوست. حالا که تکلیف عشق حلال اما دنیوی معلوم شد، ببینید اگر کسی عشق به گناه و معصیت داشته باشد چقدر پست و بی‌ارزش است.

به طور کلی قدر و منزلت هر چیزی بر اساس فواید و آثار مطلوبی است که برای مردم دارد؛ مانند صنعت، تجارت، زراعت و مانند آن و البته ارزش آن کسی که در رأس قرار می‌گیرد این است که، در کار خود تخصص پیدا کند!

### نکته‌های لطیف در فضیلت علم

۱- به «انوشیروان» گفتند: شما را چه می‌شود که هر چه دانایتر می‌شوید، حریص‌تر می‌گردید؟ گفت: چون تازه می‌فهمم چیزی نمی‌دانم، لذا بیشتر به دنبال علم می‌روم.

به او گفتند: چرا به هر کس اجازه می‌دهی که علم و دانش فرا گیرد؟ گفت: چون می‌دانم دانش، از هر جا که آید، سودمند است.

۲- به «بوذرجمهر» گفتند: آیا علم بهتر است یا ثروت؟ گفت: علم. گفتند: پس چرا اهل دانش بیشتر دنبال مالند تا ثروتمند به دنبال دانش؟

گفت: این نیز به دانش و نادانی باز می‌گردد؛ چون دانشمندان می‌دانند که به مال نیازمندند، ولی نادانان به ارزش دانش جاهل‌اند.

۳- «اردشیر بابک» از پادشاهان ایران، می‌گفت: در ارزش دانش، همین بس که آن را در هر زبانی ستوده‌اند و ناهلان خود را به آن مزین می‌کنند و مدعی آن هستند و در ناپسند بودن نادانی، همین بس که همه آن را از خود

۱- منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۱۲۵

دور می‌کنند و اگر به آن خواننده شوند، خشمگین و ناخشنود می‌گردند<sup>۱</sup>.

قطع نظر از باورها و آموزه‌های الهی که پیامبران برای بشریت به ارمغان آورده‌اند، دیروز و امروز و فردای بشر مرهون اندیشمندان و متفکرین و مبتکرین و مخترعین بوده است و اگر کسی بدون تعصب فراملی و فرامذهبی نگاه منصفانه به آنان داشته باشد، می‌بیند که تمام جوامع انسانی نیازمند دائمی فن‌آوری‌ها و فن‌آوران هستند. به عنوان مثال، برق و الکتریسیته که حاصل کار و تلاش شبانه روزی ادیسون است و امروز تمام افراد بشر از این نعمت ارزشمند استفاده می‌کنند.

و چه بسا تحقیقات پیگیر پاستور در زمینه‌ی میکروب‌شناسی و آسیب‌شناسی در عرصه‌ی سلامت و بهداشت، نتیجه‌ی تلاش و کوشش‌های اوست ولی امروز همه‌ی بشر از آن سود می‌برند.

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکمت‌آمیز جمله‌ای بیان کرده که نشان می‌دهد تا چه اندازه این سخن حکیمانه در دل و جان این مرد فصیح و بلیغ تأثیر گذاشته؛ می‌گوید: «این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی‌شود و هیچ سخن حکیمانه‌ای هم وزن آن نیست و هیچ سخنی نمی‌تواند هم ردیف آن قرار گیرد»<sup>۲</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام در این بیان نورانی معیار ارزشمندی انسان را، خوب انجام دادن کار دانسته است.

یکی از شارحان نهج البلاغه منظور از آن را اموری همچون صنعت، کشاورزی، تجارت و ... دانسته‌اند که هر چه فرد بهتر بتواند آن‌ها را به

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۳۰

۲- قال الرضی: وهی الکلمة التي لا تصاب لها قيمة، ولا تؤزن بها حكمة، ولا تفرن إليها كلمة

انجام برساند، از ارزش بیشتری برخوردار خواهد شد.

صاحب منهاج البراعه معتقد است که جوامع متمدن در قرون حاضر به این حکمت ارزشمند روی آورده و برای آن که کارها به درستی انجام گیرد، علوم و صنایع را به شاخه‌های متعددی تقسیم کرده‌اند و دانش اندوزان را به کسب تخصص در این رشته‌ها فرا خوانده‌اند. بر این اساس، عصر کنونی تخصص در صنایع و کسب مهارت و نیز عصر عمل کردن به این حکمت مترقی است.

به نظر این شارح، مسلمانان در گذشته کمتر به این دستور ارزشمند عمل می‌کردند و بدون تخصص در هر امری وارد می‌شدند؛ بدین جهت در امور اختلال پدید می‌آمد و به نتیجه نمی‌رسیدند!

بدیهی است که یک فرد متخصص اگر نیت خالص و درستی نداشته باشد هر چند در نظر مردم از قدر و منزلت برخوردار است، ولی در نظر خداوند متعال از ارزش لازم برخوردار نیست.

در پایان این حکمت، سید رضی به جمله‌ای اشاره کرده، می‌گوید:  
«قَالَ الرَّضِيُّ: وَ هِيَ الْحِكْمَةُ الَّتِي لَا تُصَابُ لَهَا قِيَمَةٌ وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ وَلَا تُقَرَّنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ» (و این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی‌شود و هیچ سخن حکیمانه‌ای هم‌وزن آن نیست و هیچ سخنی نمی‌تواند هم ردیف آن قرار گیرد) که نشان می‌دهد این سخن حکیمانه‌ی حضرت تا چه اندازه در دل و جان این مرد فصیح و بلیغ اثر گذاشته است.

## پایان حکمت هشتاد و یکم



امیر مؤمنان علیه السلام در این نصایح ارزشمند، مهم‌ترین امور مربوط به رابطه‌ی فرد با مبدأ، تدبیر امور، ادب در طریق دانش اندوختن و چگونگی رویارویی با سختی‌ها را مطرح فرموده است.<sup>۱</sup>

امام علیه السلام در این حدیث شریف به پنج مطلب بسیار مهم و اساسی سفارش می‌فرماید که هر یک می‌تواند در زندگی انسان نقش بسیار مهم و سازنده‌ای داشته باشد:

مطلب اول: امید به خداوند متعال.

مطلب دوم: ترس از گناه.

مطلب سوم: حیا از اعتراف به جهل.

مطلب چهارم: حیا از تعلم و یادگیری.

مطلب پنجم: صبر در برابر ناملایمات.

---

۱- منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۱۲۷







نصایح خالدة  
اخلاقی

وقال «عليه السلام»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
أوصيكم	سفارش می کنم شما را	آبَاطَ الْأَيْبِلِ	شتران راهوار را
بِخَمْسٍ	به پنج چیز	لَكَانَتْ لِذَلِكَ	قطعاً باشد آن
لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا	اگر حرکت کنید بسوی آن	أَهْلًا (۱)	سزاوار

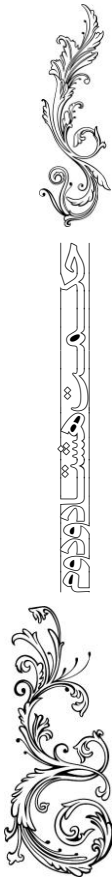
واژگان :

«آباط»: جمع «ابط» به معنای «زیر بغل»، در حدیث غدیر آمده: «فَرَفَعَ يَدَهُ حَتَّى رَأَى بِيَاضَ أَبْطِهِمَا» یعنی دست علی علیه السلام را به قدری بلند کرد تا سفیدی زیر بغل هر دو دیده شد، واژه‌ی «آباط» فقط یکبار در نهج البلاغه آمده است.

تترج حکمت

لحن «اوصیکم» حضرت علی علیه السلام در این حکمت، نشان می دهد که موضوع از نظر امام علیه السلام بسیار بااهمیت بوده و در زندگی افراد کارساز می باشد؛ زیرا توصیه و سفارش معمولاً در مواردی به کار می رود که گوینده، روی گفتار خود تأکید داشته و نسبت به مخاطبین خود محبت و دلسوزی دارد. و نیز از بیان و خطاب عمومی امام علیه السلام معلوم می شود که مخاطب حضرت در این حکمت، قشر و طبقه‌ی خاصی از جامعه نمی باشد، بلکه خطاب آن حضرت علیه السلام به عموم مردم است و با بیان «اوصیکم» به ضمیر جمع، مطالب را آغاز نموده است.

این نشان می دهد که این سفارش‌ها، برای همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها و برای همه‌ی اقشار جامعه، جنبه‌ی حیاتی داشته و کاربردی می باشد.



## ارزش‌های والای انسانی

ﷻ امام در این حکمت پربار به پنج مسئله‌ی مهم که در زندگی انسان سرنوشت ساز است و اهمیت فوق العاده‌ای دارد، با تأکید اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: ﴿أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْأَيْلِ لَكَانَتْ لَذَلِكَ أَهْلًا﴾ «شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار را به سرعت حرکت دهید (و همه جا را برای به دست آوردن آن گردش کنید) سزاوار است».

ذکر اعداد و ارقام «بخمس» معمولاً مخاطب را وامی‌دارد تا گوش فرا دهد که این اعداد و ارقام چه چیزی می‌باشند؟

و نیز بیان «ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْأَيْلِ» (زیر بغل شتران را بزنید) کنایه از نهایت تلاش و کوشش در این راه است، زیرا هنگامی که می‌خواستند شتر را با سرعت به سوی مقصد حرکت دهند به یکی از نقاط حساس بدن او از جمله زیر بغل ضربه می‌زدند تا با سرعت حرکت کند.

این گونه سخن گفتن موجب می‌شود مخاطبان، بیشتر تشنه‌ی شنیدن مطالب شوند؛ در حقیقت امام علیه السلام برای این که مخاطب بیشتر به مطالب توجه کند، قبل از شروع سخن و کلام خود، ابتدا مقدمه‌چینی و زمینه‌سازی می‌کند.



کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
لَا يَرْجُونَ	امیدوار نشوند	إِلَّا رَبَّهُ	مگر (به) پروردگارش
أَحَدٌ	احدی	وَلَا يَخَافَنَّ	و نباید بترسند
مِنْكُمْ	از شما	إِلَّا ذُنْبُهُ (۲)	مگر (از) گناهش

### واژگان :

«يَرْجُونَ»: از مادهی «رجا» در لغت به معنای «امیدواری» که در مقابل یأس قرار می‌گیرد و در اصطلاح یعنی انسان به تحقق یافتن امری مطلوب که یقین دارد یا احتمال می‌دهد در آینده به وقوع بپیوندد، امید داشته باشد.

«خوف» در لغت به معنای «ترس» و در اصطلاح به معنی این است که انسان از تحقق یافتن امری نامطلوب که یقین دارد یا احتمال می‌دهد در آینده به وقوع بپیوندد، ترس و واهمه داشته باشد، البته خوف از جنود عقل و یکی از صفات است مثل خوف از خدا، خوف از عذاب آخرت و ... چنان که جُبِنَ از ضعف نفس و از صفات ناپسند است. باید توجه داشت که خوف و رجا در نقطه‌ی مقابل یکدیگر قرار ندارند، نقطه‌ی مقابل رجا، ناامیدی از رحمت خداست و نقطه‌ی مقابل خوف، امنیت کامل از عذاب و کیفر الهی است که هر دو از گناهان بزرگ به شمار می‌آیند.

«ذَنْبٌ» به معنای «گناه» و «ذَنْبٌ» به معنای دم حیوان و غیره است، علت نامگذاری گناه به «ذَنْبٌ» به علت این است که عاقبت گناه وخیم است. علت نامگذاری دم حیوان به «ذَنْبٌ» این است که جزای گناه مانند دم حیوان در آخر است و گناه، صرف انجام دادن، تمام نمی‌شود بلکه عواقب و پیامدهایی را به دنبال دارد.



### تترج حکمت

سپس امام علیؑ پس از مقدمه چینی، به اولین مطلب توصیه شده، اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ﴾ «هیچ یک از شما جز به پرورگارش امیدوار نباشد و دل نبندد».

بدیهی است که «امید» و «آرزو» نقش مهمی در زندگی انسان‌ها دارند و به تعبیر عامیانه، موتور زندگی انسان‌ها را تشکیل می‌دهد. امید بر دو قسم است: منفی و مثبت.

الف) امید مثبت، یعنی این که انسان در موقع احتیاج، مصیبت و گرفتاری، به فضل خداوند امید داشته باشد این گونه امید روح آدمی را تقویت می‌کند. گر هزاران دام باشد هر قدم چون تو با مایی نباشد هیچ غم<sup>۱</sup>

البته امید وقتی مثبت است که همراه با عمل و تلاش لازم باشد. چنین امیدی انسان را شاداب نگه می‌دارد و در کارهای خوب تقویت می‌کند.

امید به بخشش و مغفرت خداوند در موقع گناه و جرم در صورتی که با توبه‌ی حقیقی همراه باشد، جزو امیدهای مثبت است. زیرا وجود انسان طوری آفریده شده که وقتی خطا و گناهی را مرتکب می‌شود، نیرویی به نام «وجدان» از درون، او را چنان سرزنش می‌کند که عرصه‌ی زندگی بر او تنگ می‌شود، چه بسا انسان برای رهایی از این ناراحتی، یعنی سرزنش وجدان، حاضر می‌شود خود را به محاکم قضایی معرفی کند.

اینجاست که امید به غفران الهی او را از عذاب وجدان نجات می‌دهد و این در صورتی است که با توبه و تصمیم بر جبران خطا همراه باشد.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۱۶

تو مگو ما را بدان شه راه نیست

با کریمان کارها دشوار نیست<sup>۱</sup>

ب) امید منفی، این است که انسان در زمان احتیاج و مصیبت بدون این که تلاش و کوشش کند به فضل خداوند امیدوار باشد. امید به مغفرت الهی زمان انجام گناه یا بعد از آن در صورتی که با توبه همراه نباشد نه تنها ارزش ندارد که خطرناک هم هست، زیرا انسان را به انجام و ادامه‌ی خلاف و گناه وامی دارد.

با این مقدمه مشخص می‌شود که نباید دل به غیر خدا بست. زیرا:

اولاً مساعدت و همیاری غیر خدا، محدود و ناچیز است بنابراین چه بهتر که انسان آب را از سرچشمه بگیرد و هر چه می‌خواهد از او بخواهد.

ثانیاً به فرض که دیگران هم سرنوشت ساز باشند، خضوع و تواضع در برابر غیر خدا ذلت است و در برابر پروردگار عزت و گاه ممکن است که همراه با منت و چشم داشت در آینده انجام گیرد.

نقل شده: هنگامی که برادران یوسف می‌خواستند او را به چاه بیفکنند و بر اثر حسادت او را می‌زدند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد.

برادران سخت در تعجب فرو رفتند که اینجا جای خنده نیست گویی برادر ما مسئله‌ی به چاه افکندن را شوخی می‌انگارد؛ ولی یوسف پرده از این راز برداشت و درس بزرگی به آن‌ها و به همه‌ی ما آموخت. گفت: به خاطر دارم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق‌العاده نظر انداختم و با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی دارد. آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان نیرومندتان دل بستم ولی

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۹

امروز خود را در چنگال شما گرفتار می‌بینم و از شما به شما پناه می‌برم ولی به من پناه نمی‌دهید؛ خدا از این طریق به من آموخت که من بر غیر او تکیه نکنم<sup>۱</sup> و لذا امام در جای دیگری می‌فرماید: «لَا تَرْجُ إِلَّا رَبُّكَ» (جز به پروردگارت امیدوار مباش)<sup>۲</sup>.

البته این مسئله منافاتی با استفاده از عالم اسباب و نیروهای دیگران برای رسیدن به اهداف مادی و معنوی ندارد؛ مهم آن است که انسان بداند تأثیر هر سببی نیز از ناحیه‌ی خداست و اگر لحظه‌ای چشم الطاف الهی بر جهان اسباب بسته شود همه‌ی آن‌ها از کار باز می‌مانند. آری باید در پشت پرده‌ی اسباب، مسبب‌الاسباب را دید.

در مقابل، کسی که به خدا امیدوار باشد، در مواقع ناامیدی و بسته بودن ظاهری درها به روی او، بیشتر به خدا دل می‌بندد و منتظر پاسخ مثبت خدا خواهد بود.

امام علی علیه السلام در حدیثی به این حقیقت اشاره می‌فرماید: «به چیزی که امید نداری، بیش از آنچه امید داری، خوش بین باش؛ چون موسی بن عمران علیه السلام برای آوردن شعله‌ای آتش برای خانواده خارج شد، ولی خداوند با او سخن گفت و باعنوان پیامبری بازگشت و ساحران فرعون در طلب عزت از فرعون، بیرون آمدند، ولی با ایمان مراجعت کردند»<sup>۳</sup>.

### تنها از گناه بترسی

اگر امید انسان فقط به خداوند باشد، فقط از قطع ارتباط خود با خداوند

۱- تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیه ۱۵، سوره یوسف

۲- غرر الحکم ج ۱ ص ۵۷۸

۳- کافی، ج ۵، ص ۸۳

ترس و نگرانی خواهد داشت؛ چون فردی که رشته‌ی ارتباط خود را با خدا قطع نکرده، از هیچ چیز و هیچ کس هراس ندارد و در سخت‌ترین شرایط، به فضل خداوند امیدوار است. اما کسی که با ارتکاب نافرمانی و گناه ارتباط خود را با خالق هستی از هم گسسته، ترس از همه چیز و همه کس او را آزار خواهد داد. بدین جهت، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر که از خدا بترسد (و او را نافرمانی نکند)، خداوند هر چیزی را از او می‌ترساند و کسی که از خدای عزوجل بترسد، خداوند، او را از هر چیزی می‌ترساند»<sup>۱</sup>.  
**سپس امام علیه السلام به دومین توصیه اشاره کرده، می‌فرماید: «وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ» «هیچ کس جز از گناه خود بترسد».**

دلیل آن روشن است زیرا دشمن واقعی انسان گناهان و معاصی اوست که او را در دنیا و آخرت به درد و رنج گرفتار می‌کند. در حالی که اسباب هولناک این جهان حتی بمب اتم آخرین کاری که با انسان می‌کند این است که حیات او را می‌گیرد. اگر این مسئله در راه رضای خدا باشد به افتخار شهادت می‌رسد که بزرگ‌ترین افتخار است.

در آموزه‌های دینی، کیفر و جزاء افراد بر مبنای جرم و گناه آنان است و خداوند هیچ کس را بدون جهت و دلیل مورد کیفر و عقاب قرار نمی‌دهد و لذا تنها جرم و گناه است که انسان را خوار کرده و بسوی هلاکت می‌کشاند.

### **نکته‌ها :**

۱- امید، شرط ایمان: اولیای الهی همواره در اوج ترس و امید بوده‌اند، اما نه چندان ترسان که امید خود را به خدایشان از دست بدهند و نه چنان امیدوار که خود را از عذاب الهی مصون و محفوظ بدانند. امام علیه السلام در این باره

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۸

می‌فرماید: «اولیای الهی، امیدواری خویش به خداوند را از همه‌ی امیدها، برتر می‌بینند؛ چنان که ترس خویش را برتر از همه‌ی ترس‌ها»<sup>۱</sup>.

## آثار امید به خداوند

الف) بزرگواری نفس: قدرت خداوند برتر از همه‌ی قدرت‌هاست؛ و وجود و عدم همه‌ی موجودات به قدرت اوست. اگر این باور در جان انسان ریشه دواند، باعث می‌شود که نفس انسان با توجه به امیدی که به خداوند دارد، به چنان بزرگواری‌ای برسد که تنها به او چشم دوزد و از دیگران خواهش و تمنایی نداشته باشد. امام علیه السلام می‌فرماید: «هرگز گمان این نمی‌رود که جز به خدا و آنچه نزد وی است، نگاه کنند و دستشان به سوی دیگران و آنچه نزد آنان است، دراز شود»<sup>۲</sup>.

ب) شهامت: معنا ندارد که انسان امیدوار به خداوند، از غیر او بترسد و یا مأیوس گردد؛ چرا که اگر تمام درهای آسمان و زمین بر او بسته شود و او به تقوای الهی پایبند باشد، خداوند روزنه‌ای بر وی می‌گشاید. امیرمؤمنان علیه السلام به ابوذر فرمود: «ای ابوذر! تو برای خدا خشمگین شدی، پس تنها تکیه گاه امید خود را خدایی قرار ده که به خاطر او به خشم آمدی؛ پس هرگز جز با حق انس مگیر و جز از باطل مهراس»<sup>۳</sup>.

ج) سعی و کوشش: این بیم و امید است که انسان مؤمن را به کار وامی دارد تا اندوخته‌ای برای سرای دیگر فراهم کند. او که دوزخ و بهشت را در برابر خویش می‌بیند، از هرگونه تلاشی برای نجات خویش دریغ نمی‌ورزد.

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۴۲۴

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۹۰

۳- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۳۰



امام علیه السلام در فرازی از سخنان گهربارش می‌فرماید: «چون بهشت و جهنم را پیش روی دارید، به ناچار دست به کار شوید و هر که شتاب کند، کامیاب شود و کسانی که آهسته می‌روند، باید امیدوار باشند. اما کسی که کوتاهی کند، سرنوشتی جز آتش ندارد»<sup>۱</sup>.

د) تعادل در ترس و امید: نکته‌ی در خور توجه آن است که باید میان ترس و امید موازنه برقرار گردد؛ به گونه‌ای که نه امید به رحمت الهی، مؤمن را از عذاب الهی، غافل کند و آن را از یاد ببرد و نه ترس، باعث نومیدی او از درگاه حق گردد.

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «با وجود تمایل طولانی به حق، چشمه‌سار گریه و زاری در آن‌ها به خشکی نگراییده و با وجود بزرگی شان در پیشگاه حق، خضوع و اطاعتشان سست نشده است. نه چنان بزرگ بیند که کردار خود را با ارزش و زیاد بینگارند و نه در برابر جلال و عظمت خداوند، جایی برای عرض اندامشان باقی می‌ماند. با این همه تلاش، سستی در آن‌ها راه ندارد»<sup>۲</sup>.

در جای دیگر نیز آمده است: «دانای فهمیده و زیرک (در امر تبلیغ) کسی است که مردم را از رحمت و آمرزش خدا مأیوس نکند و ایشان را از آسایش و خوشی از جانب خدا نومید نسازد و آن‌ها را از مکر و کیفر خدا ایمن و آسوده نکند»<sup>۳</sup>.

۲- آثار روانی و تربیتی امید به رحمت خدا: زندگی دارای نشیب و فرازهای

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۶

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۹۰

۳- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۸۷

زیادی است و امکان دچار شدن به تنگناها و بحران‌های شدید برای همه وجود دارد و شاید کمتر کسی به این سختی‌ها مبتلا نشده باشد. بسیاری از افراد، در این گونه مواقع ناامید می‌گردند و آرامش خود را از دست می‌دهند. در نتیجه از زندگی خود لذت نمی‌برند. به همه چیز بدبین می‌شوند، قدرت تصمیم‌گیری خود را از دست می‌دهند و مشکلات روحی و تربیتی فراوانی پیدا می‌کنند.

امام علی<sup>علیه السلام</sup> در این حکمت بهترین تکیه گاه و محکم‌ترین وسیله‌ی نجات در سختی‌ها را، امیدواری به رحمت خداوند می‌داند، به این معنا که هیچ یک از اسباب و علل ظاهری و مادی را مستقل از خداوند نبینیم و خواسته و اراده‌ی خدا را بالاتر از همه‌ی آن‌ها بدانیم.

با چنین اعتقادی در خواهیم یافت که از غیر خدا هیچ کاری بر نمی‌آید و تمام امور مادی و معنوی به دست اوست. بر این اساس، اگر انسان به دلایلی دچار گرفتاری و بحران شد، هرگز نباید ناامید شود؛ زیرا می‌داند تنها کسی که می‌تواند او را از این گرفتاری نجات دهد، خداوند است. پس باید به نجات و کمک خداوند دل ببندد و از غیر خداوند قطع امید کند. از آثار و نتایج دل بستن به خداوند، این است که توکل و اعتماد به نفس را در او تقویت می‌کند، آرامش روانی او را باز می‌گرداند، تعادل روانی‌اش را حفظ می‌کند و نهایتاً او را برای گرفتن تصمیمات جدید و حلّ و فصل مشکلات به وجود آمده، آماده می‌سازد.



حکمت هشتاد و دوم

درس سوم

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَلَا يَسْتَحِينَنَّ	و نباید شرم کند	عَمَّا لَا يَعْلَمُ	از آنچه نمی داند
أَحَدًا مِنْكُمْ	احدی از شما	أَنْ يَقُولَ	این که بگوید
إِذَا سُئِلَ	زمانی که سؤال کرده شود	لَا أَعْلَمُ (۳)	نمی دانم

واژگان:

«يَسْتَحِينَنَّ»: دارای سه معناست:

- ۱- حَيٌّ: زنده نگه داشتن<sup>۱</sup> ۲- ترک<sup>۲</sup> ۳- شرم و حیا؛ که در اینجا معنای سوم مورد نظر است.

تذکره حکمت

حیا از تعلم و یادگیری

آن گاه امام علی (ع) به سومین توصیه و سفارش خویش به مخاطبین اشاره کرده، می فرماید: «وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ» «هیچ کس از شما اگر چیزی را از او پرسیدند که نمی داند حیا نکند و (صریحاً) بگوید: نمی دانم».

۱- قرآن کریم: بقره (آیه / ۴۹): «وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» که منظور از استحیای زنان، باقی گذاشتن و نکشتن آنان است.

۲- قرآن کریم: بقره (آیه / ۲۶): «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَغُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» خداوند ضرب المثل پشه را ترک نمی کند، چنان که بعضی به دلیل کوچکی پشه، تمثیل به آن را ترک می کنند.



زیرا شرم از این که مبادا جاهل و بی‌سواد معرفی گردد، باعث می‌شود که ندانسته پاسخ اشتباه دهد و در نتیجه مردم را به گمراهی و ضلالت بکشاند و این گناهی نابخشودنی خواهد بود.

گفتن نمی‌دانم عیب نیست؛ عیب آن است که انسان جواب اشتباه داده و دیگران را به گمراهی بيفکند و عقلاً و شرعاً در برابر آن‌ها مسئول باشد. مخصوصاً هرگاه قول بدون علم در مقام قضاوت یا فتوا بوده باشد که مسئولیت بسیار عظیمی دارد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده: «کسی که بدون علم و هدایت فتوا بدهد فرشتگان رحمت و عذاب، او را لعنت می‌کنند و گناه کسانی که به فتوای او عمل کرده‌اند بر دوش او خواهد بود»<sup>۱</sup>.

امام علی علیه السلام در جای دیگر نیز می‌فرماید: «لَا تَقُولُوا فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ» (درباره‌ی آنچه نمی‌دانید سخن نگوئید، زیرا بسیاری از حقایق در اموری است که ناآگاهانه انکار می‌کنید)<sup>۲</sup>.

بدیهی است کسی که می‌خواهد همه را از خود راضی نگه دارد، دچار ضد و نقیض زیادی خواهد شد و کسی که می‌خواهد به همه چیز جواب بدهد و هرگز نگوید نمی‌دانم، ناچاراً بسیاری از جواب‌هایش نادرست خواهد بود.

و لذا افراد مغرور به علم خود، باید بدانند که به قول معروف «همه چیز را همگان می‌دانند و همگان هنوز از مادر زاییده نشده‌اند» پس چه عیبی دارد که انسان جمله‌ی نمی‌دانم را در این گونه موارد به فراموشی نسپارد بلکه «همه‌دان جز خدای نیست».

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۲، ح ۳

۲- غررالحکم، ص ۲۱۰

## دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات

مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش

با این بیان، «حیا» هم مانند ترس از جمله حالاتی است که در مواقع خاص برای انسان پیش می‌آید و اگر درست با آن برخورد شود عامل سعادت و ترقی انسان خواهد بود.

اینکه انسان اعتراف به ندانستنِ مطلبی کند، نه تنها خود را کوچک نکرده، بلکه بسیار ارزشمند است چرا که آثار تربیتی و اخلاقی زیر را داراست:

۱- گمراه نساختن دیگران: هرگاه چیزی را که نمی‌دانیم، اعلام کنیم، زمینه‌ی گمراهی دیگران را از بین می‌بریم و به او این امکان را می‌دهیم که از فردی آگاه بپرسد.

۲- خروج از جهالت: کسی که مطلبی را نمی‌داند، ولی خود را دانا می‌پندارد و به هر سؤال پاسخ می‌دهد، دچار جهل مرکب می‌شود و از نادانی خود غافل می‌ماند. چنین فردی از کسب دانش باز می‌ماند و همواره در جهل باقی خواهد ماند.

۳- درمان تکبر: اعتراف به ندانستن، راه مؤثری برای معالجه و درمان رذیله‌ی اخلاقی تکبر است.

۴- الگو سازی: فرد عالمی که صریحاً به ندانستن مطلبی اعتراف دارد، با رفتار خود، جاهلان را به گفتن «نمی‌دانم» تشویق می‌کند و با پاسخ نادرست موجب گمراهی دیگران نمی‌شود.

شاید به همین دلایل است که آن حضرت در حکمت ۸۲ می‌فرماید:

«کسی که گفتن (نمی‌دانم) را ترک کند، هلاک می‌شود».

## نکته ها :

۱- سیره‌ی علما: در حالات شیخ انصاری آمده: با اینکه او فقیه بلند مرتبه‌ای بود و هنوز علما و فقها به فهم دقیق کلامش افتخار می‌کنند، اما هر گاه چیزی از ایشان می‌پرسیدند که نمی‌دانست، تعمد داشت که با صدای بلند بگوید: ندانم، ندانم، ندانم و این از آن جهت بود که شاگردانش یاد بگیرند و از گفتن نمی‌دانم احساس سرافکنندگی نکنند.<sup>۱</sup>

می‌گویند: ابن جوزی بالای منبری که سه پله داشت، رفت و با مردم سخن گفت. زنی از پایین منبر برخاست و مسئله‌ای را او پرسید و او گفت: نمی‌دانم. زن گفت: تو که نمی‌دانی، چرا سه پله بالاتر از دیگران نشسته‌ای؟ وی گفت: این سه پله به اندازه‌ی علم من است، اما اگر به اندازه‌ی جهل خود می‌خواستم بالا روم، باید منبر من تا فلک الافلاک بالا رود.<sup>۲</sup>

۲- آفت تعلیم و تربیت: تعلیم و هدایت دیگران از امور بسیار ارزشمند است و از این رو، دانشمندان و مربیان جامعه، به پیامبران تشبیه شده‌اند<sup>۳</sup> و معلمی شغل انبیاء به شمار می‌رود. اما این امر نیز مانند بسیاری از امور با ارزش دیگر، از آسیب‌ها و آفت‌ها مصون نیست. یکی از آفت‌های بزرگ که می‌تواند از ارزش تعلیم و هدایت بکاهد و حتی آن را به ابزاری خطرناک مبدل سازد، جهل است. اگر مربیان و راهنمایان جامعه بدون آگاهی لازم به این مهم اقدام ورزند، نه تنها افراد را به سوی رشد و کمال سوق نمی‌دهند، بلکه سبب گمراهی و نابودی آن‌ها خواهند شد. از این رو،

۱- سیره نبوی، ص ۱۱۶

۲- سیره نبوی، ص ۱۱۵ و ۱۱۶

۳- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۴۵۶، باب ۲۸۳۸

بر مربی دلسوز لازم است که برای جلوگیری از گمراهی و مفاسد، از اظهار نظر در باره اموری که آگاهی کافی از آن ندارد، پرهیزد و به صراحت اظهار بی اطلاعی کند؛ هر چند ممکن است اعتراف او از قدر و منزلت ظاهری او بکاهد.

از طرف دیگر، اگر معلم و مربی مورد سؤالی قرار بگیرد که پاسخ آن را نداند و جهل و ناآگاهی خود را ابراز ندارد، دو اشکال عمده به وجود می آید:

اول: اینکه او احساس بی اعتمادی و سردرگمی در جویندگان علم به وجود می آورد.

دوم: اینکه راه علم و تحقیق را به روی خود و دیگران می بندد و در نتیجه سطحی نگری گسترش می یابد.





درس چهارم

حکمت هشتاد و دوم

و قال «عليه السلام»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ	و نباید شرم کند احدی	الشَّيْءَ	چیزی را
إِذَا لَمْ يَعْلَمْ	زمانی که ندانست	أَنْ يَتَعَلَّمَهُ (۴)	این که بیاموزد آن را

### تترج حکمت

آن گاه در چهارمین سفارش و توصیه‌ی خویش می‌افزاید: ﴿وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ﴾ «گر کسی از شما چیزی را نمی‌دانست از فرا گرفتن آن خجالت نکشد».

اگر چه شرم و حیاء، صفت خوب و پسندیده‌ای است اما در مواردی این شرم آثار و پیامدهای بسیار منفی دارد؛ از جمله‌ی موارد، همین تعلیم و یادگیری است که نباید شرم و حیا مانع از یادگیری گردد.

هنگامی که انسان از مادر متولد می‌شود چیزی نمی‌داند و با گذشت زمان با سؤالات پی در پی از این و آن حقایق بسیاری را فرا می‌گیرد. بزرگ‌ترین دانشمندان جهان یکی از دلایل پیشرفتشان در علم و دانش، سؤال بوده است؛ آری «السُّؤَالُ مِفْتَاحُ الْعِلْمِ» (سؤال، کلید علم و دانش است).

همان گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده: «علم و دانش به منزله‌ی خزائنی است و کلید آن سؤال و پرسش است، بنابراین (هرچه را نمی‌دانید) سؤال کنید، زیرا در آموزش علم چهار کس پاداش می‌گیرند: سؤال کننده، گوینده، شنونده (ممکن است در مجلس شنوندگانی غیر از سؤال کننده



وجود داشته باشند) و آن کس که آن‌ها را دوست دارد»<sup>۱</sup>.

۵- شجاعت در رفع جهالت: گاهی فرد به خاطر خجالت یا حیای ناشی از حماقت، دنبال علم نمی‌رود تا بدین وسیله مردم به جهل او پی نبرند، این حالت گاهی ناشی از غرور و تکبر است گاهی برخاسته از ترس از قضاوت‌های دیگران. در هر دو صورت موجب می‌شود که او در جهالت و بی‌خبری خود باقی بماند.

اینان باید بدانند که نخستین گام برای ورود به وادی دانش و فضیلت، فروتنی و اعتراف به جهل است و همه‌ی افرادی که به این مقام و مرتبت علمی والا دست یافتند این مرحله را پشت سر نهاند و بدون توجه به ملاحظات اجتماعی، به دنبال کسب علم و دانش رفتند.

**نکته:** در فراگیری علم، حیا مفهوم ندارد

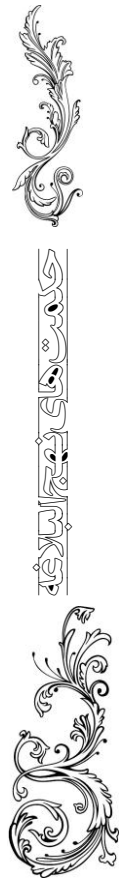
انسان گرچه در ابتدای تولد از هیچ علم و دانشی بهره ندارد<sup>۲</sup> ولی قابلیت و استعداد یادگیری و پیشرفت علمی زیادی را دارد. از این رو، باید در کسب آن بکوشد و خود را از چنگال هیولای جهل و نادانی برهاند. یکی از شرایط فراگیری علم آن است که انسان به عالمان و دانشمندان مراجعه و از آن‌ها کسب فیض کند. لازمه‌ی این کار آن است که ضمن رعایت تواضع و ادب، در آموختن علم و پرسش از موضوعاتی که نمی‌داند یا فراموش کرده، خجالت نکشد. ریشه‌ی روانی خجالت کشیدن در اینجا به سبب برداشت و تفکر اشتباهی است که در ذهن انسان به وجود آمده و آن این است که گمان می‌کند ندانستن نقص بزرگی است و انسان باید این نقص را پنهان

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۱

۲- قرآن کریم: نحل (آیه / ۷۸): «وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا»

سازد و وانمود کند که همه چیز را می‌داند و بنابراین نباید از چیزی که نمی‌داند، سؤال کند، و آلا دیگران به جهل او پی می‌برند.

امام علی<sup>علیه السلام</sup> در این حکمت از این تفکر انتقاد می‌کند و می‌فرماید: هرگز نباید از پرسش درباره‌ی چیزی که نمی‌دانید، شرمند باشید. از این رو، با توجه به آن که یکی از اهداف مهم آموزش و پرورش نیز ایجاد و تقویت روحیه‌ی کنجکاوی و پرسش کردن است، دانش آموزان باید طوری تربیت شوند که نه تنها از سؤال کردن، خجالت نکشند، بلکه مورد تشویق هم قرار گیرند و فرهنگ سؤال کردن در جامعه گسترش یابد تا در سایه‌ی آن شاهد پیشرفت‌های علمی و معنوی نیز باشیم.





حکمت هشتاد و دوم

درس پنجم

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

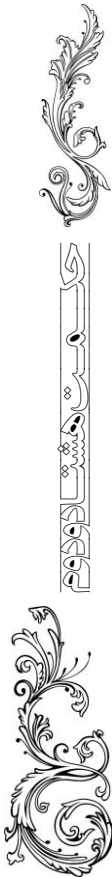
کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ	و بر شما باد به شکیبایی	وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ	و نیست فایده‌ای در بدن
فَإِنَّ الصَّبْرَ	همانا صبر کردن	لَأَرْأَسَ مَعَهُ	(که) نیست سر با او
مِنَ الْإِيمَانِ	در برابر ایمان	وَلَا فِي إِيْمَانٍ	و نه در ایمان (که)
كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ	مانند سر در برابر تن است	لَا صَبْرَ مَعَهُ (۵)	نیست صبر با او

تَنْجِيحُ حِكْمَتِ

صبر در برابر نامالایمات

در پایان به پنجمین و مهم‌ترین توصیه پرداخته، می‌فرماید: ﴿وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَأَرْأَسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَأَصْبَرَ مَعَهُ﴾ «بر شما باد که صبر و استقامت را پیشه کنید، زیرا صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن. تن بی سر فایده‌ای ندارد همچنین ایمان بدون صبر و استقامت».

یکی از موضوعات مهم و کلیدی اخلاقی «صبر و شکیبایی» است؛ هر چند درباره‌ی ارزش و اهمیت صبر در آیات و روایات از جمله در نهج البلاغه مطالب فراوان، مهم و ارزشمندی بیان و مطرح شده، اما ما در اینجا به یک نکته‌ی مهم دیگری اشاره می‌کنیم و آن ارتباط محکم و تنگاتنگی است که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بین «صبر» و «ایمان» مطرح فرموده است؛ به این معنا که وجود و استمرار ایمان و اعتقاد به عقاید حقه، بدون صبر و بردباری در مقابل مشکلات ممکن نیست.



از سوی دیگر بدون تردید عمل به وظایف دینی به واسطه‌ی مشکلات و سختی‌هایی که دارد به شدت محتاج صبر و بردباری است.

صبر تلخ آمد ولیکن عاقبت میوه‌ی شیرین دهد پر منفعت  
گندمی را زیر خاک انداختند پس ز خاکش خوشه‌ها برداشتند<sup>۱</sup>

می‌دانیم مهم‌ترین حواس انسان در سر اوست: بینایی، شنوایی، چشایی و بویایی و مهم‌ترین ابزار ارتباط انسان با دیگران که زبان است در سر قرار دارد. دروازه‌ی ورود غذا به بدن؛ یعنی دهان نیز جزء این پیکر است. از همه مهم‌تر، فرماندهی تمام اعضا که مغز است در وسط جمجمه قرار دارد که اگر کمترین آسیبی به آن برسد بخشی از فعالیت‌های بدن تعطیل می‌شود. در سگته‌ی مغزی که گاه نیمی از بدن انسان فلج می‌گردد عامل اصلی خونریزی بعضی از رگ‌های مغز است که آن بخش را از کار انداخته است. امروز در بسیاری از شهرهای صنعتی اتاق کنترلی وجود دارد که از آنجا به تمام بخش‌ها، فرمان لازم داده می‌شود و یا دستور توقف می‌دهند. مغز انسان در واقع اتاق کنترل تمام بدن است.

همه‌ی این‌ها در سر قرار دارد؛ اگر سر از بدن جدا شود، انسان دست و پای مذبح‌خانه‌ای می‌زند و پس از چند دقیقه تمام دستگاه‌ها تعطیل می‌شود. صبر و استقامت نسبت به ایمان نیز چنین است. اگر از ایمان جدا شود دوام و بقایی برای ایمان نخواهد بود، زیرا نه در برابر گناه تاب تحمل ترک دارد، نه در برابر مشکلات اطاعت، توانی در خود می‌بیند و نه در مصائب صبر می‌کند.

به تعبیر دیگر فقدان هر یک از اعضای ظاهر بدن مانند دست، پا و ... را

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم

می توان تحمل کرد، اما اگر سر، که مرکز فرماندهی اعصاب است، فلج باشد، همه‌ی اعضا و اندام‌های دیگر بدن، فلج خواهد شد و ممکن است انسان زنده بماند، اما در عمل، با مرده تفاوتی نخواهد داشت.

صبر نیز چنین است. اگر صبر نباشد، توحید هم نمی‌پاید، نبوت و بعثت پیامبران به ثمر نمی‌رسد، جامعه‌ی الهی و اسلامی شکل نمی‌گیرد، حقوق مستضعفان استیفا نمی‌شود، نماز، روزه، عبادت و ذکر نیز بر جای نمی‌ماند.

بدیهی است اگر در آغاز اسلام، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر روی سخن حق خود نمی‌ایستاد و در برابر آن همه جریان‌های مخالف، مقاومت نشان نمی‌داد، مسلماً ندای اسلام از چهاردیواری خانه‌ی خود آن حضرت فراتر نمی‌رفت و شعار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در همان نقطه‌ی آغاز، پایان می‌یافت و لذا آنچه اسلام را نگه داشت، صبر بود. اگر اولیای خدا و انبیای عظام الهی صبر نمی‌ورزیدند، امروز از توحید اثری نمی‌بود.

به همین دلیل هنگامی که فرشتگان رحمت به استقبال بهشتیان می‌آیند به آن‌ها می‌گویند: «این همه نعمت در برابر صبر و استقامتی است که به خرج دادید» مؤمنان وارد باغ‌های جاویدان بهشتی می‌شوند و همچنین پدران، همسران و فرزندان صالح آن‌ها «و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌شوند و به آن‌ها می‌گویند سلام بر شما (این‌ها همه) به دلیل صبر و استقامتان است چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان»<sup>۱</sup>.

این سخن را با حدیث پرمعنایی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم؛ فرمود: «الصَّبْرُ خَيْرٌ مَّرَكَبٍ مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ»

۱- رعد (آیات / ۲۳ و ۲۴): «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»

(صبر بهترین مرکب راهوار است و خداوند هیچ بنده‌ای را چیزی بهتر و گسترده‌تر از صبر (و استقامت) نداده است).<sup>۱</sup>

### نکته‌ها :

۱- پایه‌های صبر: امام علیه السلام ضمن آن که صبر را یکی از ارکان ایمان برشمرده، آن را بر چهار پایه استوار می‌داند: شوق، هراس، زهد و انتظار. پس هر که به بهشت علاقه دارد، خواهش‌های نفس را فراموش می‌کند و از آن‌ها چشم می‌پوشد و هر که از آتش بترسد، از حرام و ناروا دوری می‌گزیند و هر که در دنیا پارسا باشد، اندوه‌ها را سبک می‌شمارد و هر که منتظر مرگ باشد، به نیکوکاری شتاب می‌کند.<sup>۲</sup>

۲- انواع صبر: انسان مؤمن می‌بایست در حالات گوناگونی در کوره‌ی آزمایش قرار گیرد تا میزان شکیبایی‌اش آشکار گردد. مصیبت، طاعت و مشکلات و سختی‌ها، از جمله مواردی است که باید در برابر آن‌ها شکیبایی ورزید.

صبر بر مصیبت عبارت است از پایداری در برابر حوادث ناگوار و دچار خودباختگی نشدن و ترک زاری؛ چنان که امام علیه السلام به یکی از کسانی که فرزندش را از دست داده بود، فرمود: «اگر بر مرگ فرزندت اندوهگین هستی، این واکنش طبیعی است. اما اگر شکیبایی بورزی، خداوند جایگزین آن را به تو خواهد داد. اگر بردبار و خویش‌دار باشی، آنچه تقدیر است به تو روی خواهد آورد و تو را پاداشی خواهد بود و اگر بی‌تابی کنی، باز هم از تقدیر الهی گریزی نیست و بر تو گناهی بزرگ خواهد بود. آن روز که خداوند به

۱- میزان الحکمه، ج ۵، ح ۱۰۰۲۵

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۳۰

تو فرزند داد، خوشحال شدی و آن فتنه و بلا و آزمایش بود و امروز که از دست دادن فرزند تو را غمگین کرده، این نیز نمود ثواب و رحمت است»<sup>۱</sup>.  
صبر بر معصیت، ایستادگی در برابر انگیزه‌های گناه و شهوات سرکش است. امام علیه السلام در این باره می‌فرماید: «ای مردم، از آثار زهد و دل نبستن به دنیا، کم کردن آرزوها و سپاسگزاری از نعمت‌های حق تعالی و اجتناب و دوری از حرام‌هاست»<sup>۲</sup>.

صبر بر طاعت، مقاومت در برابر مشکلاتی است که در راه طاعت خداوند وجود دارد. امام علیه السلام درباره‌ی سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در صبر بر طاعت می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه به بهشت مژده داده شده بود، خویشتن را برای نماز خود را به رنج می‌افکند. این به جهت اجرای فرمان خداوند سبحان بود (که خداوند فرمود: اهل خود را به خواندن نماز امر کن و خود بر انجام آن شکیبا باش)<sup>۳</sup> پس آن حضرت هم اهل خود را به نماز امر می‌فرمود و خود را به شکیبایی بر رنج آن وامی‌داشت»<sup>۴</sup>.

۳- علت تشبیه صبر به سر: ظاهراً علت این تشبیه، شرافتی است که سر نسبت به دیگر اعضای بدن دارد و همان طور که قوام بدن به سر است، پس قوام ایمان هم به صبر و شکیبایی است.

۴- جایگاه صبر در رشد و تعالی: انسان همواره در آرزوی دو چیز است:  
۱- برخورداری از لذت‌ها و خوشی‌ها ۲- دور بودن از همه‌ی رنج‌ها و ناگواری‌ها.

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۲۸۳

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۸۰

۳- قرآن کریم: طه (آیه / ۱۳۲): «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»

۴- نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۶۴۴، خطبه ۱۹۰

اما به یقین، رسیدن به چنین خواسته و آرزویی عملی نیست و ویژگی عالم ماده، تلخی، رنج، محدودیت و سختی است. در کنار آن شادی‌هایی هم وجود دارد، اما این شادی‌ها و لذت‌ها همراه با رنج و درد است و در این دنیا هیچ سختی‌ای بدون آسانی و هیچ آسانی‌ای بدون سختی نیست. به قول شاعر:

اگر عیش است، صد بیمار با اوست

اگر برگ گل است، صد خار با اوست

در این تضادی که بین تمایلات آدمی و شرایط طبیعی حاکم بر دنیا وجود دارد، تنها راه حفظ ایمان و اخلاق انسانی، شکیبایی و صبوری در مقابل کمبودها و ناکامی‌هاست و بدین منظور، انسان باید تحمل و استقامت خود را افزایش دهد. البته لازمه‌ی آن، داشتن بصیرت است و مؤمن می‌داند که باید برای رسیدن به لذت‌های بالاتر و والاتر که لذت‌های معنوی و آخرتی است و برای رهایی از رنج‌ها و تلخی‌های بزرگ‌تر که عذاب‌های اخروی است، صبر پیشه کند و از لذت‌های زودگذر مادی چشم‌پوشد و به تلخی‌های محدود، اندک و زودگذر دنیا تن بدهد.

پایان حکمت هشتاد و دوم





امام علی علیه السلام در این حکمت و کلام خویش با دو پدیده‌ی مذموم برخورد می‌کند و پیروان خود را از آن برحذر می‌دارد.

در مرتبه‌ی اول: چاپلوسی و ثناخوانی و مدح بی‌جا را تخطئه می‌کند و این که هیچ‌گاه مؤمن برخلاف صدق و صفا سخن نمی‌گوید.

در مرتبه‌ی دوّم، با نفاق و منافق برخورد کرده، با آنان بی‌پرده و صریح سخن می‌گوید آنان که برخلاف گفته‌هایشان، افکار و اندیشه‌های نا مبارکی در ذهن دارند؛ در ظاهر به امام علیه السلام احترام می‌گذارند اما در باطن منتظر فرصتی برای تحقیر و توهین ایشان هستند.





اخلاقی، تربیتی

## التَّحذِيرُ مِنَ الْإِفْرَاطِ فِي الثَّنَاءِ

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
لِرَجُلٍ أَفْرَطَ	به مردی (که) غُلُو کرد	أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ	(فرمود) کمترم (از) آنچه می گویی
فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ	در ستایش بر او	وَفَوْقَ	و بالاتر
وَكَانَ لَهُ مَتَّهِمًا	و داشت برای او گمان بد	مَا فِي نَفْسِكَ	از آنچه در دل داری

### تَنْزِيحُ حِكْمَتِهِ

وقتی که انسان از محیط ارزش های خدایی خارج می شود و ارزش های مادی ملاک خوشبختی و برتری او قرار می گیرد، اسارت آغاز می شود. چاپلوسی حالتی است برخاسته از ضعف نفس و نوعی اسارت روحی انسان که در برابر دیگر آدمیان برای جلب منافع و کسب امتیازهای مادی صورت می گیرد. البته باید افرادی را که کارهای نیک و خداپسندانه انجام داده اند مدح و ثنا کرد تا باعث تشویق آنها شود؛ ولی به یقین افراط در مدح و ثنا علاوه بر اینکه دروغ و گناه کبیره ای محسوب می شود سبب اغفال طرف مقابل می گردد و او را از کوشش و تلاش برای رسیدن به مقامات بالاتر باز می دارد و آثار غرور و خودبرتربینی در او آشکار می گردد.

ستایش و ستودن کسی که در انجام دادن وظایف شرعی یا اجتماعی، سهل انگار است، چاپلوسی نام دارد. این کار، نوعی آفت زبانی است و نکوهیده بودن آن در سخنان هدایت گر رهبران معصوم اسلام آشکارا بیان شده است. این حرکت، ستایش شوندگان دروغین را فخر فروش و خودبین باری آورد و برای ستمگران و خیانت کاران نیز، نوعی تأیید

و تشویق عملی به شمار می آید.

پیشوایان اسلام نه تنها از چاپلوسی و ستایش نابجا بیزار بودند، بلکه مدح آمیخته به تملق را نیز عیب اخلاقی می شمردند، آنان در برابر رفتار و گفتار ذلت باری که با غرور و شرف انسانی مغایر بود، سکوت نمی کردند.

### روش برخورد با چاپلوسان

﴿﴾ به همین دلیل، امام در برابر کسی که در ستایش او مبالغه می کرد ولی در دل او را متهم می دانست فرمود: ﴿قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَكَانَ لَهُ مُتَّهَمًا: أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ﴾ «من کمتر از آن هستم که تو می گویی و بالاتر از آنم که در دل داری».

شاید آن شخص در مورد امام غلو کرده و امام می خواهد با این سخن جلوی غلو او را بگیرد؛ ولی این احتمال نیز داده شده که او تنها بخشی از صفات واقعی امام را برشمرد، ولی امام متواضعانه چنین سخنی را می گوید. در هر حال جمله‌ی ذیل این سخن که می فرماید «برتر از آنم که در دل داری» در واقع کرامتی است از سوی امام عليه السلام که باطن و درون مخاطب خود را می خواند و می داند او منافقانه تعریف و تمجید می کند و در دلش حتی صفات واقعی امام عليه السلام را نیز قبول ندارد.

در روایات اسلامی نیز مذمت زیادی در مورد مداحان و مبالغه گران در مدح و ستایش آمده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «إِذَا لَقَيْتُمُ الْمَدَّاحِينَ فَاحْثُوا فِي وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ» (هنگامی که مداحان را ملاقات کردید خاک در صورتشان پاشید) کنایه از این که از کار آن‌ها براثت و بیزاری جویند و اجازه‌ی ادامه‌ی سخن به آن‌ها ندهید.<sup>۱</sup>

۱- سنن ابن داود مطابق نقل میزان الحکمه، ج ۹، ص ۳۷۸۵ / من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۱

در روایت آمده، جماعتی از قبیله‌ی «بنی عامر» به محضر پیامبر ﷺ وارد شدند و شروع به مداحی و ستایش آن حضرت کردند، پیامبر ﷺ فرمود: «سخن خود را بگویند، ولی مواظب باشید که شیطان شما را به زیاده‌روی در کلام وادار نسازد». حضرت با این سخن حکیمانه، گوشزد می‌کند که هرگاه زبان را به حال خود واگذارید، بیم آن می‌رود که از حد خود تجاوز کند و زیاده بر آنچه شایسته است بگوید و نیز به پیروان خود هشدار می‌دهد که حتی دربارهی شخصیتی چون پیامبر ﷺ نیز از ستایش و چاپلوسی بپرهیزند.

چاپلوسی هنر افرادی است که با به کارگیری روش‌های عادی قادر به کسب موفقیت دلخواهشان نیستند و با توسل جستن به راه‌های گوناگون چاپلوسی، زبان بازی، خبرچینی، جاسوسی، دورویی و خیانت می‌کوشند. خلأ ناشی از ضعف‌های شخصیتی و تخصصی مورد نیاز خویش را در جامعه یا محیط کار خود جبران کنند. گاهی نیز تملق‌گویی نتیجه‌ی عادت‌های رفتاری برگرفته از تربیت خانواده می‌باشد.

امام علیؑ در فرمانی به مالک اشتر به این مطلب اشاره می‌فرماید که اطرافیان را طوری تربیت کن که از تو ستایش بی‌جا نکنند و از تملق و چاپلوسی بپرهیزند و به اعمال نادرستی که انجام نداده‌ای تو را تمجید ننمایند، زیرا مدح و ستایش فراوان عجب و خودپسندی به بار می‌آورد و انسان را به کبر و غرور نزدیک می‌سازد.

متأسفانه در هیچ‌یک از کتبی که ما دیده‌ایم سخنی در این باره که آن شخص در مقام افراط در ثنا چه گفت که امام برآشفت، نیامده و اگر عین آن کلام نقل می‌شد می‌توانستیم قضاوت کنیم که افراط در مدح بوده است یا تواضع امام.

پیامبر اسلام ﷺ در دوران زندگی اش هرگز اجازه نمی داد که افرادی در رکاب او با پای پیاده حرکت کنند و خود سوار بر مرکب باشد؛ چرا که این کار باعث غرور سواره و ذلت و خواری پیاده می شود. آن حضرت همواره بر خاک می نشست، غذای او همچون غذای بردگان، ساده بود، با دست مبارک خود از گوسفند شیر می دوشید و بر الاغ برهنه سوار می شد، حتی هنگام فتح مکه که در اوج قدرت بود<sup>۱</sup>.

در حالات امام حسن مجتبی علیه السلام می خوانیم که حضرت با داشتن مرکب های متعدد، بیست بار، پیاده به خانه ی خدا مشرف شد و می فرمود: «من برای تواضع در پیشگاه خداوند این را انجام می دهم»<sup>۲</sup>.

ملا احمد مقدس اردبیلی، یکی از علمای بنام و پرهیزکار شیعه، زمانی که در سفر بود. یکی از همراهان، جامه های چرکین خود را به او داد تا بشوید. مقدس اردبیلی نیز آن ها را می شوید. آن مرد وقتی که او را شناخت، شرمگین شد و مردم نیز او را سرزنش کردند. اما آن عالم وارسته می گوید: چرا او را ملامت می کنید؟ مشکلی پیش نیامده! حقوق برادران مؤمن بر یکدیگر بیش از این هاست.

نیز در حالات عالم جلیل القدر شیخ جعفر کاشف الغطاء نوشته اند: هنگامی که در اوج عظمت و شهرت علمی بود، با فروتنی تمام در میان صفوف نماز جماعت می گشت و برای بینوایان پول جمع می کرد<sup>۳</sup>. به قول شاعر شیرین سخن شیراز:

اگر زبردستی بیفتد رواست      زبر دست افتاده مرد خداست

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۲۳

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۲۴

۳- گزیده سیمای فرزندگان، ص ۲۲۶

## نکته: علم غیب

امام علیؑ در این حکمت به آن فرد متملق فرمود: «از آنچه در اندیشه می‌گذرانی، بالاترم».

آیا این مطلب اشاره‌ای به علم غیب امام علیؑ است؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت: علم غیب مطلق مخصوص خداوند سبحان است جز پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام که آنان نیز از طریق پیامبر فرا گرفتند. در روایتی، شیخ مفید نقل می‌کند که به امام هفتم علیؑ گفته شد: گروهی از مردم معتقدند شما علم غیب می‌دانید. فرمود: نه. سوگند به خدا، هر چه ما می‌دانیم، از پیامبر خداست!

نیز امام علیؑ در خطبه ۱۲۸ نهج البلاغه پس از پیشگویی درباره‌ی مردم آخرالزمان در پاسخ به یکی از اصحاب که پرسید: ای امیر مؤمنان، خداوند تو را به علم غیب آگاهی داده است؟! فرمود: نه، این علم غیب نیست، بلکه دانشی است که آن را از پیامبر اکرم ﷺ آموخته‌ام. علم غیب منحصر است به علم قیامت و چیزهایی که خداوند آن‌ها را در کتابش فرموده: «نزد خداست علم به احوال قیامت و نزول باران. او بر آنچه در رحم‌های زنان است، داناست. هیچ کس نمی‌داند که فردا چه می‌کند و به کدام زمین می‌میرد، لیکن خدا عالم و آگاه به آن است».

خداوند عالم است به آنچه در رحم‌های زنان است، از پسر و دختر، زشت و زیبا، سخی و بخیل، بدبخت و نیکبخت، نیک می‌داند که چه کسی همیزم آتش دوزخ یا همنشین و رفیق پیامبران در بهشت است. این است علم غیبی که جز خداوند احدی آن را نمی‌داند و هر چه جز این است، دانشی است

که خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخته و پیامبر مرا به آن دانا گردانیده است. او برایم دعا کرد تا سینه‌ام آن را نگهدارد و اعضای بدنم از آن پُر گردد. از آنچه گفتیم، دانسته می‌شود که عالم الغیب بودن خداوند، هیچ ناسازگاری و منافاتی با اطلاع و آگاهی پیامبر و ائمه علیهم‌السلام از غیب ندارد. واکنش امیرمؤمنان علیه‌السلام در برابر آن مرد نیز دارای نکات زیر است: اولاً، آن حضرت با بی‌تفاوتی از کنار مسئله نمی‌گذرد و در مقابل ستایش مبالغه‌آمیز او، موضع‌گیری می‌کند.

ثانیاً، با بیانی کوتاه، به نفاق و تفاوت ظاهر و باطن آن فرد اشاره می‌فرماید.

در مورد انگیزه و علل چاپلوسی آن فرد، احتمالاتی مطرح است:

- ۱- او با ستایش افراطی از امام خواسته است که اعتماد مردم را به خود جلب کند و در زمان مناسب از اعتماد آنان سوء استفاده کند. بر این اساس، امام علیه‌السلام ماهیت او را برای مردم افشا کرد تا زمینه‌ی سوء استفاده‌ی او را از بین ببرد.
- ۲- او به زعم باطل خود در صدد مغرور ساختن امام علیه‌السلام بود و امام با بر ملا ساختن نفاق او، وی را خلع سلاح کرد.
- ۳- آن فرد منافق به دنبال کسب موقعیتی اقتصادی و یا اجتماعی برای خود بود و آن حضرت با این بیان، پرده از انگیزه‌ی او برداشت و وی را از دستیابی به چنین موقعیتی ناامید ساخت.

- ۴- شاید آن فرد، منافق واقعی نبوده، بلکه بر خلاف گفته‌هایش، در مقام و منزلت امام تردید داشته است. امام علیه‌السلام با این بیان، مقام و منزلت خود را برای او آشکار کرده و زمینه‌ی درک مقام ولیّ خدا را برای او فراهم ساخته است.

پایان حکمت هشتاد و سوم





امام علی علیه السلام در خطبه‌ی ۵۱ به نکوهش زندگی ذلت بار و ستایش مرگ با عزت پرداخت، اما در این حکمت آثار مثبت جهاد در راه خدا را بیان می‌فرماید: هر گاه جمعی بناحق به شمشیر دشمن کشته شوند و عده‌ی کمی از ایشان باقی بماند، خداوند سبحان به لطف خود برکتی به نسل ایشان می‌دهد که عده‌ی آنان زیادتر شود. زیرا اینان در راه خداوند و برای حفظ کرامت و شرافت، مرگ را بر خواری ترجیح داده‌اند، پس آنان ماندگار واقعی هستند چرا که نامشان در میان مردم زنده خواهد بود و این معنی درباره‌ی حضرت سید الساجدین علیه السلام که «بقیه السیف» از مردان بود، صدق می‌کند؛ خداوند نسل آن حضرت را چنان افزایش داد که پس از گذشت قرن‌ها، سلاله‌ی او را در تمام نقاط دنیا می‌توان دید.<sup>۱</sup>

بنابراین بر اساس سنت الهی که حتی در تنازع میان موجودات مادی، موجود احسن باقی می‌ماند و موجود پست تر فانی می‌گردد، باقی ماندگان

۱- غرر الحکم، ج ۳، ص ۲۶۳

و بازماندگان جهاد نیز ماندگارتر از کسانی خواهند بود که دست از جنگ  
شسته و زندگی خوارگونه را به جان خریده‌اند.



## النَّاسُ بَعْدَ الْحَرْبِ

سیاسی، نظامی

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
بَقِيَّةُ السَّيْفِ	باقی مانده شمشیر	وَ أَكْثَرُ	و بیشترند
أَبْقَى عَدْدًا	ماندگارترند (از جهت) عدد	وَلَدًا	(از جهت) فرزند

### تترج حکمت

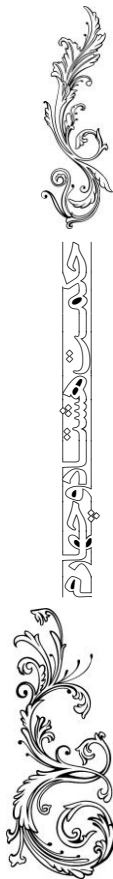
سرنوشت حتمی و قطعی انسان، مرگ است و هیچ کس را گریزی از آن نیست، اما آن چه به زندگی و مرگ انسان ارزش می دهد مرگ در راه عبادات و فرامین خداست که یکی از آن ها مرگ در جهاد فی سبیل الله است؛ چنان که امام علیه السلام می فرماید: «سوگند به آن که جان پسر ابوطالب به دست اوست تحمل هزار زخم شمشیر بر من آسان تر از مرگ در بستری است که رضای خدا در آن نیست»<sup>۱</sup>.

زندگی در این دنیای فانی، هنگامی ارزشمند است که انسان با کارهای نیک و صالح، به حیات طیبه ای که خداوند متعال در قرآن مجید<sup>۲</sup> وعده داده، برسد و حیات طبیعی خود را که خداوند به همه ی موجودات داده است، در پرتو اعمال صالح به کمال برساند و به آنچه دارد، قانع باشد<sup>۳</sup> و مرگی که عزت اخروی به ارمغان می آورد، بر زندگی توأم با خواری ترجیح دهد.

۱- فرهنگ آفتاب، ج ۸، ص ۴۵۷۳

۲- قرآن مجید: نحل (آیه / ۹۷): «مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

۳- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۲۲۱



## مردم پس از جنگ‌ها

ﷺ با همین معنا امام علی (ع) در این کلام حکمت آمیز خود به همین مطلب اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَأَكْثَرُ وِلْدَانًا﴾ «باز ماندگان شمشیر دوام و بقایشان زیادت‌تر و فرزندان‌شان بیشتر است».

اشاره به این که دشمنان دین و قرآن (بنی امیه) با کشتار بی‌رحمانه‌ی خود قصد از بین بردن آل رسول را داشتند ولی با وجود این که عده‌ی کمی از آنان باقی ماند، نامشان پایدارتر و فرزندان‌شان فزون‌تر خواهند بود. درباره‌ی اینکه چه رابطه‌ای میان آن کشتار بی‌رحمانه و فزونی باقی ماندگان است بعضی از شارحان مانند «ابن میثم» معتقدند که رابطه‌ی طبیعی در میان این دو نمی‌توان یافت تنها عنایات الهیه و الطاف خداوندی است که به چنین مظلومانی چنان برکتی در نسل می‌دهد!

به بیان روشن‌تر اقوامی که شهید و قربانی می‌دهند بازماندگان‌شان در نظر مردم، عزیز و شریف می‌شوند و به همین دلیل مردم دوست دارند به عنوان خانواده‌ی شهید با آن‌ها وصلت کنند و همین سبب می‌شود که زاد و ولد آن‌ها فزونی یابد. یعنی ارتباط سببی با آن‌ها را مایه‌ی افتخار و اعتبار می‌دانند و همین امر موجب می‌شود که مردم برای برقرار ساختن چنین رابطه‌ای تلاش و کوشش کنند.

### نکته‌ها :

۱- جهاد و زندگی با عزت: به دنیا آمدن و از دنیا رفتن انسان‌ها دست خودشان نیست و بر اساس تقدیر الهی رخ می‌دهد، اما متأسفانه برخی از افراد در زندگی خود راه مبارزه با اسلام را پیش می‌گیرند، به گونه‌ای که در زمان اعلام

۱- ابن میثم، ج ۸، ص ۷۸

خبر فوت آن‌ها موجی از نفرت همگان را دربرمی‌گیرد، به این معنا که: به چه کار آیدت جهان داری مردنت به که مردم آزاری اما برخی نیز راه درست را انتخاب کرده و با عزت زندگی می‌کنند و لذا مرگ با عزت آرزوی هر انسانی است.

در متون اسلامی و من جمله نهج البلاغه آمده که زندگی با عزت در گرو جهاد است و ترک آن از روی بی‌اعتنایی، باعث می‌شود تا خداوند لباس ذلت را بر تن آدمی بپوشاند و خواری، تمام زندگی او را فرا گیرد؛ بنابراین جهاد نه به جهت پاداش اخروی بلکه در همین دنیا هم به انسان ارزش می‌دهد. چه کسی خواهان خواری و تحقیر و پستی و غضب حقوق و محو شدن از صحنه‌ی روزگار است؟ با جهاد می‌توان به این امور دچار نشد. پس جهاد قانون حیات و زندگی است که هر گاه ترک شود، مرگ آغاز می‌شود.<sup>۱</sup>

### پیامد عمل در انسان

هر گاه فردی ببیند که پیامد عملش، زیان یا سودی برای خود او در پی می‌آورد، خود به خود انگیزه‌ی درونی پیدا می‌کند که عملی را ترک کند یا انجام دهد و دیگر نیازی به الزامات و عوامل بیرونی برای واداشتن فرد به ترک یا انجام عمل نیست.

بر این اساس، یکی از وظایف مربی آن است که زمینه‌ای فراهم سازد تا متربی با پیامدهای مثبت و منفی اعمال خود مواجه شود و لذا ممکن است منظور امام علیه السلام از بیان این حکمت، این بوده که مخاطب را با نتایج و آثار جنگ آشنا سازد.

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۷

۲- پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۳۹

البته این آثار را از دو منظر می‌توان بررسی کرد:

از یک منظر، قاتل و یا متجاوز می‌خواهد با کشتن رقیب، او را از میدان خارج کرده و آثار او را هم محو کند، اما بر عکس ناخواسته، زمینه ساز بقای رقیب شده است. چنان که در قرآن کریم می‌فرماید: «فرعون برای از بین بردن موسی هزاران پسر از بنی اسرائیل را سربرید، ولی به اراده‌ی الهی موسی علیه السلام باقی ماند و سال‌ها بعد، فرعون نابود شد و نام و یاد و آموزه‌های موسی علیه السلام جاودانه گردید».

صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد همان گونه که امام حسین علیه السلام و خاندانش به شهادت رسیدند، ولی راه و هدف و نسل آن حضرت تداوم یافت. پس، از منظر اول، قاتل باید بداند که کار ضد انسانی او، بر خلاف گمان خویش، زمینه‌ی بقای نسل و آثار مقتول را فراهم می‌سازد.

از منظر دوم، مقتول باید بداند که اراده‌ی خداوند متعال این گونه تعلق گرفته که مبارزانی که علیه ظلم و ستم به پا خاسته و زنده مانده‌اند، از طول عمر و فرزندان بیشتری برخوردار می‌باشند. این مطلب را می‌توان با فرمایش امام حسین علیه السلام نیز تأیید کرد که فرمود: «الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةَ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ» (مرگ شما در زندگی همراه با ذلت است و حیات شما در گرو مرگ با عزت است).<sup>۱</sup>

با همین معنا اگر کشوری در مقابل دشمنان ایستادگی کرد و هزینه‌ی این ایستادگی را پرداخت کرد، رشد کرده و زیر بار ذلت نمی‌رود.

## پایان حکمت هشتاد و چهارم

۱- بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۴۲



امام علیؑ در حکمت ۷۹ نیز به این موضوع اشاره فرمود که اگر کسی در صورت ندانستن مسئله‌ای، به سؤالی پاسخ دهد، سرانجام به نابودی و رسوایی خویش کمک کرده است؛ زیرا کار او موجب گمراهی خود و دیگران از مسیر حق می‌شود و چه بسا دنیا و آخرت کسی را تباہ کند<sup>۱</sup>. علت اینکه عده‌ای از گفتن «نمی‌دانم» می‌هراسند، آن است که گمان می‌کنند باید پاسخ همه‌ی سؤال‌ها را بدانند و از این رو، گاهی که پاسخ سؤالی را نمی‌دانند، هر چیزی را که خیال می‌کنند درست است، به عنوان پاسخ مطرح می‌سازند؛ در حالی که دانایی، به دست آوردنی است و باید همواره بر دانایی خود بیفزاییم. از این رو، خداوند نیز به پیامبرش دستور می‌دهد: «بگو: خداوندا، دانش مرا زیاد کن»<sup>۲</sup> پس نمی‌توان بدون برخوردارگی از دانش، جواب سؤالی را داد و یا فتوایی صادر کرد که باعث

۱- شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۵، ص ۲۸۳

۲- قرآن کریم: طه (آیه / ۱۱۴): «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»

گمراهی دیگران شود. اکثریت مردم نادانی‌شان به مراتب بیشتر از دانایی‌شان است و تنها امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که می‌توانست بگوید: «پیش از آن که مرا از دست بدهید، پیرسید»<sup>۱</sup> زیرا پرسش‌ها، بی‌شمار و گوناگون‌اند و شامل مسائل شرعی، عقلی، تجربی، مسائل مربوط به عالم شهود، عالم غیب، گذشته، آینده و ... می‌شود و تنها کسی می‌تواند پاسخگوی همه‌ی این سؤالات باشد که از جانب خداوند تأیید شده و از سرچشمه‌ی علم و حکمت و منبع کمال و معرفت، علوم نخستین و پسین را آموخته باشد؛ چنان که خود امام علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هزار باب از علم را به من آموخت که از هر در آن هزار در گشوده می‌شود».

شایسته است که استاد کلمه‌ی «نمی‌دانم» را به عنوان بهترین هدیه برای شاگردانش به ارث بگذارد، به این معنا که آن را زیاد تکرار کند تا شاگردانش با این عبارت مأنوس شوند و هنگام نیاز آن را به کار گیرند. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال، دو آیه را به بندگانش اختصاص داد: یکی آن که نگویند مگر آن که بدانند و دیگر، آنچه را که نمی‌دانند، انکار و ردّ نکنند. آن دو آیه این است: «آیا از آنان پیمان کتاب (آسمانی) گرفته نشده که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند»<sup>۲</sup> و «بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن بر ایشان نیامده است»<sup>۳</sup> و لذا «نسبت دانش ما به نادانی مان چون قطره در برابر اقیانوسی ژرف است».

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۹۲، ص ۲۷۵

۲- قرآن کریم: اعراف (آیه / ۱۶۹): «أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»

۳- قرآن کریم: یونس (آیه / ۳۹): «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»





## قَوْلَ لَا أَدْرِي

علمی، اخلاقی

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
مَنْ تَرَكَ قَوْلَ	کسی که رها کند سخن	أَصِيبَتْ	برسد (به)
«لَا أَدْرِي»	نمی دانم را	مَقَاتِلُهُ	جایگاه هلاکتش

### واژگان:

«مقاتل»: جمع «مقتل» است. ارباب لغت آن را به موضعی از بدن که اگر ضربه بر آن وارد شود حیات انسان به مخاطره می افتد تفسیر کرده اند؛ مانند سر و سینه و امثال آن.

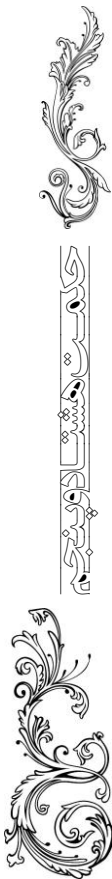
### تشریح حکمت

#### پرهیز از ادعاهای علمی

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به یکی دیگر از روش های تربیتی اشاره کرده، می فرماید: «مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أَدْرِي» أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ» «کسی که جمله «نمی دانم» را ترک کند مواضع آسیب پذیر خود را در معرض ضربه های خطرناک (مخالفان) قرار داده است».

هنگامی که انسان از مادر متولد می شود چیزی نمی داند و با گذشت زمان و در پی سؤالات متعدد، از حقایق مطلع می شود.

تو آن کودک از مگس رنجه ای که امروز سالار و سر پنجه ای و لذا ممکن است فردی حتی با مطالعه ی فراوان پاسخ برخی سؤالات را نداند، در این موقع بهترین برخورد با مخاطبان استفاده از کلمه ی «نمی دانم» است، چنانچه کلید موفقیت و پیشرفت بزرگ ترین دانشمندان جهان سؤال بوده است.



اشاره به این که با این کار خود را به هلاکت می‌افکنند که گاه این هلاکت دنیوی است و آن در جایی است که سخنان نسنجیده و خطرآفرین گفته می‌شود و گاه جنبه‌ی اخروی دارد و آن در جایی است که سخنانش به حیثیت و آبروی اشخاص لطمه وارد می‌کند یا مردم را به گمراهی می‌کشاند. ابن ابی الحدید در شرح این سخن حکیمانه، داستان جالبی از بوذرجمهر نقل می‌کند که زنی از او سؤالی پرسید. بوذرجمهر گفت: نمی‌دانم. زن عصبانی شد؛ گفت: پادشاه هر سال بودجه‌ی زیادی را به تو می‌دهد که بگویی نمی‌دانم؟ بوذرجمهر گفت: آنچه را به من می‌دهد در برابر چیزهایی است که می‌دانم و اگر می‌خواست در برابر آنچه نمی‌دانم چیزی به من بدهد تمام بیت المال او نیز کفایت نمی‌کرد (اشاره به این که مسائلی را که ما نمی‌دانیم بسیار بیشتر از آن است که می‌دانیم).<sup>۱</sup>

دانشمندی می‌گفت: گفتن «لا أدري» (نمی‌دانم) را یاد بگیرید، چرا که اگر بگویید نمی‌دانم به شما تعلیم می‌دهند تا بدانید و اگر بگویید می‌دانم از شما سؤال می‌کنند و چون نمی‌دانید، رسوا می‌شوید. سپس می‌افزاید: احدی از یاران رسول خدا ﷺ ادعا نکرد که همه چیز را می‌داند و به طور مطلق نگفت: «سلونی» (از من پرسید) به جز امیر مومنان علی بن ابی طالب علیه السلام.<sup>۲</sup> در همین رابطه ضرب المثلی نقل شده که آن نیز محتوای کلام امام را دارد: «مَقْتَلُ الرَّجُلِ بَيْنَ فَكَيْهِ» (موضع آسیب‌پذیر انسان در میان دو فک او قرار دارد (یعنی زبان او مایه‌ی هلاکت او می‌شود)).<sup>۳</sup>

۱- پیام امام امیرالمومنین، ج ۱۲، ص ۵۰۸ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۳۶

۲- فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۶

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۹۰

مرحوم شوشتری از قتاده (فقیه معروف اهل سنت) نقل می کند که روزی ادعا کرد که من هر چه را تا به حال شنیده یا به حافظه سپردم هرگز فراموش نکرده‌ام. بعد از این سخن به خدمتکارش گفت: کفش مرا بیاور بپوشم. خدمتکار گفت: کفش شما در پای شماست (وی از آن ادعا و این عمل سخت شرمند شد).<sup>۱</sup>

بیان امیرمؤمنان علیه السلام در این حکمت با روش‌های تربیتی زیر مطابقت دارد:

۱- روش تحمیل به نفس: در این روش، باطن انسان به وسیله‌ی ظاهر وی ساخته می شود. منظور از ظاهر، همه‌ی امور مشهودی است که از انسان سر می زند و مظهر آن‌ها بدن است و مراد از باطن اموری همچون: فکر، نیت، تمایل قلبی و ... است که قابل مشاهده نیستند. «روش تحمیل به نفس» آن است که بر خلاف خواست باطن، اعضا و جوارح را به کاری وادار کنند. طبق این روش، باطن رمیده و بی رغبت را می توان با حرکات اندام، به بند کشید و آن را رام و راغب گرداند.<sup>۲</sup>

اگر کسی که چیزی را نمی داند، بگوید «نمی دانم»، این پاسخ در واقع «تحمیل به نفس» است؛ چون به زبان آوردن «نمی دانم» نادانی او را آشکار می کند و شخص آن را مایه‌ی سرشکستگی خود می داند و از این رو، سؤال شونده، مایل به گفتن آن نیست. از طرف دیگر، بار معنایی «نمی دانم» غیر از سکوت کردن است و به همین جهت در پاسخ به سؤالی که جوابش را نمی دانیم، ارزش سکوت، برابر با «نمی دانم» نیست.

گفتن نمی دانم موجب می شود که فرد از دام غرور و تکبر رهایی یابد

۱- شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۶، ص ۲۵۹

۲- نگاهی به تربیت اسلامی، ص ۷۰

و با اعتراف به جهل، خود را از حصار عجب و فخر فروشی خارج کند. سپس تلاش کند جهل خود را برطرف سازد. در نتیجه همچنان که امیرمؤمنان علیه السلام اشاره می‌فرماید، سؤال شونده با گفتن این کلمه خود را از چنگال هلاکت (تکبر و جهل) خلاص می‌کند.

تا زمانی که کسی با دلایل کافی به درستی سخنش پی نبرده و از آن مطمئن نشده، حق اظهار نظر ندارد. در قرآن و احادیث معصومان علیهم السلام این مطلب بارها آمده که در اظهار نظرها و پاسخ به سؤالات، به حدس و گمان اعتماد نکنید، بلکه یا عالمانه پاسخ بدهید و یا پاسخی ندهید و ناآگاهی خود را ابراز کنید! اما متأسفانه این عادت ناپسند و زشت کمابیش در بین قشرهای مختلف جامعه دیده می‌شود که به خود حق می‌دهند دربارهی هر چیزی اظهار نظر کنند.

نتیجهی این کار آن است که علاوه بر اینکه دیگران را به اشتباه می‌اندازند و چه بسا در مسائل دینی و اعتقادی بدعتی در دین می‌گذارند، به حیثیت و آبروی خود نیز آسیب می‌زنند و اعتماد دیگران را از خود سلب می‌کنند. گاهی شخصی راضی است که عده‌ای را در دریای نادانی خود غرق کند، اما حاضر نیست به نادانی خود اعتراف کند.

## پایان حکمت هشتم و پنجم

۱- آیات قرآن، مانند سوره مبارکه نور / ۱۵؛ سوره مبارکه انعام / ۱۱۶؛ سوره مبارکه یونس / ۳۶. برای آگاهی از روایات رجوع شود به: میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۸۰، حدیث ۱۶۲۷ و ج ۷، ص ۴۰۱، باب ۳۱۶۴ - ۳۱۶۷



امام علیه السلام در مقایسه‌ی میان تجربه و قدرت، تجربه و کاردانی را بر شجاعت و قدرت برتری داده است. می‌فرماید: اندیشه‌ی پیرمرد را از توانایی و دلاوری جوان بیشتر دوست دارم؛ چرا که پیر خردمند به دلیل داشتن تجربه، چه بسا با رأی خود، دشمن را شکست دهد که جوان، با شجاعتش نتواند؛ زیرا جوان به خود مغرور است و ممکن است با اقدام عجولانه و نادرست خود، دیگران را به نابودی کشاند. پس بدون تردید، رأی انسان با تجربه، مقدم است. توضیح این که تجربیات بشر حاصل گذر عمر و ورق خوردن دفتر حیات بشر است و هر چه عمر بیشتر باشد در سایه‌ی درایت و دوراندیشی، تجربیات زندگی بیشتر می‌گردد.





تجربی

## مَنْزِلَةُ رَأْيِ الشَّيْخِ

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
رَأْيُ الشَّيْخِ	رأى و تدبیر پیر	وَرُؤْيَ	و(در بعضی نسخ) روایت شده
أَحَبُّ إِلَيَّ	محبوبتر است نزد من	مِنْ مَشْهَدٍ	از جنگجویی
مِنْ جِلْدِ الْغُلَامِ	از چالاکِ جوان	الْغُلَامِ	جوان (بہتر است)

## واژگان :

«جِلْد» که جمع آن «أجلاد» است به معنی «چابک و چالاک و سریع» و متضاد آن «کند» می باشد، که در فارسی معادل آن، پوست، پوشش و رویه است.

«مَشْهَد»: واژه‌ی «مشهد» جمع آن «مشاهد» به معنی «محل شهود و محل شهادت و محل حضور» است که در اینجا به معنای میدان جنگ می باشد.

«غُلَام»: در زبان عرب به کودکی که تازه به دنیا آمده تا زمان بلوغ «غلام» می گویند، معنای دیگر آن نیز «جوان» و «جوانمرد» می باشد.

## تتبع حکمت

پدر و مادرهای پیر هر چند مانند جوان‌ها نمی توانند در اجتماع بدرخشند و به ظاهر کار زیادی از دستشان بر نمی آید، اما همین پیران از کار افتاده، شبیه شمعی هستند که به وقت تعطیلی و بیکاری می توانند بهترین بهانه برای جمع شدن اعضای خانواده باشند.

بسیاری از جوانان معمولاً از پیرها کناره می گیرند، چون فکر می کنند آن‌ها به جای پیشرفت، وزنه‌ای هستند برای جا ماندن و ترمز زدن، درحالی که هر کدام از آنان منبعی غنی از تجربه و درس هستند؛ آنان

نمی‌دانند چه گنجینه‌ی بزرگی را کنار می‌گذارند و چه منبع عظیمی از آرامش و امید و فرزاندگی را نادیده می‌گیرند.

حتی آن دسته از پیران که عمری را در شکست و ناکامی سپری کرده‌اند هم برای خود منبع الهام و درس زندگی هستند و اگر جوانان پای صحبت آنان بنشینند و به فراز و نشیب‌هایی که تجربه کرده‌اند، توجه کنند به طور حیرت‌آوری متوجه می‌شوند که معادله‌ی شکست و ناکامی آن‌ها به دلیل حضور و پررنگ شدن متغیرهایی بوده که هم اکنون در زندگی بسیاری از افراد ناکام و شکست خورده‌ی نسل جدید هم حضوری پررنگ دارند.

### برتری تجربه‌ی پیران از قدرتمندی جوانان

امام علیؑ در این کلام حکمت آمیزش، رأی و تدبیر پیران و چالاکی و دلاوری جوانان را با یکدیگر مقایسه کرده، می‌فرماید: «رَأَى الشَّيْخَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلْدِ الْغُلَامِ وَرَوَى «مِنْ مَشْهَدِ الْغُلَامِ»» «رأى و تدبیر پیر نزد من بهتر از چالاکی جوان (در میدان نبرد) است» در روایت دیگری آمده است: از جنگجویی جوان بهتر است.

بدیهی است برای پیروزی در نبرد با دشمن در درجه‌ی نخست نقشه‌های صحیح لازم است و در درجه‌ی بعد دلاوری و چالاکی جنگجویان و به یقین تا نقشه‌ی صحیحی نباشد دلاوری‌ها به نتیجه‌ای نمی‌رسد، از این رو امام علیؑ می‌فرماید: «تدبیر پیران نزد من از شجاعت و چالاکی جوانان بهتر است» زیرا مردان بزرگسالی که سال‌ها میدان‌های نبرد را دیده و تجربه‌ها کسب کرده‌اند بر اساس آن تجربه‌ها قادر به تنظیم برنامه‌ی صحیح هستند در حالی که جوانان، چنین توانی را ندارند؛ ولی به عکس پیران، آنان دارای قدرت و توانایی جسمی کافی و دلاوری و چالاکی هستند، گرچه هر یک



امتیازی دارند؛ ولی پایه‌ی اصلی را رأی و تدبیر پیران تشکیل می‌دهد. آنچه جوان در آینه بیند پیر در خشت خام بیند<sup>۱</sup> به عبارت دیگر هر کار موفق، دو رکن اساسی دارد: یکی برنامه‌ی صحیح و دیگری عمل و جدیت. برنامه‌ی صحیح از رأی درست برمی‌خیزد و رأی درست با تجربه و عقل کامل به دست می‌آید. قوت و جدیت در عمل، هنگامی ثمربخش است که بر روش صحیح استوار باشد، در غیر این صورت چه بسا، اعمال قدرت باعث هلاکت شود.

به رأیی، لشگری را بشکنی پشت به شمشیر از یکی تا ده توان کشت<sup>۲</sup>

یکی از شاعران مشهور عرب، در این باره شعری سروده که مضمونش این است: «جایگاه اندیشه بر دلیری دلیران مقدم است. هر گاه آن دو در شخص نیرومندی جمع شود، به برتری کامل می‌رسد. چه بسا که جوانمرد، هم‌اورد خویش را پیش از نیزه زدن جنگجویان، با اندیشه‌اش نیزه زند»<sup>۳</sup>. تاریخ نیز این کلام حکیمانه را کاملاً تأیید می‌کند مثلاً در جنگ خندق تدبیری که سلمان فارسی در پیشنهاد حفر خندق اندیشید توانست مدینه را از سقوط در چنگال دشمن حفظ کند.

این گفتار حکیمانه در ضمن به جوانانی که نسبت به پیران بی‌اعتنا هستند و خود را کانون همه چیز و پیران را خارج از گردونه‌ی اجتماع می‌پندارند هشدار می‌دهد که به بزرگسالان احترام بگذارید و خود را از تجارب آن‌ها بی‌نیاز ندانید.

۱- مثنوی معنوی

۲- منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۱۳۲

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۳۷

پند پیران را پذیرا شوز جان      تا رهی از خوف و مانی در امان<sup>۱</sup>  
امام علیه السلام در این باره می‌فرماید: «الْأَيَّامُ تُفِيدُ التَّجَارِبَ» (این مکتب  
روزگار است که به آدمی درس ثمر بخش تجربه را تعلیم می‌دهد).

بدیهی است که دو صفت شجاعت و تجربه در وجود مبارک امام علیه السلام  
جمع شده بود و ایشان در یکی از خطبه‌های خود با اشاره به این نکته  
می‌فرماید: به سبب نافرمانی و بی‌اعتنایی به من، رأی و تدبیرم را تباه ساختند  
تا اینکه قریش گفتند: پسر ابی طالب مرد دلیری است، ولیکن علم جنگ کردن  
ندارد. خدا پدرانشان را بیامرزد! (که در گفتار خود تأمل نکردند) کدام یک  
از آنان ممارست و جدیت مرا در جنگ داشت و پیش قدمی و ایستادگی او  
بیشتر از من بود؟

هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم که آماده‌ی جنگ گردیدم و اکنون  
بیش از شصت سال از عمرم می‌گذرد، ولیکن رأی و تدبیر ندارد کسی که  
فرمانش را نمی‌برند و پیروی از احکامش نمی‌کنند.

یکی از سفارش‌های خسرو پرویز، پادشاه ایران، به پسرش «شیرویه»  
چنین بود: فرمانده و رهبر سپاهت را از بین جوانان انتخاب نکن چرا که  
غرور و کم‌تجربگی دوران جوانی موجب آشفتگی و آسیب‌پذیری جنگ  
خواهد شد و نیز پیر سالخورده‌ی شکسته حال را هم که روزگار، جسم  
و عقل او را فرسوده کرده، به فرماندهی سپاه مگمار؛ چرا که گذشت  
روزگار جسم او را تکیده و فرسوده ساخته و تمرکز عقلانی وی را نیز به  
هم ریخته و لذا قدرت تدبیر امور را ندارد.<sup>۲</sup>

۱- مولوی

۲- شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۳۷

مترس از جوانان شمشیر زن      حذر کن ز پیران بسیار فن  
جوانان پس افکن شیر گیر      ندانند دستان روباه پیر  
جوانان شایسته‌ی بخت ور      زگفتار پیران نیچند سر<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد امیرمؤمنان علی علیه السلام در این حکمت، اندیشه‌ی صائب و صحیح را به فرد مسن و قوت و قدرت را به جوان نسبت داده است. در حالی که می‌دانیم در انجام امور مهم، از جمله امور نظامی، هم به رأی و فکر و هم به قوت و قدرت جسم نیاز است؛ ولی حضرت در مقام مقایسه، ارزش و اهمیت رأی و اندیشه‌ی صحیح را والاتر از توان و اقتدار جسمانی بیان فرمودند.

و لذا اگر ما در شرایطی قرار گیریم که لازم باشد از اندیشه و توان یکی را انتخاب کنیم، اندیشه از ارزش بیشتری برخوردار است.

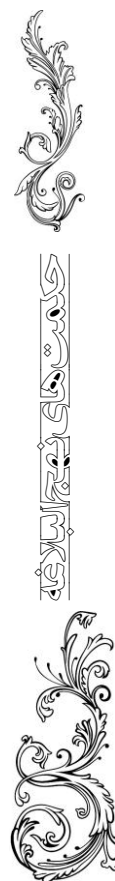
در امور اجتماعی و فرهنگی و تربیتی نیز تفکر و تجربه، بیش از هر چیز دیگر، کارآیی و تأثیر دارد؛ زیرا با نیروی اندیشه و فکر می‌توان برنامه‌ریزی دقیق کرد، از اتلاف سرمایه‌ها جلوگیری به عمل آورد و از تمام امکانات مادی و معنوی برای رسیدن به هدف بهره گرفت. اما اگر به جای استفاده از تجربه و اندیشه‌ی خردمندان (که معمولاً افراد مسن و سالخورده‌اند) به شور و احساسات و نیروی فوق‌العاده‌ی جوانان اعتماد کنیم، اگر چه ممکن است کمیّت کار را بالا ببریم، ولی به کیفیت رضایت بخشی دست نمی‌یابیم.

از این رو، امام در این حکمت به کسانی که درصدد ارتقای سطح فرهنگی و اجتماعی جامعه‌اند، توصیه می‌کند که فقط به نیروهای جوان اکتفا نکنند و از اندیشه و تجربه‌ی سالخوردگان و افراد با تجربه نیز که

۱- بوستان سعدی، باب اول در عدل و تدبیر و رأی

ممکن است به دلایلی از کار افتاده و بازنشسته شده باشند، بیشترین بهره را بگیرند. زیرا جایی که جوانان به علت نارسائی عقل و کم تجربگی از تشخیص نیک و بد کار خود عاجزند، باید از افکار و روش سالخوردگان عاقل استفاده کنند و از راه مشورت با خردمندان تجربه آموخته، فکر ضعیف خود را تقویت نمایند، چنان که رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «پیر سالخورده در بین قوم خود، مانند پیغمبر الهی بین امت خود می باشد».

## پایان حکمت هشتاد و ششم





از آنجا که انسان بر بسیاری از نعمت‌های الهی آگاهی ندارد، در برابر اندک مشکل و ناملایمات، امید خود را از دست می‌دهد. امام علیه السلام در این حکمت بر بزرگ‌ترین نعمت خداوند که انسان از آن غافل است، دست گذاشته و فرموده: استغفار و طلب آمرزش، بهترین داروی درد ناامیدی است و من در شگفتم که انسان با دارا بودن چنین سرمایه‌ی رایگان، از رحمت الهی ناامید می‌شود!

البته این به آن معنا نیست که گناهان مردم، نقص و ضرری بر خداوند متعال وارد می‌کند و او در صدد انتقام جویی برمی‌آید و با درخواست آمرزش، سودی به خداوند می‌رسد و به پاس آن، او نیز عذاب را بر بنده‌اش نمی‌چشاند، بلکه استغفار برای آن است که گناهکاران از فضل الهی نهایت استفاده را ببرند.





اخلاقی، معنوی

فَضْلُ الْإِسْتِغْفَارِ

وَقَالَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
عَجِبْتُ	در شگفتم	وَمَعَهُ	در حالی که با اوست
لِمَنْ يَقْنَطُ	برای کسی که نومید می شود	الْإِسْتِغْفَارُ	استغفار کردن

تَنْزِيحُ حِكْمَتِهِ

### ارزش استغفار (طلب بخشش از خدا)

یکی از مهم ترین راه های کسب امیدواری و غلبه بر روحیه ی یأس و ناامیدی، توبه و بازگشت به خداست. چه بسا افرادی که با مرور پرونده ی سیاه سابق خود، احساس شرمساری می کنند به خصوص زمانی که گناهان سنگینی مرتکب شده باشند، در این صورت زنجیر اعمال گذشته که بر دست و پای آن ها بسته شده و شکنجه های وجدان و افکار یأس آور که چون کابوس وحشتناک بر روحشان سایه افکنده، مشکلات روحی زیادی را برای این دسته پدید می آورد و برای این که دچار یأس و بدبینی خطرناکی نشوند امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه ی خود، راه امیدواری را به روی همه ی گناهکاران گشوده، می فرماید: ﴿عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ﴾ «در شگفتم از کسی که نومید می شود در حالی که استغفار با اوست».

اسلام فراسوی گناهکاران، روزنه ای از امید گشوده و برای جدا شدن از گذشته و آغاز زندگی جدید و حتی تولدی دیگر، توبه را پیشنهاد کرده است. این روش و ساز و کار به همه نوید می دهد که راه توبه به روی همه باز است. چنان که قرآن کریم می فرماید: «ای پیامبر! به بندگان گنه کار که

بر خود ستم کرده‌اند، بگو، از رحمت خداوند ناامید نشوند که خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد»<sup>۱</sup>.

آیه‌ی فوق گسترده‌ترین آیه‌ی قرآن است که شمول آن، هر گونه گناه را در برمی‌گیرد و به همین دلیل از امیدبخش‌ترین آیات توبه است.

«يَقْنَطُ» از ماده‌ی «قنوط» به معنای ناامیدی است و می‌دانیم یأس از رحمت خدا بالاترین گناهان است، زیرا کسی که از رحمت حق مأیوس شود از هیچ گناهی ابایی ندارد، چون می‌گوید: «آب که از سر گذشت چه یک وجب چه صد وجب» و لذا اضافه می‌کنند:

گر قامت ما برای غرق است      یک زرع و دو زرع آن چه فرق است  
نومیدی خطرناک‌ترین راه نفوذ شیطان در دل آدمی است که او را آلوده‌ی هر گونه گناه می‌کند، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که لقمان به فرزندش چنین می‌گفت: «از خداوند آن گونه بترس که اگر تمام عبادات و اعمال نیک جن و انس را انجام داده باشی امکان دارد به سبب لغزشی تو را مجازات کند و آن قدر به رحمت خدا امیدوار باش که اگر تمام گناه جن و انس را کرده باشی امکان دارد تو را (به موجب توبه و استغفار و امر خیری) رحمت کند»<sup>۲</sup>. چنان که در قرآن مجید آمده: «از رحمت خدا تنها کافران مأیوس می‌شوند»<sup>۳</sup>.

بازای، بازای هرآنچه هستی بازای      گر کافر و گبر و بت پرستی بازای  
این درگه ما درگه نومیدی نیست      صدبار اگر توبه شکستی بازای

۱- قرآن کریم: زمر (آیه / ۵۳): «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»

۲- کافی، ج ۳، ص ۶۷، ح ۱

۳- قرآن کریم: یوسف (آیه / ۸۷): «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»